







P.O.F  
P.T. 246  
بیان منحو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف

افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع

یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاتان درج آئین  
پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در  
چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل  
بمقتضای حسن عهد مبارک قبیح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری  
گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته  
بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال  
یکبار برافزاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زندگه و الحاد که از زیر تیغ  
سیاست جسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح  
و همداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراخ خاطر شاد وطن  
گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر  
شد - که عموم قباایل افغانان تیره باطن تیره و نواحی آن خصوص قبیله  
غوریه خیل که مریدان بایزید مضطرب ناریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان  
به <sup>۱</sup> [ یزدان شناسی ] معروف است - و بنابر پیروی آن گمراه شیطان  
منش سامری رش از راه رفته اند - و بدولت آن غول وادی ضلالت بجهاد  
جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غوا نمی کنند - و از روی جهل  
مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطله او که عین الحاد و اباحت و شیهه  
باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدوی عقد نکاح مباشرت زنا و



مباح می دانند . چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاری را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدیان تولد یابد - گوش خر را بریده قطره چند خون از آن جراحت بر زبان سولود چکانیده کامش بدان پر دارند - تا در باب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند او را ملک یمین دست و خویشی را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بوجه حسابی بقصر خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعه ایشان است نه بر هر که دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت رقبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکنند و طلب مال نغماید - و باین شبهه سخیفه جز قبی دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مغنی نه برده -

و امثال این شناخت که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار  
نویسید در میان ایشان استمرار دارد - و جرم بعد از اشراف و اطلاع برین  
مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ  
پذیرفت - که بشکر خلی و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت  
پیشگان را از ارتکاب این امور نامواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور  
است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از و خلعت عاقبت این  
اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بفرسایند - و اگر ازین پس  
کسی باین عملهای ضعیف جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نماید - و حسب  
الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را بر حکم سازند - مجله در عرض اندک  
مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی  
آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع  
می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور منیه مرفوع گشته مبتدعان  
از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج توبین و طریق مستقیم  
دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود  
بر مجاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید \*

ارتفاع ریاست جلا و جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک

و خانجهان بصوب دکن

چون بمطابت الهی از مباحثی اہم بخیر انجام شایستگی نا هنگام  
چلوس همایون و از آن روزگار سعادتمند آثار تا اکنون باوجود تبادلی مدتی  
قطعا بنق تیغ شعله آمیز سطوت و سلطنت اولیای دولت بی شکین ایستاد

جهت برق خرمن سوز بخت سپاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کین خراهی را به لذت انتقام مذاق تشفی را بجاشنی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که آزان تزییر اندیشه دغا پوشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه نفون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خانبهان از پیش سپاه نصرت دسنگاه رو گردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحماییت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی زبانه اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان قهر جهان سوز در باب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه آلهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون و اقبال بدو مقرون باد ماهچه مهر شعاع لوائی والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفهیم خدمت حراست

PB546 3  
PT.2 ( ۳۹۷ )

آن مصر عوت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته  
منصبش باضافه هزار سوار چهار هزاره سه هزار قرار یافت - و معتمد خان  
از تغیر خان مذکور بخدمت بخشی گری نوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ  
بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافراز گردید - و بعد از وزن  
مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر چارید قرین و بتوقع پیوستنی  
مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساعت  
خطه خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نغم صور میداد  
روکش عرصه محشر شد - از هرل سطوت و صولت ایلانی دولت سر تا سر  
مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستهیز انگیز شده  
در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتلخان صوبه دار آنجا با تمام  
کومکین سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان بخشی بانعام هیکل  
مصطفی مرصع و دهباه خاصه و یارده موصوع و پنجاه هزار روپیه  
نقد و کھیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه و اداجی رام بانعام چهل  
هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میخانجی  
بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجهزار روپیه  
سر بلندی یافتند - و بتحریرک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم  
قهرمان قهر و سزاولی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و چھانیدانی  
اند سه فوج همان موج از دلبران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسر داری  
سه اسپهبد برگزیده مصاف دیده تعیین یافته بسر کردند این امر نامرد گشتند -  
سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهی  
این فوج مقرر گشتند - چھهار تنگه بتغیله - سید شجاعت خان بارهه -

رضویخان - مشهدی - راو دردا - چندراوت - میر عبداللہ - اکرام خان -  
 شیخ زادہ نورالدین قلی مفاہانی - احمد خان نیازی - ستر سال  
 کچھواہ - راجہ دوارکا داس - کرم سین راتھور - مللقٹ خان ولد  
 ارادت خان - بلبدر سنگھاوت - مغولخان ولد زین خان - شیم سنگھ  
 سیسودیہ - اہتمام خان قدیمی - رامچند ہادہ - <sup>۱</sup> [ اودیسنکھ ] راتھور - بلوک  
 چند ولد رای منوہر - جگناتھ راتھور - مکنداس - جادون - و از دکنیان  
 یاقوت خان حبشی - کھیلوجی بھونسلہ - میفاجی برادر مالوجی بھونسلہ -  
 یسویخان جیریہ - فخر الملک - پرسوجی - بسونت راو - شمار سپاہیان این  
 فوج با سایر برقدازان و اہدیان بہ بیست ہزار سوار کشید - سردار دوم  
 راجہ گچ سنگھ - درین فوج جمعی کثیر از اعظام امراد و منصبداران بدین  
 تفصیل تعین پذیرفتند - نصیری خان - بہادرخان روہیلہ - سردار خان -  
 راجہ بہارت بندیلہ - راجہ بینہلداس کور - راجہ مغروپ کچھواہ - انیرای -  
 صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتھور - احدات  
 خان مہمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کاکر - راجہ  
 بیرنرای - پیرخان میانہ - شادیخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان -  
 میر فیض اللہ - رای ہر چند - گوکل داس سیسودیہ - کریم داد قاتشال -  
 جیرام - ہرداس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاہ قدیمی -  
 حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزا خان - از  
 منصبداران و اہدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطہ معہود  
 پانزدہ ہزار سوار مکمل مسلح خوش اسبہ - و سردار سوم شایستہ خان ولد  
 آصف چاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان

۴۵۴-۴۵۵

۴

( ۳۹۹ )

راجه جی سنگه و زار سوز بهروریه و فدائی خان و پهل سنگه بلذبله و الله  
 ویرنجی خان و بهیم و اتهم و مادهو سنگه ولد راورتن و راجه روز افزون  
 و مرحمت خان و کشی سنگه بهروریه و امام قلی و محمد حسین  
 و شیرزاد و جعفر برادر پهلر خان نجم ثانی و حیات خان ترین و جمعی از  
 منصبداران - و از دکنیان آتش خان حبشی و زوت راور سه هزار سوار  
 تابینان یمین الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه - و شملر سپاهیان این  
 فوج با احدیان و برقداران پانزده هزار سوار بقلم در آمد - محله این سه  
 دریای لشکر که فوج موج آنها از جوش قلاطم و فراکم از موج شروع شد  
 بحر اگیر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش که ساحت گره خاک اغیر  
 را فرو گرفته بود پهلر بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شانزدهم اسفندار  
 مطابق بیستم شهر رجب سنه هزار و سی و نه هجری از کنلر آب  
 تپتی به تسخیر دکن رخصت یافته با عون و صون آلهی و همراهی  
 اقبال بادشاهی بسمت بالا کهاق راهی شدند - و ارادت خان بخطاب  
 اعظم خانی و سرداری کل سیاه سرافرازی یافت - و مقرر شد که  
 راجه گج سنگه و شایسته خان صلاح دید او کار کرده از اندیشه جواب داد  
 در نکلرند - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار  
 که انجم شفاکان اختر شمار بجهت دخول بر کائنات اختیار نموده بودند -  
 شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته منظر فرخ فرسوار  
 گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دولاب و سران سرافرازی از اطراف  
 پیناده رو برای نهاده - با گنج بادشاهی روانه شدند و سران سرافرازی از  
 سو دست از پایش گیر بار چین صاحب بیسلی بدن پایش فر آمد - و حاکم  
 شاخ شکوفه در موسم بهار سیم انسانی و دوم زوی هر وقت - و  
 سر قاسم دشت و در آب گوهر قلاطم و بصیران آورد - و تمام آنرا سر

سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملیع شد - و آن خطه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتماندان آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینوا خواجہ ابوالحسن که بتعاقب خانجہاں تعین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانہ آمدہ ملازمت نمودند \*

## سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

صفت ایود را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فرہمایون فال حضرت گیتی ستانی کہ در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بہار عہد شافشاهی از ورزش نسیم فضل الہی گل کردہ - و ترشح نیسان احسان آنسروز سر تا سر ہفت کشور را سرشار افضال و تفضل نمودہ - روز پنجشنبہ کہ ششم شہر عظمت بہر شعبان سنہ ہزار و سی و نہ ہجری است در آن ساعت کہ آوزنگ افروز طارم چارم اعنی نیر اعظم از تابخانہ حوت بغرفہ شرفخانہ حمل تحویل نمود - داری دارالسلطنت آدم خدیو عرمہ عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقی خلاصت یعنی بارگاہ خلائق پناہ کہ محیط مامی تا ماہ است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را کہ ہمارہ در صدد پاشیدن گرد آوردہ صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آوردہ دیگر بار زمین را گوہر نگار ساختند - و سالیانہ نواب مہد علیا از اصلی و اضافہ نوازندہ لک روپیہ قرار یافت - و ہفت ہزار سوار منصوب دار

• و احدی و برکنند از بسرداری راو زنی و وزیر خان بهجت تسخیر  
 ملک تلنگ و انداز ترکناز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر  
 فرمودند که چندی در باسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت  
 نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعی سرقا سر آن مملکت  
 بدست آید - هرلوی فوج اعظم خان بهبه اتمام سید مظفر خان مقرر  
 گشته روانه بالای گهاک گردید - بعضی از نفایس نوادر و نظایف تحف  
 از نواب مهد علیا و شاهزادهای کامگار و امرای فامدار به قیمت بیست  
 لک روپیه بعفوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول بر آن یافتند -  
 و همدیگر روز قاضی محمد سعید کرهرودی وکیل عادلخان که برین فضل  
 نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعلم ده هزار روپیه  
 و سی هزار روپیه سالیانه سرافرازی یافت - دریا خان بوهیله از شور پختی  
 و قیره اختری از سوابق عنایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق  
 مرام نامتفاهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجلی منظور داشته پدر  
 پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده  
 بکار نرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اوایی به منصب  
 پنجهازاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و لیسپ و غیل و دویمین بمنصب  
 دو هزار سوار و ترکمان خان بعنایت تقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند •  
 چارم اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری  
 زهره پیکر در شبستان خلعت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمانی  
 طلوع نموده به حسن آرا بیکم موسوم گشت • شانزدهم ماه  
 خواجه ابوالحسن باساختن ولایت ناسک قریبک اختصاص یافته  
 با شاهنواز خان ظفر خان و سید دایم خان و خواجه باغی مقدم زاده  
 و کرم الله ولد علی مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب



داران و [راجپوتان] و بر تقدازان مرخصی شد - و حکم والا صادر گشت \*

که چین شیر خان صوبه دار گجرات با کرمکیان انولایت بدو ملحق شود - بعد از برسان بهم راهی بهرجی از مبدار بکلان متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد \*

بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالهی رسیده سعادت ملازمت الدیخت - چون در میان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق درست نه نشسته بود عبدالله بسرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب شایسته خان بحضور صادر شد - بعد منصبدار جلو صد قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و پراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت مذکوره شد -

منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب دستور امر در صد احدی بگرزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بود - بوقت سوزایی ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطف - فرمودند - و بدو تنی از احدیان گرز دار مذکور بیست قبضه شمشیر و سپر و پراق مقرر -

مرحمت فرمودند - بنام احمد بیک (نگه شاهزاده) بجمع شد -

ایصال فرمان قدر نشان رخلعت گرانمایه به محمد علی پسر داوران ایران که دریولا به لاهور رسیده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت الکمال فرع نهایت مرتبه کمال است - از شور چشمی های افلاک و تنگ نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم بزم بموکیا اقبال رسیده و قریح اثری که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقع آنکه چون درین مدت افواج غلامان و غلامان متر مالشی بسرا یافته از بیم لا بروری اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف دیپاه ظفر پناه گاهی از دور مایند بعضی قیرو خویش سپاهی می نمودند - و اگر گاهی بانداز

اظهار تعجب و تهور در مقام دستياري شدند - چون کار بسر براري مي کشيد  
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار مي سپردند - لاجرم افواج  
 موکب اقبال بغير فرط تهور ايشان را داخل هيچ باب نه شمرده ازان  
 بداندیشان حسابی نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج  
 اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو درودا  
 و ستر سال و راجه گردهر و کرم سين و بلبلدر و جمعی ديگر مقرر بود -  
 و قول لختی پيشتر رفته دو کوره فاصله راه ميان اين دو کوره دست داد -  
 خانجهان و دريا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند  
 مخدول بودند - جمعی پريشان را پيش فوسفادند - که مگر قلوبانته انهاز  
 فرصتی نمايند - و چون آن کوره اندیشان نزديک آمده بر حقيقت  
 حال اطلاع يافتند همگانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل  
 کمين کشوده بيکبار راه بر چنداول بستند - اوليای دولت باوجود قلت  
 از بيشمي اعداء که دوازده هزار تن بودند نيغديشیده با صولت شير در آمده  
 بر ايشان حمله آور شدند - و از طرفين مردان ناموس جو داد مردمي  
 و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی  
 کثير زخمهای کاري برداشتند - از جمله دليران مغول امام قلي پسر  
 جان سهار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از حواله زادن  
 کار آمدني بودند احیای مراسم حق گذاري نموده بکار آمدند - و از قابيلان  
 ايشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال و برادرزاده راجه مان سنگه  
 با دو پسر خود در معرفه جان سهاری افتاده ايت نيکنامي بر افراختند -  
 و ازین دست کرم سين و بلبلدر و سنگهات و راجه گردهر و غيره  
 راجه چيل و دهر مردمي آشکارا نموده و چهره بزم های کاري و رنگين  
 ساخته در ميدان جانسپاري افتادند - چون حقيقت بمعرض اظهار شد

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سباهیان - تسهیل نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجایگزین فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که قردهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش بمنافه بنفصی دو صد سوار بر افراخته بمعنایت علم هر افراز ساختند - درین روز مسدفت خان سرگروه فوج چنداول با راو دردا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند \*

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانه جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه ترتیب می یابد - و آنرا بهارسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - مجملآ بآئین معهود شاهزاده های والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوازد جواهر و سایر بژدها صراحیهای مینا کار و زلف و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذارند - خان زملن و لهراسپ برادرش با سی لک زوبیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرفه تعیین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر ببالا گهاگ تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده \*

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جالدون رای است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیاورد - و نهال تبخ اعمال غیر از نکال داری حاصلی ندارد - چنانچه جالدون رای

مشهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمأصب  
 بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز  
 سرافرازی داشته محال انقد بجایگزین ایشان تفضوا بود - از روی کافر  
 نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد -  
 لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله  
 تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فزاینده او بر آورد - تفصیل  
 این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده  
 به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بی حقیقتی و کافر نعمتی از  
 مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوه اندیشی از راه دور  
 بینی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانه  
 مجازات که بندخانه ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز  
 مضمر و سر بسته مضمرا با چندی از معمران خود در میان نهاده  
 مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگان از همه سودست یکی کرده  
 او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر  
 آنکه او اصلاً از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل یا پسران خود بدان  
 انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستن  
 ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زن  
 و خورد در آمده دست بمداغه و مانعه کشادند - و باوجود کشش  
 و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نرول قضا سوئی نداد - چنانچه  
 در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با فر پسران آمدنی اجلا و  
 راگه و بسونت راز نبیره اش که بهانشینی او نامرد گشته بود کشته  
 گشتند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرمایندنی که همه  
 مذهب کشنی بود بجوای گردار ناسزای خود رسید - زن را

۱ [کرجائی] نام داشت و مدار کار بار بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خرویشان و منقسمان از دولت آباد فرار نموده بقلعه<sup>۲</sup> [سند هکر] وطن دیرینه خود که در نواحی جالفا پور واقع است تعصن جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و داجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول از دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و مغفرت آنحضرت است رقم بخشایش بر جرید جرایم و مصایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یا قوت خان و اوداجیرام و کهلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرا ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزار سی هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلفگ راو نبیره اش را تسلیم سه هزار سی پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقه زمینداري جگدیو را بر آنها ارزانی داشت \*

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بل ارتفاع شش گز - آن سرپرده بستون های استوار برپا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه

( ۱ ) ع [گرهای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

( ۲ ) ع [سند کپور] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

می کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایره آنرا تنگ می سازند تا بدان حد که مطروب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویردی خان - بعرض رسانید - که در شکار گاه قنومند شیرری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پرده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بظاهر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زمی آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به میدگاه تشریف برده ده قلاده را به بدوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرزداران شیر افکن که هر یک بیاد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سمندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند \*

اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افغانه  
سرحد تیراه و بنگش بشواره شرارت -  
کمال السدین روهیله و انطفاء آن  
برشحه فشانئی تیغ آبدار  
دولت خواهان آن ضوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته  
اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشانند -  
اگر بمنزل فنون چاره در باره اوکار ابر طرفان بار کند - هر آینه گرد قهره بختی

که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی از نویداید - و اگر  
 بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیری او برخیزند - و فزون  
 سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامتناهی این معنی در ماده  
 بهبود از سودی نداده اصلاً اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه  
 خانجهان که بخت و اقبال از و گردانیده بحال تباہ بخاک سیاهش  
 نشانده بود - چنانکه دست و پا رد که آبی بر روی کار خود آورده گرد  
 ادبار دور گذد - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا که دریای  
 لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در  
 گرداب و خرد در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن  
 نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتحریر نامه و پیغام افغانان  
 زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی  
 باعث شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای  
 دولت جاودانی گردد - غافل از آن که از غبار انگیزی شورش مشتی  
 پشه منش ذره نهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد -  
 چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند  
 زهی ابلهی \*

از جا فرود کوه بتکسریک نسیم

دریای ز موج بیش و کم نسود

مجملاً بنابرین اندیشه به کمال الدین ولد شیع رکن الدین روهیله که در  
 عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزار و خطاب شیر خانی سرافرازی  
 داشت - مکتوبی ابله فریب مشغول بر هزار گونه تطمیع و ترغیب  
 نوشت - آن خود سر بغور معامله نرسیده بمجرد نوشته او از جا در آمد -  
 در سایر افغانان را بامداد خود خوانده در آن سرزمین سربه فتنه و فساد

برآورد - چون سمید خان که در آنرا در کوهها اقامت داشت - از نوشته شمشیر خان و داود گماشته لشکر خان براین مضمون آگاهی یافت - که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزی پیوسته سودای خود کامی در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب انگ گرفته تا نواحی کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود مخمر و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بغابر آن ذو القدر خان و علیخان بیگ بخشی آن قهانه را با شادمان پگهلی وال و خضر گهر و چندی از احدیان و تابینان خود به نگهبانی نوهات تعیین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامه مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواظ برود کشور - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت در آمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تشدید اساس مخالفت و تمهید قواعد مبارزت پرداخت - زبان آوران چابکوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر نفرتد اثر دور بنو نغر<sup>۱</sup> و کوهسار قیرا<sup>۲</sup> و بنکشر علیا و سفلی و سایر الوسات ختک و چارچی و توزی را فراهم آورده در یوم گذر هفت کروهی پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینها افغانان نواحی پیشاور و اشغر و محمد رئی و ککیانی و خلیل و مهمند و داود زئی و یوسف زئی و ترکلانی و امثال ایشان از آن طایفه پریشان روزگار را جمع ساخته بود - بانفاق یکدیگر شعله آفریز آتش عصیان شده

(۱) ممکن است که بنو نغر نام دیوبند بنون باشد - در بادشاهنامه این

مقام به اسم و بنو نغر ذکر کرده شده [ صفحه ۳۰۰ - حصه اول - جلد اول ]



بدمدنه افسون ادبار هنگامه افسرده بغی و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن نازیکیان تیره درون تیراه بظلمت نفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضی به تحصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایشان روبرو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جابجا مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابانیان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان قیام اندیش از راه تهور در آمده انداز بوزش می نمودند - بهادران جلالت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچله را به بند و قچیان گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمی حیات آن منافقان می زدند - و بنگاهبانی اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تائید یافتهای جناب یزدانی کار حرب البکرة و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت می نمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان با اعتماد عون و مون آلهی و اعتضاد و همراهی نائید بادشاهی مورچلها را باهل توپخانه حواله نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد آلهی باندک کشش و کوشش برایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت خویش مغلوب و منکوب بودی فرار شتافتند - و بذابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده نا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هریمت غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار رازند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو بر ایشان تاخته خلقی نامعرد را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیواریهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختن نهاده قریب شش کوه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سبیل مغان را غایبانه مشمول انواع عذابت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر شمشیر خاصه و اضافه هزاره ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره دو هزار پانصد سوار پایه اعلا برافروختند .

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلمه دار احمد نگر مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد - بنابراین جان نثار خان را بعفایت خلعت و نقاره و منصب در هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید مدر جهان بخطاب مرتضی خانى سعادت نصیب گشته از عفايات اشرف سر رشته نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که<sup>۱</sup> [نانا راو جی]<sup>۲</sup> از عمده های نظام الملك با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزارى دو هزار سوار و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تهنخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش نشان نامیه بخت را فروع سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را درمی در حوالی نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته راجه جی سنگه بجای او مقرر شد -

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غفیم در سرحد ناسک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابرالبحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان و غیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

( ۱ ) ع [ژاوجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [ صفحه ۳۱۵ ]

همه اول - جلد اول ]

بموجب فوجی بهر اولی و فوجی به چند اولی تا بآن منزل قیام نماید -  
 چون آگاشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار  
 و جنگل های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه  
 تا اطراف محال دوردست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از  
 رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاء آذوقه بل قحط  
 خوراک بجای رسید - که نزدیک بود مجال توقف در آن محال دور نما  
 بل محال باشد - لاجرم باشاره خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده  
 دست بفاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه بیشمار بدست  
 آوردند - و گرانی و نایابی آذوقه لختی کمی پذیرفت - در اتفاقی امن  
 حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری  
 محکدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از  
 دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان  
 و ظفر خان با مرکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح  
 چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند -  
 و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احوال ایشان را بالکل  
 متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند \*

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم  
 عضد الخلافه الکبری آصف خان  
 و روانه شدن خان عظیم الشان  
 به بالاگهات در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب  
 و مناصب پایه اعتبار ابروم نداشتند - لفتن مراقبت در دست

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمقابلہ اعضای رئیسہ بودند -  
 کما ینبغي متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز با ایشان معاش  
 پسفیدہ کہ سرلوازم سرداری است بظہور نمی آورد - و ازین رو میان  
 او و شایستہ خان معنی حسن وفاق بہ شایستگی تمام صورت نہ بست  
 چنانچہ مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعہ معروض  
 پایہ سردار والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاہنشاهی بمقتضای  
 وقت اقتضای آن نمود - کہ سرداری تعیین فرمایند کہ کل عسکر را از  
 دقایق بیم و امید در درجہ اعلیٰ باشد - و سرداران دیگر را با او خیال  
 برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانا از متابعت صلاح دید  
 و عمل بمقتضای تدابیر او گزینی نبود - لاجرم درینولا سرداری کل سپاہ  
 بہ یمین الدولہ امین الملت نامزد فرمودہ در وقت رخصت خلعت  
 فاخرہ با چارتہ زردرزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسب عربی و عراقی  
 مزین بزین مرصع و فیل خاصہ با ساز نقرہ مرحمت فرمودند - و شایستہ  
 خان خلف آنوالا شان جیفہ مرصع با خلعت و اسب و اللہ ویرزی خان  
 بخدمت بخشیکری فوج مذکورہ خلعت و اسب یافتہ رخصت گردیدند \*  
 چون عبد اللہ خان بہمان عارضہ سید مظفر خان مجتلا شدہ بود  
 حسب الامر انور متوجہ حضور گشتہ بمعالجہ حکیم جگجیون صححت یافت -  
 بولاجی کوی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشتہ بموجب  
 التماس نصیربخان بمذنب سہ ہزاری دو ہزار سوار سرافرازی یافت \*  
 چہار دہم آبان ماہ موافق سہ شنبہ سلح ربیع الاول سنہ ۱۰۷۰  
 و چہل ہجری جشن وزن قمری سال چہل و یکم از عمر ابد مقرون  
 کہ از حساب افزون و از شمار بیرون بتاد ترتیب یافت - و انجمنی  
 فرسردس آئین آذین و تزئین پذیرفت - کہ نظیر آن در نظامس

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئینی داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود \*

از سوانح دولت ابدی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنکال نوشته آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده باهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شهرش انگیز سرقا سرساخت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز معشر و شور رستخیز بعرضه ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت مرکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پاتهری<sup>۱</sup> فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی بر خانجهان که در نواحی بیر<sup>۲</sup> موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت می نمود - اردوی جهانپوری را در موضع معجلیکانو که از راجوری بیست چهار کوه است باهنگام یاقوت خان و مالوچی و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال باهنگی روانه شوند - و خود

( ۱ ) موضعیت که در میان دو کوه پورنا و گوداوری واقع است \*

( ۲ ) قریب به چهل کوه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است \*

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و رازو سورو سرفراز  
 خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهداس و راجه بهار سنگه  
 و انوپ سنگه و ارچن برادر رانا کون و مرحمت خان و چندرمی بندپله  
 و اهتمام خان و کهیلوجی و ارداجیرام و جگدیو رازو و سایر امرای مانگی  
 و منصبداران و احدیان خوش اسبه یک پهر شب گذشته راهی گشته  
 هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکنی خان  
 بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را توزک کرده بر فراز پشته بفاصله  
 یک کوه برابر مقابل کوه چهار کوه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت  
 داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابل صف شکنی خان شتافت -  
 درین اثنا اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج  
 قاهره پامی ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد  
 که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار  
 شده بودند فوج صف شکنی خان بود - آن خیره سرتیره اختر را از درست  
 نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلی و استیصال کلی او بود -  
 غریبوز جان برخاست - ناچار به بیقراری سپید بروی آتش بخانه  
 زین سمند باد پا برنشته از راه اضطراب روبروی چندین هزار شعله سرکش  
 گشت - و بباد حمله ناقص نیران قتال را چون شعله زود میرخس  
 اشتعال داده هنگامه افسرده خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب  
 یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول  
 با راجه بیتهداس و انیروی و سایر راجهپوتان حمله آور شد - بعد از آن  
 بهادر خان سرآمد فوج برانگار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر  
 خلاف منش هرگز در آئینه عقیدت و مرات ارادتش - بمز صورت صفای  
 اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشی اعدیان و اهتمام خان داروخته  
توبخانه و سایر برقندازان از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمن آن  
سیاه بخت شده سلسله جمیعت ایشانرا چون روزگار ابتر بداندیشان  
پرویشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال  
خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا  
گذاشته رو بهزیمت و پاکوه نهادند - چون اکثر تابینان امرا و اعدیان  
تاراج غنائم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما برگشوده بودند -  
توزک موبد اقبال از هم پاشیده برمرار اول نمائد - چنانچه با اکثر  
سرداران مسلمانان و راجپوت نذک مایه مردمی که اغتنام ناموس و نام را  
غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم  
آمدن جمیع عسکر غنیم پرویشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت  
غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار با اعتماد  
همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان  
ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس  
جهاله بسرداری غنایت آلهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغه کوه  
برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که  
چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی  
بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار  
برآمدند - و دیگر دلوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو  
بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بغض راه داد و سر رشته خویشتن  
داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که  
اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی  
بکوه ثابت قدم آمد - بی توقف از جای بلنه از پای در آید - چنانچه



مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است . \* بیت \*

نشود تیغ پیش حمایه او \* گر نهی تیغ بر سر کوهسار

درینحال تزلزل در بنای قرار و تکمیل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عمارتی فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن سوار بود برای شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمنصب چهار هزاره هزار سوار سرافراز بود - و وثوق کلی بر تهور و بهادری او داشت - بانه از مقابله بهادر خان و دیگر دلایران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیداده شده روبروی ایشان آماده کار زار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - محملا در آن روز دلیران عسکر جارید فر کارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کار نامه رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن معایف بادشاه نامه نامی مانفد شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان و عیله که به نیرنگی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بود و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخم دار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم زو همانا روی تازه یافت - و نهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار بخان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تلگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقع بود - سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازی در آمدند - و راجه بهار سنگه بندی که داخل فوج برانگار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترهات شایسته

نجا آورد. و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره  
 که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - در یفوق بوقت رسیدن خود را  
 بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان  
 کوه رسانیده ملتفت خان و راد سور بهورتیه و چند درمن بندبیل و غیره  
 دلارانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده و گفتنرا از همه رو دل داده قوت  
 و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه  
 دار و گیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمد بازو بعدو بندی  
 و کمین کشائی بر کشاده بودند - دلاران طرف مخالف نیز در معرکه زد  
 و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری  
 میخورند - و از آنجا که مددکاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین  
 و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوبه مرکب اقبال  
 بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماضی را  
 فرد گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر  
 مذکور از جا رفته بود بی فرار شتافت - چون آن مخدول که خانجهان از  
 روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان  
 شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند -  
 و بیاد حمله مصرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده  
 بیابان کوه راهی شدند - عساکر و منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز  
 کوه شعله افروز آتش جان سوز گشسته بدین آئین سر در پی آن  
 مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل  
 رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشوب بیاد شیده قیر گرفته مرغ روح چندین  
 خرم گرفته را از آشیان قری پرواز دادند - بر بیل اتفاق ناگهانی بل ام قبیله  
 لطایف آسمانی که اکثر اوقات بظاهر قدر اندازهای رضا سهام غیبی

نشانهای دل نشین بجای بر میخورد - در آن گرمی هنگام رزم که بر قندازان  
 از شراره نعلینه بدوق آتش فنا در خرمی بد اندیشان می زدند - تیر تفنگی  
 به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم  
 بهار سنگه مانند قضای مجرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل  
 تیغ قضای نازل و تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح  
 بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن  
 از کار افتاده زخم کاری کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام  
 جمدهری و گلوگاه او زده کارش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر  
 بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت  
 علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتام به  
 پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه  
 فرستاده سر سراپا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب  
 اقبال ناسه کوه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخنه جمعی انبوه را در  
 طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز  
 پرداخت - بذایر آنکه از یک بهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوه  
 مسافت طی کرده اکثر اوقات بدلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود -  
 ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادتمندان میدان و یک تازان  
 مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته  
 و اسبان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر نعل میزبید - و گوهر  
 سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میج می ارزند - بزودی آسوده  
 شوند - و شاید که در عرض این حالت دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد -  
 چون خانجهان با بقیة السیف همی در توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت  
 وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینامیه

فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تگاپو درآمد  
 با سرعت صرصر و تندجی تند راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در  
 چارپایان ناقوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درین حال  
 اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیوراو و جمعی  
 دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فرماندگی  
 مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد  
 تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست  
 افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنکه بغیر آزار زخم کاری  
 از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسبی که در زیران داشتند سر بدر  
 برده باقی اسبان کونل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده  
 و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد -  
 چنانچه عیال خود را بر اسبان سوار کرده عماری را با فیل از روی ناچاری  
 گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن  
 مایه رفعت و کامکاری که همه را بغاسپاسی و حق ناشناسی در باخته بود  
 خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماری درویش  
 محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش  
 اعمال سردر پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان  
 آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را  
 در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون  
 شب بروز رسید بغیر آنکه آن بدکس از پیش بدر رفته چندان اثری  
 بر پیروی او مترتب نمی شد - معذرا از جهت یاقوت خان و اردو که  
 بمجملگانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - و حرم محکم مشورت  
 بیشتر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان گرفتند

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قریبی رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلانت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهریک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعفایت خلعت و اسب و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور<sup>۱</sup> و بهونسله از پرگنت ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادی نموده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب شیوگانو کوچ نمود \*

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چانه که دست نظام الملک در آن مقام بار نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهضا و بخت کار فرما کشته اراده بفدگی بدرگاه دارد - اگر از راه خیرخواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شتابد - بنابراین اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاش التماس از طغرای بدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب

(۱) قریب به بست و پنج کوه در غرب اورنگ آباد واقع است \*

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسب و فیل و دولک روپیه نقد سرافرازی و بلغد آوازگی یافت - و میفاجی برادرزاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و [رتی راو ساتیه] <sup>۲</sup> بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسب و ساماجی پسر ساهوجی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسب و مالوجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند \*

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان بایکجهان ادبار بیگ جا پیوسته نخست ساخت شیوگانو را باین نسبت مجتمع قران نحسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواستند دولت آباد را نیز نکت آباد سازند - لهذا اعظم خان نا هفده هزار سوار از بیربدان سوراہی شد - بمجرد استماع آواز نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده بقاعه بقلعه برد - و ازین جهت که از نکوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبہ رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالاش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرست چه جای حبوب و نصج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجہ رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در دهلور نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون مرکب اتبال بیای آن

گهاگت رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کربوه بعهده ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهدام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کونل نموده بود با ایشان برخورد آن خاک ساران را بباد بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بتای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچه راه تنگ تفنگ به مسحت آباد ساحت بدس العنصر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی نشود - و همدران روز تمامی لشکر از تلنگانی کربوه بناسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دزمنگانو بیست گروهی از احمد نکر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در فصبه جامکپور از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرکنه را در وجه طلب دلار خان تخریص داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد - نکهتبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار بافدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش دسني اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افکني و بان اندازی گشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بيموجب از آن زیاده سران سرزد - بمجرد رسیدن از راه همت به نادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قاعه گیری برقندازان و کمانداران را بمحض پرورش مجبور نمود - همگان از راه کمال دلارچی طبعی و قهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی پهای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

دست و بازو بسروازی و جانفشانی برکشوند - لیکن بدستیارچی عون و مون  
 آلهی بهادران بمقابله باد مصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند -  
 روزی نوپ و قنک شده در عرض یک پهری آنکه معامله یورش بطول  
 کشد - حصارى بآن استواری در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر  
 بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند \*  
 سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه آلهی کشت  
 خاطر اقدس بنظر نزهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزل  
 همایون بدان فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش  
 و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغمی طرب اندوز بوده چهارم روز  
 معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه  
 لذت می یابد که دیده از دیدن - و از و بچاست که اهل حکمت انبساط  
 گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره  
 ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کده  
 غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده  
 بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این  
 گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحه چین بل سرتاسر  
 منزهات روی زمین است باسم کراره ( نام دهکده ایست واقع در سه  
 کوهی برهانور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است )  
 اشتهار دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه این بانی  
 مبانی جهانبانی بفعل آید - پیشینیان باندی بطول صد ذراع و ارتفاع  
 دو ذراع برپیش رودی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن  
 احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر آن  
 روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سرزمین



گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ  
 آن عمارت گر معموره هفت کشته و به تیز دستی معماران جادوکار در عرض  
 اندک روزگار بندی دیگر بقاعله هشتاد ذراع بیشتر از بند سابق بر آن رود  
 مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض  
 هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن در بند خاصر پسند  
 و آبشار دآویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سراپستانی  
 نیز با عمارات عالی و نشیمن های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب  
 ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه  
 که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب  
 افزاتر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر  
 هری از یاد برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد -  
 خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان  
 نیست و در کمال اعتدال می باشد \*

\* بیت \*

چنین نزهت کده اندر جهان نیست  
 مگر باغ چنان گرچه چنان نیست  
 ز لطف آبشارش فیض در جوش  
 رود از دین آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صحنه اودیه چهره نما گشت  
 کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این  
 ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده  
 که بنام بائی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتباه دارد - متوجه شده  
 چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنابر آنکه  
 بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار]<sup>ع</sup> پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آماده مدافعه و مقاتله مرکب اقبال گشت - و انکفاء بتحصین حصار ننموده چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانه سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صغوف نموده از روی قهقرو و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تابیدان و بندهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و پسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دلیران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدیگر آویزند - پیداکان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکشوده از برج و بارو قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاری محمد شریف خویس خود مقرر داشته بود - بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پروه نهاد - و هر دو به یکبار بارگی برانگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود تاختند - و آن تیره بخنانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کهنار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهیب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

متخصصان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلوتاخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بهای حصار رسانیدند - و بمحرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواهی گویند - بمحض ملاحظه اینحال از کاررفته یکبارگی دست و پاگم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار بوسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی ۱۰٪ برگی دادند گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالفجاء سلامت و امن آباد عاقبت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجدارئی آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت \*

## نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن

### بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر برطبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بغیر آنکه از شامت آن در شورش بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام انتاده بودند و سلسله نظم احوالش از ابتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری

ایشان دیده سلامت خود در تسایم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملأً باین اندیشه ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا ننگر شتافته از آنجا براه دهرن گانو و چوپیره<sup>۱</sup> و آنبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خدلان مآل بکسب سعوی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن ایقناعی علت شده : ظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهاگ بدرگاه معلی آمده بود - بد از اطلاع بر کماهی حقیقت خال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از باین گهاگ بتعجب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن دو نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت نائید آسمانی ست اصل وجود آن بدکهر را از بیخ و بنهاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیمه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راورتن ویکه تاز خان و شیرزاد و اوگوسین و شیام سنگه و جگناتپه راتهور و امیر بیگ با هم مدتی از گوز داران شیر افکن که همانا تنی اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب اللباب این مقام را چوپیره و چوپیره نوشته - [ صفحه ۷۷ ]

منعین ساختند و منور فرمودند که برای بیجاگذاشته متوجه ماندو گردند - و همه جا از ساداتان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پرتو رواه شوند - چون ، و در مدتی در کمال استعجال مرحله پیمای گشته در قصد تالکانو بعد الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طویل رحیل بر سیل استعجال کوفته دستار باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونی رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عید الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر خانم آن محال بود با خواجه بابا و کروندی دیگر چهار کتبی قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونی شده توفیق خراسان شهر یافته بود - آن مخدول جاوید از دریافت پستهای خطر نموده شده ناچار با یک جهان حرمیان از آنجا بر تافته در حلقه فیل مرکب خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش زنجیر بود بدست آورده روز بواجی هزار و ادبار نهاد \*

روز چهارشنبه بیست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بماءت هسایون که سعود اسمانی انواع انتظار سعادت نثار محاسن مقدس نموده بودند - و کف الغضیب دستها بدعای دولت جاوید مقرون بر رسوم بزم قدسی وزن شمسی از سال چهارم تمراید طراز آنحضرت که تا بغای بقا امتداد و مد مدت آن بر صحنه روزگار و افراد دناقر لیل و نهار باقی داد زلفت و ترتیب یافته - خدیو روزگار حورشید وار به برج نفع میزان تحویل نموده و پله برابر را برز و گوهر آمده خویستن را بنابر انجاس حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند \*

(۱) در اندیشه نامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۸ - حصه اول جلد اول \*





( ۴۰۱ )

20

## کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور  
کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده  
و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در  
هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه  
خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبه خاک ولایت کالنجر  
و بندیده بل کشش زبانه شعله سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمه صدید  
و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه  
بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص  
و سرنمزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا  
شوریده سر که پیمانۀ عمرش چند روزی بیشتر از خان جهان پر شده بود  
درینفولا در سرزمین بندیده سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی  
کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا  
بد سر انجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیده افتاده بود  
بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماض عین نموده سر راه برو نگرفت  
و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب پادشاهی در آمده همواره  
خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هروجه که رو  
دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -  
درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی  
سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف  
غیبی شمرده بانواج آراسته خویش غرقا بهمین ماه به نگاہ در آمده سر راه  
بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود بر خورده بزد و خورد



در آمد - آن سرمست باده غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربلی در کاسه  
 سرتپی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور  
 گردید - و درینحال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود  
 قضا را تفنگی که از بس درینمقام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند  
 بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیمای را سفینه عمر در گرداب فنا  
 افتاد و از زیاده سرب ها حباب آسا کاسه سر بباد هوا برداد افواج بندیده  
 به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -  
 و خانجهان درین میانه فرجه فراز یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از  
 میل برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود  
 قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و درپست بندیده  
 در عرصه کارزار بمقام جانپاری در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت  
 بیقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات  
 حسنه روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال  
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکد کوب  
 حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرماجیت بخطاب  
 جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازی  
 اندوخت - چون شرازت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت  
 فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویش  
 داری از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از  
 دنبال آن ابدار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع  
 نیمی از اعمال بهاندور<sup>۱</sup> پانزده کوهی سیهنده<sup>۲</sup> رسیدند - و بندهلی

(۱) در شمال و شرق جهانسی واقع است \*

(۲) در شمال کالنج واقع است \*

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوتاه اندیشان زیاده از ده کروزه نه مانده بنابراین بیدرنگ بآهنگ یگرو کردن معامله او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پیمان دست برد آنات لیل و نهار شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پایان قوت رفتار نماد معذا از زخمی بسیار همراه داشت بنابراین در آن روز دیر تر راهی شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدر رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا مانند طلیمه بخت بلند پیش موکب می شتافت دنبال آن برگشته بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر بار رسید سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار بر جا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست برد تاراج حوادث زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شهامت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانجهان با افغانان حمیت سرشت ناموس درست بر سر جان پا محکم نهاده سپر صدمه آن قضای مبهم شد و دست از جان شسته بی محابا بزد و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمقام که زبانگ آتش حرب بلندی گرای گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان خشمگین با تندی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر در صف رزم جویان تند خو زبروی هم شده از فرط پردلی چندی خائنه زمین تهی ساختند - و چون پروانه



بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم  
دستان بردند \* \* مثنوی \*

بنای جدل سخت بنیاد شد تن از آهن و دل ز فولاد شد  
چوسیل آن در خیل خرابی پرست بویرانی هم کشادند دست  
دویدند برهم یلان بیدریغ چو جوهر بدنشان گرفتند تیغ  
چو برق از رگ ابر بهر مصاف برون جست شمشیر خود از غلاف  
چنان گشت دست و بغل کارزار که شد تیغها جفت مقراض و ار  
در آخر کار بیمن چهره کشائی توجه آن نظریانته تائید خدائی شاهد  
فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه  
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده  
سران رزم ساز از دست بازی بسر بازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر  
اثر شیرزاد خویش خان عالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز  
در عرصه جلالت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیره رای  
سترسل در باره کشش و کوشش پای کم نیارده تنی چند از آن زیاده سران  
را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد -  
چون خانجهان اکثر مردم خود را قتل و مجروح دید - خصوص محمود نام  
پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند  
و خانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو  
نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -  
و مطلقاً هیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری  
باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت  
بحساب گاهی بر نداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست  
که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست  
 دلارزان شیرانگن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته  
 بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را  
 بنواحی کالنجور رسانید سید احمد قلعه دار کالنجور سر راه بر آن گمراه گرفته  
 جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با<sup>۱</sup> [حسین] ع  
 نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه  
 عالم پناه ارسالداشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان  
 سرافراز شد - و خانجهان بکار فومائی اضطراب عیان بشتاب سپرده تا کفار  
 تالاب سپهنده که بیست کوه مسافت درمیانه بود هیچ جا عیان یکران  
 خدلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عیان اختیار از دست  
 فوهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گردیدن گیر گردیده بود قرار اقامت  
 داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مراقبت  
 و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجذائی گزیدن تکلیف داد - در آن میانه  
 جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ  
 بود ازین رو تا همه جا همراه بودند دینجا نیز همراهی گردیدند و باقی  
 سرخویش گرفته برای خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز  
 دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیش نهاد همت ساختند که  
 بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را یکر سازند - و بحکم این قرار داد  
 از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج کرداب پی در پی  
 شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار و گرز دار  
 و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن فلک زده برخوردند - و آن  
 برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعرضه پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلالت در عرصه کارزار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند \*

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند در آن عرصه شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند ز برندگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین ز هنگام دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود پر مغز گویی زمین اگرچه درین رمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبارت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پر کین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران پردل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش پایان رسیده در عرصه پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیارزده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و با وجود آنکه چاره گرایی سعی سودی نداشت و اصلا امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشقت برنشت و پهلوی بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عرصه مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوص از زخم برجه مادهو سنگه که پیشتر از همه بر زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - با وجود اینحال تا تاب و توان خویشتن

داري داشت از خود نفرت و از پاي در نيامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسيدن سيد مظفر خان امانش نداده بزخم‌هاي پيپي سيوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن ميانه قريب بسي سوار از همراهان او خود را ببيک کفاره زده بتگ و تا سربدر برده پي کار خود رفتند - و ديگران قريب بصد کس که عار فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزيدند و بر سر جان نه لرزيده در پاي تيغ تيز نيز ثبات قدم ورزيدند - مثل عزيز و ايمل و چندي ديگر که از کشتن و مردن ابا و پورا نکرده پروانه وار خود را بيدريغ بر شعله تيغ آتش آميغ زدند - و از موکب اقبال درين جدال سيد ماگن ولد سيد عبد الله نبيرؤ سيد مظفر خان با بيست و هفت تن ديگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاويد خون بها گرفتند - و چندي ديگر محضر دايري را بخط زخم نمايان رسانيده رايت مردي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهاي آن زباده سران از تن جدا ساخته بر سر نيزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فيروز جنگ با ساير سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسيده بشکرانگه اين فيروزي که بتازگي روزي اوليلي دولت ابد طراز شده بود از روي نياز شکر گارساز حقيقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزيز و ايمل را همراه خواجه کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرود نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخم‌دار پناه بزن دريا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقيد نموده بيکه تاز خان سپرده روانه حضور پرنور ساخت \*

\* ابیات \*

کجا اين سرو اعتبار<sup>۱</sup> [سنان]<sup>۲</sup> مگر از پي عبرت ديگران

سری را که بودی ز صندل ببرد<sup>۱</sup> [سنانش ببازی پراز گاه کرد]<sup>ع</sup>  
 سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازیمعنی خبردار گشته بآهنگ مژده رسانی پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب تپتی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتهای بی منتها و اهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقاره شادبانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مآل بجبهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند - و معتمد خان برسم مژدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه اعتبار اندوخته بخطاب عزت خانی نامور گشت - و بکار فرائی مصلح ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پرشور و شر آن خیره سران آویزه گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب

(۱) ع [زمانش ببازی پراز گاه و گرد] صفحه ۱۴۳ - حصه اول مفتح اللباب -

در نسخه کتبخانه کفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده \*

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم  
این دریتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلح سرشار  
یافت \* قطعه \*

این مؤده فتح از پی هم زیبا بود این کیف در بالا چه نشاط افزا بود  
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

## چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که عبادت است از فتح قلعه دهارور بنقلاب کشائی اقبال این تائید پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید  
سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددگاران بی نیاز لاجرم همه وقت  
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بروفق  
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت  
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال  
کشاد دهارور است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع  
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک  
و جرهایی عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آینده خیال هیچ کشور  
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جذباتیهای اقبال کار ساز فتح آن در هلدس  
ترکنار روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خدان از راست روی  
(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بغامله بیست و هشت میل انگلیسی واقع  
است \*

اندیشه درست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهارور و پیفته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بنزد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیش نهاد همت سازد - لهذا بانصرام مافی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصار ی پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمداغه سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سردارها است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازی بودند بیاد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بیشمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیادهای راجه ججهار سنگه در صدد سربازی شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پیما پیشی می جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصه خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخم های کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیده سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنائم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا برای نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیق فکر و تدبیر نامرعی گذاشته - و در عین تعمق نظر در بچه بگچ و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و نعلی این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کلی و اهتمام تمام بشگافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچاها قرار داده جا بجا نگهبانان برگماشت - و چون متخصصان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچاها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بان اندازی و بندوق انگیزی و توپ کشائی شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جرثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکر را بان نگاه می داشتند اراکه آن توپ در انداختن نخستین از صدمه آن شکست و توپ غطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمثلثه کار برایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن اراکه و رفع توپ که بآسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آنواقعه روبروی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث



را با جمعی از بندو قچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوتره کوتوالی ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن بنا بر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله پافشاردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سرانجام کار وای نعمت جارید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفحات صکایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی در پی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلبران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جر نداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زمین ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته و پا بر مدارج آن گذاشته بالا برآمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهایی برج عروج نموده کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچ دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب <sup>۱</sup> [دو] <sup>۲</sup> هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بحوزة تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و بر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برزده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدّه مادر بی نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر در خواست امراء دکنی بصیغه صدقه فوق فرقدسای آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و بانددار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهبانی حصار بسر داری میر عبد الله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استعسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعفایت خلعت خاصه و اضافه هزار بی ذات و هزار سوار بمنصب شش هزار بی شش هزار سوار و دو اسپ از طویله خاصه با زمین مطلا و راجه جعبه سنگ بندیده بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست گروهی قلعه ده‌ارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مشرف برگیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبردی نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اوداجیرام و کبیلوجی و جمیع امرای دکنی و حبشی را بهمراهی ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را بدین مایه احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و پدرش فرهاد خان بکراست محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در باره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملک که شاهنشاه مالک رقب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بنازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را که در جنب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز گردد - الحال این بنده درگاه در خواجه آندارد که باین دریافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یانت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفات می نماید و باطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کلی او راضی نیست بذایر اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محمودة و سایر شیوهای ستوده سرداران از مکنون ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نحن نکم علی الظاهر عمل نموده به تقریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیمت سمت تصمیم یافته مزید توقف که صیرت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحلیه وقوع و زودتر تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیره وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوری جهانپوری رسید بحکم وحشی منشی وضعف نفس و بیدلی از غلبه وهم و هراس بیقیس که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بذایر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگان می شد ازین معنی که منافعی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معذرا از روی مهربانی بمقام دلانسا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطوفت آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مجدل شد - آنگاه از سرفرو بر سر دلدھی ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

قدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جبینی اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتناهی مفتخر و مباهمی ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرافراز نه سازند اینمعمنی باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده بایشان در قلع بنیان بنی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکرمک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت متأثر در وادی تعاقب غنیمت تگاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - مع هذا از روی مزید برو امتنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انساب آنست که بمحاصره قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعمنی بیوجه

که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مفاسد آنست که درینولا چون عساکر منصوره بارادۀ تنبیه بقیه السیف غنیمت به پائین گهات متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده متروک باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثر از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرد - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه برداریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش معیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - محمداً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه مانده<sup>۱</sup> مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار<sup>۲</sup> شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بانواج عادلخان از در مصالحه در آمده شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند \*

### بیان مجملی از خصوصیات شدت

#### قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است

(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیور بمفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است

است و از دهارور هشتاد و پنج میل مسافت دارد \*

به جانب بندگان بادشاهی بجا نیارده برخلاف سیر مرضیه ملوک عهد  
 منافعی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منتهی مستقیم عدل  
 و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی پیمود - و باین نیز  
 کفایت نکرده افغانه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در  
 ولایت خود پناه داده در تقویت آن فتنه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد  
 مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان  
 کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت - لاجرم  
 حضرت جبار منتقم انواع بلا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه  
 نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات  
 باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال  
 ابر مطهر زکوة گیر بود بر شعله واری نم بل به نیم قطره شبنم نرسید - بدان سال  
 که گوئی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سقایی سحاب  
 سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه  
 کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فرط بی آبی سیمای  
 گیاه سیمایی گردید - چنانچه میزبان تهی چشمان مایده کلام ابر طالب  
 کلیم درین باب میگوید \*

نشان از ابر و باران آنچنان رفت که گفתי برج آبی ز آسمان رفت  
 هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد  
 اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده نشین بود  
 مجسمه باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر  
 به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات  
 در گذشته اسم مویه و نوحه و گفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر  
 آنکه موت عزیزان نیز علت قلت معرفت میشد لوازم تهذیب بجای

تعزیت بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ تیز که در آنوا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هرروز قافله در قافله بمراحل واسعی نیستی می شنافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر می جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا با آخرت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتنی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت آنجهانی نیز نداشت \*

فلک ماند از پی هنگام غم بهر گوشه کفی از تخم آدم  
ز بس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچه تابوت میداد  
بسل شیشه ساعت دو دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا  
بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شموی خالی  
نمی باشد سال دیگر از شامست قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلائی قحط  
و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده  
همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم  
این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند  
انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که  
در آنوا بود نیز از بیع و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت  
و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبان آتش  
جوع می زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله  
گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی  
در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد \*

\* ابیات \*

ز تنگی گرفتیر و گر غنی بود بخوان رزق از غم خوردنی بود



نظرها قرص مه را کرده تاراج بنان شب فلک هم گشته محتاج  
 پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون  
 سیاه مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهایی بر ناتوانی  
 دست می یافت از سر او در نمیگذشت\* - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز  
 و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [دزیده] خام می خوردند -  
 و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق  
 میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگام قطع زنی در جوار محله  
 سر پوشیده از مردم رو نشناس زوی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد  
 خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت  
 ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید  
 که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر  
 پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان  
 ریزه نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بر سر حمی کشید که چون این صیدها  
 بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار  
 روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا  
 بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک  
 کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً  
 بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آیین  
 شرع متین نموده نهایی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع  
 پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی  
 خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده  
 از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی از آن بر زبان و نشانی در میان بود برآمیخته می پختند - و اسم سامی نان بر آن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بغرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تکفۀ گرانمایه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدوید آنرا باندازۀ دسترس خرید می نمودند - چون معامله بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالای ارجمند والا برسوائی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شکنجۀ سیاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخصصه مخوفه و تهلکۀ مهلکه جمعی که قوت حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلیۀ جلیۀ عظمی و طامۀ عامۀ کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز هزار سرکار خاصه شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بلعام می دادند - و سوائی این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نپروز روزگار بلع عید ابدی هفتبهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار رویه سوائی صدقات و وظایف مقرر بر سایر سکنۀ شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرر داده

پنج‌جاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغه تخفیف باز گذاشتند از حیز شمار بیرون است \*

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال معریت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاره ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب سرافرازی یافت \*

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهات دارند سیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانه کربوه را نگاهداشته سراه فرار بر سر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراگنده شده اند درین باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح بارندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی تمام باو اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ماضی در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بر روابط وفا و وفای استحکام یابد و سر رشته عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد - در نگاهداشت این

دردمان مساعی جمیله مبدول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بنابر درخواست هواخواهان بدین معنی راضی شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعه شولا پور بعاقل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بادی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلیپذیر در رندوله تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان ورشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعیین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرینده<sup>۱</sup> متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بپای ستور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه<sup>۲</sup> خام که بقلعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمه فیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شد - درین حال متحصنان در توپ کلان را که وزن گلوله هریک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی از آن دو قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لاخ پاره<sup>۳</sup> سنگها بصدمه آن جدا شده و بچندین تن زخم هلی کازی رسانید - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و بفرموده اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمی دست از جان شسته

(۱) در ضلع عثمان آباد ( قلمرو نظام ) واقع است \*



بنخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غلایم بیشمار از آن گونه  
فرزین بندهی که تصور آن عقده دشوار کشا خرد را مات تعبیر داد بر آوردند -  
اعظم خان با وجود عین انتظار کومک و خزانه بشرایط محاصره نیز پرداخته  
از سه طرف ملجأها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام  
راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوجه سلامت نزدیک تر برده  
آنجا حواله کاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن برافراخته متحصنان را  
بیاد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک  
برابر ساخته اگرچه کار بر مترددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل  
بارو شیر حاجی از دست سرکوب اهل جواله یارای سر بر آوردن نداشتند  
لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان  
از فضای حوصله درونیان تنگ میدان ترشده بود که برگ کاهی در نظر  
وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جالی انباری میگرفت در حوصله  
ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بفایر آنکه در آن نواحی بیخ گیاه از  
زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنوا از  
فرط ترصد علیق چار چشم شده دیده انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند  
نظر بر خوشه سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهی میکرد دوختند - و بنظر  
کاه دان کهکشانی که کاهی کاه کهنه بیاد بر می داد ساخته بیاد علف تسلی  
می اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از مرکب ظفر آثار  
بجهت آوردن کاه و هیمة بمعال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق  
زمین کاری و چاه کنی علف در سه روزه چهار پایان در جمیع جهات و اطراف  
اخذ و جر نمودند - و با وجود آنمایه سعی سودی نداده اثری بر مراتب  
کوشش مترتب نشد - فی الواقع مشتی خس یا پشتلوه چند گیاه بخوراک  
دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

جوباستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعه دهارور آورده در موضع پاتره<sup>۱</sup> منزل گزید \*

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافت اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بمخاطر مبارک آوردند که مشارالیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجله بخلعت فاخره سرافراز سازند - بنابر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را بلورسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید \*

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بهسار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

(۱) این موضع در جنوب دهارور بمقاصله چهارده میل انگلیسی واقع است \*

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباحی و مفتخر گشتند -  
 عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان  
 مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل  
 نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمده و شمشیر  
 مرصع و جیفه مرصع و اسب و فیل خلصی معزز گردیده بافزایش هزاره  
 ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان  
 که چار هزاره ذات و سوار بود خلعت و غیره و اضافه هزاره سوار  
 و خطاب خانجهانی یافته منحسود اقران گردید - پس از آن سایر  
 منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافه  
 مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام  
 مکرمات خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت  
 ملازمت دریافت \*

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن  
 چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ  
 رشک بر دل مهرجهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار  
 نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه  
 اکتساب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا بابد اندوخت و وام آفتاب  
 تابان نیز از فضل زلف جاوید ادا نمود \*

## آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه  
 گنجری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دلی بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابنای زمانه بنارگی منظور نظر مهر پدراغه آبی علوی گشته بقیه السیف قتل عام مصائب گیتی و ترکناز حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا جسته بارماندگان شبیخون طوارق لیل و نهار از مخصصه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار مایده احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمفاتیم عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پوزمردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای آهی سیر چشم نیل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطای عیمه و عنایات عظیمه ایزدی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد. فلچار خود را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می پردازد \*

دوم فروردی ماه محمد علی بیگ رسول دارای ایران شاه صفی همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیرا او شتافته بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید - حضرت شاهنشاهی نامه از او بر گرفته بدستور اعظم افضل خانی سپردند - بعد از آن ربانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنکه برسیده اعیان درگاه در باب تعیین وقت گذرانیدن از مغال شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردی



ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیاله زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجه خاصه که بذابر رسم معهود در ایام جشن ها و عیدها عنایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که برطبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی معتمد علی ایلچی از دارالخلافه تا پانی پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانی بخت را فروغ سعادت جاودانی داد \*

ششم ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آنجمله سه تقوز اسپ عراقی زاد صررنگ شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه می شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر بختی فرو ماده با پنج استر و اقمشه آن دیار از خود و پنج اسپ از بابت محمد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان نفومند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محیی الدین رسول درگاه و فناخان نامی کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه داد قطب الملک بر سبیل پیشکش از جانب خود گذرانید \*

## بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در آله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیه خدیو هفت کشور رسیده بود که <sup>۱</sup> [عبدل] <sup>۲</sup> نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لجرم بجکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداری فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بانواج قاهره بتورک و تهیه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل با عیال خود آنجا را مامون ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران منتهور از تورپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مولجه و مجادله میدادند پای کم نیارده خود را پائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجی شعله تورپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگامه مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بفریبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و بازه برآمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند -

(۱) ع [ابدال] منتخب الالیاب - حصه اول - صفحه ۴۰۴ \*

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیارین نائید آهی و همراهی اقبال بادشاهی جبراً و قهراً دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منیع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در باره یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مغضول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرضه پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار مردان کزنده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقیق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعه های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراکنده شدند - و عبدالمدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباہ راوی را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتغاهی آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بظاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام برافراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کرگشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابة بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا و صوامع ملائعه اعلیٰ رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به اله آباد انعطاف داد \*

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلتم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسوس دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گری بخشت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیده طمع برانعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند و بامردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهائیان کر طلب را نهانی فرستاد که برهنموننی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - ولیکن چون حصار بحوزة تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند \*

درینوقت که خبر فوت شیرخان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهده او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاره هزاره هزار

بر منصب اصلش که چهار هزار و سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه دارایی احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمات خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه آلهی راجه بیتهداس به نگاهبانی قلعه رنتنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانیها بکار آورده تازه بپایه راجگی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبه والا برسد تا قلعه نامور نداشته باشد بپایه اعتبار نمی رسد - بنابراین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بحراست قلعه رنتنبور که از قلاع مشهور هندوستان است سرافراز فرمودند \*

از جمله فتوحات معهود مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده<sup>۱</sup> است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن برگماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملجأها قرار داده کلر بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دالر بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیلان اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفیع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در مدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد -

(۱) قریب به پنجاه گره در سمت شمال و شرق بزرگ آباد واقع است \*

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمحضر رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاره فرمود - و سیدی میران پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزاره و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسردازی مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور غنان باز گشت معطوف نمود \*

چهاردهم اربعی بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون بر آمده بطریق بام مؤده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نمود، بود باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلبه صدای قهقهه شادمانی و نوای شادیانه مبارکبادی در گفید سپهرنهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظم فیض انوارش عید عالم و نوروز دوم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جبروت درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نمودار انوار و الهی ایمن ساخت - و مراسم مهموده این فرخنده روز بطور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و قروغ انوار طلعت انور ساحت  
مصلّا آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیه جلال و جمال و زیور  
دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقدره  
این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلائق کوی و بازار  
بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان  
ولد شاه رخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آنولا  
جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص  
ساختند.

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبه باقر خان است  
بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ایشان -  
چون خان مذکور ولایت کبیرا پازه و حصن حصین منصورگده را از  
گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت  
زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام  
موضع بغایت منیع در دوازده گروهی کبیرا پازه خیره چشمی بل چیره  
دستی آغاز کردند - باقرخان دیگر باره از کبیرا پازه بانداز گوشمال ایشان  
بر آمده رو برای نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند کوه جنگلی انبوه  
پیش آمد که در آن سرزمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل  
بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن  
جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش  
ز پیوه آن پا کشیده سائک شتابنده سیلاب از سر مضیق نالی اشجار  
سرافراز سر باز زد - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پائانش بمثابه بود  
که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لثه البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر  
میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بردی - و نور تشابک اغصان

اشجار آن بیشه دور و دواز در پایه که بیک سبک پی نیزنگ یعنی اندیشه  
 نیزنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرگار احاطه  
 گردا گرد مرکز نا محیط چرخ دوار بر می آرد خیال دخول در آن نیستی -  
 مجمعه بهادران سراپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که مرید بنفاد حکم  
 همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا  
 سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن  
 از آن محال محال گذار نمی دادند و بآن پشت گرمی پای از سرحد  
 اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت  
 مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه  
 موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو  
 کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ  
 جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند  
 و آتش کین بر افروخته هنگامه انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند -  
 و از یفجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله  
 سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش  
 می زدند از زوال آتشی بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته  
 خود را بی ابا و محابا بیای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و بگرمی  
 شعله سرافراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور  
 بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند -  
 چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان از آن کم فرمان بی سر شده  
 بقیه طعمه شمشیر غنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر  
 گشتند .



## بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تائید این برگزیده عنایت ایروندی

چون نصیربخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینولا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات الهی در باب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عملی موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان / و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکناز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکي آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشباری پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال رو بر گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه پرتاب گش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میان صفوف آخوردند - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مزد افکن مرور بغیاب بر انداز ریشه کن برانگیخته - آن تپا اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور مهر آخور

طوبه اسپان بار گیر که بجهت سوازی تغلگچیان کومک مقرر بود درین  
 دایر و گیر با دوپست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزه تسخیر در آنجا  
 قریب شش هزار کس از مرد وزن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسب  
 و صد شتر و اموال بیشمار بمعوض تاراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمانی  
 بقلم عرض فدا داده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از  
 زهر تیغ جسته بودند به تگابوی تمام شباشب خسته و دل شکسته بلودی  
 نظام الملک پیوست - و نصیربخان سایر اسیران را بشکرانه روزی شدن عطیه  
 فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سالی خدیو زمان نامیده آزادی بخشید -  
 آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار برگماشته سرانجام لوازم قلعه گیری  
 پیش گرفت - و ملجاریها به بهادران کار آزموده بخش نموده در پی سیه  
 پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچه سلامت  
 پرداخته گشت و جوانها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیل جراثقال  
 بفراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیربخان کوچه  
 سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند  
 از راهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم  
 ملچار مذکور در آن مقام قائم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که  
 چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبره قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات  
 چندی از آن فرقه تفرقه آیین در پناه آن در آمده به تغلگ افکنی و بان  
 اندازی باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند - بنابراین از  
 ملچار نصیربخان نه آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت آتشپشته آتش در  
 دادند و از صدمه آتش بنیاد آن بنا را بجا ماند وجود قدری از آن معلوم بماند  
 لذا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند -  
 در پیروقت رندوله و بهلول و جمیع اهل تفاق و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدیگر خود را بکومبک متخصصان رسانیده بر سر ملجأ  
 نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات  
 آتشبازی را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش  
 انگیزتند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات  
 و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزملی دل از دست نداده سر  
 پنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی برکشد - و با اعتماد کار گری اقبال  
 و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زر بازو یافته جمعی را جریح و قتل  
 و باقی را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی  
 استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند \*

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده  
 پیش برده بودند باتمام رسید نصیریخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب  
 را بباروت انباشته باقی را از روی احتیاط سقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه  
 قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم  
 اشرف بامداد آن شهادت آثار متوجه شده بود رسید - خاندن کور مراسم  
 استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملجأ آورد - و چون در  
 حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو  
 نقب دیگر کار گر افتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت -  
 و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه تفرقه اندوز را تف باروت سوخته  
 چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد  
 راهی ساخت - درین حال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار  
 افتاده اراده در آمدن نمودند - ترونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده  
 سرگرم انداختن بتن و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زدند  
 انداختند - مبعلا از دو پهرا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد تمام

بوده هنگامی که گیسو دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متخصصان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمی از یکدیگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متخصصان از روی قیاس چگونگی حال استقبال را در آئینه مشاهده احوال معائنه دیده دانستند که عقیقه بجزراً و قهراً قلعه بحوزه تصرف اولیای دولت در آید و همگی اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطرار در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیله راجه بهارت گشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیرپخان حسب المدعی ایشان، عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده براجعه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش گشود - روز دیگر با راجه نصیرپخان را دیده ده فیل پیشکش پادشاهی گذرانید و از نوید مرام نامنذاهی خلافت پناهی مستظهر و مستمال گشت - نصیرپخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گزائیده بود گردیده خصوصیاتش بظرف دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداری یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد<sup>۱</sup> و ملک ضبط و بجلی از جمله آن توپهای نامی است بتصرف در آمد \*

(۱) در منتخب الالباب ابن دو توپ باسماء عنبري کلان و عنبري خورد و عنبري کلان و عنبري خورد نوشته شده - لکن عنبري کلان و عنبري خورد چنانکه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم می شود منتخب الالباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ \*

از سوانح دولت جاوید انما که درینولا بنابر نیرنگسازیهایی بخت و منصوبه بازیهایی اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازلی باستیصال کلی او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقربان او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی در ریه<sup>۱</sup> را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقویر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسال داشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال

(۱) در بادشاه نامه تاناجی و تاباجی مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ \*

شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبانجی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسب و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسب بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود \*

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیر خواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقائق فرمانبرداری نامرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوه او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب برگشته بهالکی و چیت کوبه<sup>۱</sup> از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فرو گذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر برگردد و اینمعنی از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهده چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار

(۱) در نسخه تخبخانه آصفیه این مقام باسم جیت کوبه مذکور شده \*

ایشان گذارد - و بنا برین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق برکنار آب و نجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سرتاسر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمة بغراغت می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهده بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندي بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنا بر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاروده تمام جمیعت همراه نیاروده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمایندگی قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهبانی عملی که می نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه گروهی معسکر اقبال واقع بود باراده تاراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله برکشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در باره کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پا بر سر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگان باستظهار یکدیگر در آن معموده بروفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنا بر این با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچهار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصله ده کوه از اردو بوده بانداز ترکناز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت مدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئة قليلة غلبت على فئة كثيرة جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حمله اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند - و آنها را فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه سلحت کار بر خود از عرصه کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین کشائی در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند - مجمالاً آن شیر مردان که هر یک یک سوار عرصه مردمی و یک تاز معرکه مرد افکنی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم دستان در جنگ یازده رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخر کار شهباز خان با کسر



نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه پیکار برآمده بیخویشتنی خود را بارور رسانید - و بهادر خان و یوسف خان که زخم های منکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان و غیره در جان بازی تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته جراحات های کاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی خبر یافت عیان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بناردرگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از تگابوی بسیل اثری از غنیم نیافت - ناچار بمعادرت نموده عیان انصراف به معسکر اقبال بر تافت - و روز دیگر از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنه بهالکی و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا محال دور دست غله و گاه بدست نمی آمد بقصد قصبه کلپره که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره بمرتبه بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بو الفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند \*

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهی که درینفلا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دریده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه تباہ سابقاً خویشی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاردانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینفلا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعی از آن وجیه تر نمی باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جرمه بی حساب او که جز مغفرت آلهی محو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بنازگی در سلک بندهای درگاه انتظام دادند \*

## خوامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان و مریم دوران باهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند \* ولی گلستان نیست در خار بند  
بجز خار محنت که در دل خلید \* گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهی بسرانجام مصالح کار خانه عالم و انتظام دار الخلافه آدم تعلق پذیرفت - حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانه عدم به [قصر] وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان لین وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستی ببریندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله فایاندار پایی ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لایح را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت مآلوی دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش برقرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرائیت آفته فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال \*

کسی کم درین دار دارد بیکاد \* که بیش از دمی بود خندان و شاد شمار الم بیش و راحت کم است \* بلی عمر شادی همین یکدم است چو بلبیل برین باغ باید گریست \* که جز در خور یکدهن خنده نیست ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نباید - لذتش از آن رهین اندوه و الم است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهره علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدانچه ماده دل بستگی انسان زیاده تربود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب ملکه حمیده صفات و فیء وافی برکات مزیم زمان رابعه دوران ممتاز محل بیگم

است در عین اینکمال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار  
 بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار برطبق  
 آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی  
 بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث  
 گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر  
 و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار  
 تلغث و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان  
 داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه  
 یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم  
 ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه  
 چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده  
 بود بغیر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب  
 چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال برآن بانوی خجسته  
 سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت  
 بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم  
 صاحب در خواه تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این  
 خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین  
 همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره  
 مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت  
 گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی  
 و عنایت در حق شاهزاده و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهمی  
 از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نبوشیده  
 برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلانت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب<sup>۱</sup> امانت بشاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرة آن خاتون والا مرتبت<sup>۲</sup> تشریف می برده باشند \*

بی شایسته تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابیی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاعتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد \*

(۱) آب نیفی مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ \*

## \* ابیات \*

غم بادشاهان غم کشورپست \* بهر تن جداگانه آنرا سرپست  
 جهان را برنج آورد رنج شاه \* بگیتی کند روز روشن سیاه  
 یکی کالبد دان جهان سربسر \* که دارد درو تاجور حکم سر  
 چو از رنج پاتن دگرگون شود \* نگه کن که از درد سرچون شود  
 بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد  
 از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت  
 و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیب  
 عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا  
 مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس  
 از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص  
 در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه معلی زینت آرایش  
 یافته جای آن غمگسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیده  
 مبارک اشکبار شده چندین بی تاب و بی طاقتی می نمودند که اهل  
 مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیقرار از جا رفته نوحه و زاری  
 آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی  
 که با وجود او میخواستیم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته  
 دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر  
 شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت  
 و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در همراه  
 نمی تعدد مانند صبح لباس کافوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ  
 و عزای چیزی باقی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت  
 آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحب روزگار که در مکرم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث و ثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیغه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف خاننخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دلبستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم و دمساز و همدم بوده دقیقه از دقائق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معینا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمره شجره دولت درج گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکیں خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بغت همایون و فر فریدون بادشاهزاده کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجه مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوكب اوج عزت و اعتبار باند \*

در آنوقت که این حادثه عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردنی ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسه ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته \*

\* مصرع \*

جای ممتاز محل جنت باد.

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضي گشت  
 بادشاهزاده محمد شجاع بجبهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکه قدسی  
 خصال به دارالخلافت اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بنده معتمد درگاه  
 والا و زبده نسوان سنی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن حمیده  
 خصال داشت بهمراهی محفله محفوفه مغفرت نامتناهی مباحثات  
 اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در  
 سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویه دارالخلافت مشرف بردیالی چون  
 که متعلق برجاه مان سنگه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی  
 عالی بنا تراز منزل مذکور برجاه جی سنگه نبیره اش برای تحصیل آن  
 داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل  
 گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن معتجبه  
 جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اسس



روضه عالی بنیان که بمناات رفعت و علو قدر و عظمت شان ابروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته هر درویش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بربک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینه آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهلی فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرر آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحب زمان مفوض گشته دیوانی و میر سامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستی خانم مقرر گردید \*

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بندگی درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهرو شمشیر با پرده مرصع و اسپ تبحاق و انعام چهل هزار

روپيه نوازش يافت - و همدرين ولا اعظم خان كه حسب الحكم جريده از بالا گهاٲ متوجه شده بود بملازمت فايز گشته هزار مهر و هزار روپيه برسٲ نذر گذرانيد و خدمات پسنديده او خصوص فتح قلعه دهروز و تاخٲ برسٲ خان جهان و شكست او كه سرمايه آوارگي آن تباة راى بود مورد استحسن و موقع تحسين گشت - آنگاه مرشد حقيقي كه خداى مجازي بندهاى درگاه اند براة ارشاد در آمده خان مذكور را از لغزشى چند بى روش كه از سرزده بود و از راه تدبير و طريق كنگاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار كشائى پرينده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنين تركناز سرحد ملك عادلخان با قرب موسم برشكال كه در حقيقت عين انحراف بود از شاهراه نمايان تدبير درست - چه باوجود مقتضائى وقت و فصل تا انقضائى موسم بارش حال نيز مقتضائى اقامت در موضعى بود كه دربايست سپاه آنجا فراوان يافته شود - اعظم خان به ناهنجاري حركت خود اعتراف و اقرار نموده مريده عذر بيطرفي خويش ب همه طريق از رهگذر معذرت خواهي خواست \*

همدريٲ تاريخ از نتايج اقبال نامتناهي بعون الهي امري كه ثمره آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پيوست - كه چون نظام الملك از روى ناداني و بدگوشي فتح خان پسر عنبر حبشي را كه مدتي محبوس داشت از قيد برآورد بنحويكه سبق ذكريانت آن بزرگ بظاير آنكه ميدانست كه نظام الملك از راه اضطراب او را نجات داده بعد از رفع ضروريات باز زنداني خواهد ساخت - لاجرم از روى پيشدستي بى نظام را گرفته در مطموره زندان مكافات اعمال ناشايست مفيد نگذاشت - و ظهور اين لطيفه غيبي بظاير آن بود كه حضرت صاحب قران ثاني ناهنجاري و بى روشي او را روزگار كه از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کمدار نابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلوی نوک خنجر سپرد \*

پنجم شهرپور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروص عارضه جسمانی صاحب فرارش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شغای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت \*

از سوانح این اوقات، که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی برکنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهرپور بارش عظیم واقع شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گبری گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دوراه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از در سوبی درمیان گرفت - و سرتاسر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرو نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بیامردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کلخانجات از توشهخانه و قورخانه و فراشهخانه و امثال آنها آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آورد شدند لیکن دافنده نهان و آشکار و مرسل و مرسول و منزل و دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج‌خانها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدین تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهوریه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسایگی خانه سید پرورش خان باره انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت‌های روزگار که مأخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از هم‌نشینان بآتش همسایگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلائف اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنج هزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند \*

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل  
هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرر  
به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -  
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن  
آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد  
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین  
وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که  
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش  
که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را  
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیربخان رسیده ماهی مراتب  
که در دکن نشان کمال عظمت مکانست و رفعت مکانست و والیان ولایت  
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند  
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان  
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزار و ذات و چهار هزار  
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزار  
ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تبهانه دار هر دو بنگش شد -  
و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی  
عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -  
و چون خبر آن جهان شدن را و رتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه  
گیتی پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده  
بخطاب راو و منصب سه هزار و دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن  
که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگه  
پسر راو رتن را به منصب دو هزار و ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم ستر سال  
 بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناتیه پدر او با وجود خوردنی چته  
 و اختصار بنیه سرمی زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود  
 را در میان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهای باشد  
 جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک  
 زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت  
 استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تنواران سطر  
 پنجه قوی بازو نشسته کله او را در میان دوران گرفته بزور تمام می شکستند  
 او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی  
 و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر  
 دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت \*

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است  
 بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات  
 چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که  
 این فدوی غلام بنابر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام  
 تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا  
 در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پادشاه اعمال بد  
 به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان  
 بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبهه بندگی را بنمغی  
 داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده  
 باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد و التزام  
 خواهد نمود و لوازم سر انگندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت  
 بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجه سعی و کوشش

در درلنخواهي و همراهي هوا خواهان بدفع بدسگالن دولت ابد پايان خواهدد كشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنايت و استمالت در جواب مادر همد لاجرم قتل آن واجب الدفع را كه عقلاً و شرعاً واجب مي دانست از مرضي آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبيعي را دست پيچ ساخته آن گران جان خفيف العقل را خفه ساخت - و پسرده ساله او را كه حسين نام داشت جانشين پدر و دست نشان خود نموده جميع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان كه نظام الملك جای فتح خان باو داده بود و شينع عبد الله معلم او كه در جزئیات امور ملكي و مالي مدخلی كلي داشت و سيد خليفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سيدی بلال مخاطب به شمشير خان و اعتماد راو و ديانت راو كه معتمد او بودند - چون اين گروه را آنجهاني ساخته خاطر جمع نمود و جمعی ديگر از نزديكان او را زنداني نموده از ساير مواد جميعت حواس اندوخت آنگاه حقيقت اينواقعه را كه از روی بی حقيقتي تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اينمعني با آنكه چندان مرضي طبع مبارك نبود باوجود كمال اقتدار بر استيصال او از تقصيرش در گذشتند و ملكه او كه مشرف بر تسخير شده بود بدو باز گذاشتند - بظاير آنكه بی سعي امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درين باب عتابی كه خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنايت بدر نوشته نوادر جواهر و فيلان نامور آن سلسله را كه از ديرگاه باز فراهم آمده بيجا در دست او بود طلب فرمودند - و بوساطت فرستاده او پيغام دادند كه هرگاه اشيای مذكوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتسمات او برطبق خاطرخواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد  
 پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکرالله عب و کس فرستاده او  
 با کهپؤ مرصع و یک راس اسپ عراقی مصرنگ مزین به زین زر دوز  
 و اسپ راهوار صبارفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند \*

## باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداری عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک  
 عادلخان بار دم موافقت زده قلعه شولاپور ازوه گرفته ابواب مصالحه  
 و معاهده بار مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروشی و بیراه روی  
 فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال  
 آن گردن کش سرتاب دیرینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم  
 بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب  
 ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بنابر رسم  
 دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد  
 بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر  
 تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش  
 پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از  
 روی کمال مهربانی " هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خالصه  
 و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاک پری پیکر و فیل  
 اهرمن نژاد خجسته منظر بایراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل



دیگر بتازگی ارجمنندی و سربلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گچ سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهادی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکفیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کبیلوجی بهونسله و بهادرجی و امثال ایشان - و هریک از امرا و سرداران در خور مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتذاهبی حضرت ظل آلهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچی و چهار هزار پیاده بندوقچی نیز بارابهایی توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتفال خوانند از دربار بهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگه بندیل و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیربخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکفیان و نصیربخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عمان بر عیان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشد پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداري فوج طليعه مذکور نامزد ياقوت خان شده ليکن بحکم آنکه اهل دکن که حريفان دغا پيشه پرفتن اند به هيچ وجه در خور اعتماد نيستند لاجرم بمقتضای احتياط و حزم عاقبت بين دورانديش باطنا امر و نهي اين فوج عمده بعده تفضل و تعهد نصيرپخان قرار يافت - و قول بوجود تمکين آمود يمين الدوله متانت و شکوه کوه پذيرفت - و معتمد خان که بخشي گريه کل افواج بدر تفويض داشت باجمعی ديگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گرديد - و راجه گچ سنگه و راجه بهار سنگه بنديله با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنين اصالت خان با پانصد سوار تفنگچي بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداري اعظم خان و همراهي راجه انوپ سنگه و رار دودا و کشن سنگه بهدوريه و جمعی کثير از اصحاب منصب عاليه تعين يافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی ديگر از منصبداران بکار فرمائي فوج جرانغار نامزد گرديده اهتمام اين تشون در عهده او شد - و سيد خان جهان با گروهی تمام شکوه پرفتن کار طلب از سادات بارهه و امروهه در التمش متعين گرديد - عبد الله خان بهادر فيروز جنگ ورشيد خان انصاري و راجه روز افزون و ديگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچي طرح دست راست مقرر شدند - و شايسته خان و راجه جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگه بنديله با پانصد سوار احدي چنداول - بالجملة افواج بحر امواج باين تونک خاص عفا آرا گشته در همان روز بهمهراهي عون و صون آهي و اقبال روز افزون حضرت ظل آهي با سرعت سيلاب سر در نشيب ببالا گهايت روان شدند \*

چون مهر مهر تائير اوزک پيوسته نزد نواب غفران مآب مهدي عليا مي بود بعد از جلوس همايون که يمين الدوله از لاهور رسیده فيض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گهاک تعیین یافت آن مهر انور را بمسند آزای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - دریغوا که آن عمده امرای دیشان بسرداری بالا گهاک متعین می شد یگروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بمخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود \*

دریغوا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید مقدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطای جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - دریغوا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان  
از تغیر عبد الکریم مرحمت شد \*

از سوانح حضور انور در ماه نی‌حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن  
وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران  
ثانی انعقاد پذیرفت - و ستف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله  
بل تزئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر  
مینائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به درکوکب دربی مکل  
شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سرتا سر  
روی زمین آی از فرش دیبای منقش بنقوش بوتلمون و پرنیان مصور بصور  
گونگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران  
روی زمین روکش کار نامه ارژنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر  
و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار داد  
دهی و کام بخشی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت  
و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه  
در خاطر قرار داده و پیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند -  
علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنج‌هزاری ذات و سه هزار  
سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه  
سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل  
و اضافه بمنصب <sup>۱</sup> [ دو هزار و شش صد سوار ] ع و ملتفت خان  
سفیر بهمین منصب سر بلندی یافتند - مقرب خان دکفی از مرحمت  
ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکفیانست معزز گردید - و دیوانی

( ۱ ) ع [ دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار ] بادشاه نامه - جلد اول -  
حصه اول - صفحه ۴۰۹ \*

و امینی سهند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه زنجیر فیل نفومند و بیست و هفت راس اسب کوفت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نفایس امتعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب دو هزار و دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه الطاف عمیمه نمودند \*

## نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه بندیده و لشکر کوکبی او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیل به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگهبانی آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی<sup>۱</sup> شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یسارل را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سریها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را دربارا احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملجأ نمودند - و آنروز در کارسازی بمقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زینه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاروا کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملجأ کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بوادی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - ر ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دراب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوٹ مالان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قریب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است \*

می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خواران یغما زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند \*

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف برهلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشار الیه بذابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که لختی باروت و حقه آتشبازی در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شده بود - و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار کاهی افتاده بذابر آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینکال مسجدی را که آن سنت دینان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب آلهی اشتعال پذیرفته بذابر شمول و عموم نزل عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوشی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بذابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان هرجا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبه کملاپور<sup>۱</sup> از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد \*

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باصوال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگه و الله و بریدی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بنابر عون و صور الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هر دو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری را گل

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [ جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۱۳ ]



فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکر توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نهداده داد دلاوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سوارای آنها مسخر ساختند - و غنیمتینا یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکرا دستوری کوچ داد و شبشب راهی شده در کنار رودبار بهیمرا فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهی شد \*

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعلش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمده الملک وزیر خان و مخدوم مکرمه سنی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتلدااس و مادهو سنگه و راو کرن و پرتی راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانه او و فتح خان کینه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جیفه مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند \*

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد  
 عسکر ظفر اثرشد و کنلر تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب  
 سرائق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم  
 بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام  
 سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش  
 بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب  
 دهممه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در  
 آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از  
 خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند  
 و بمقام دستبازی در آمده انداز بلن اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند -  
 و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعنی دریای لشکر طوفان  
 اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مثنی خاک که از پیش  
 صدمه سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را  
 بحماییت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران  
 جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذشتند  
 و در عرصه کارزار یک تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بنسرداری  
 حمایت حضرت باری و نگاهبانی تائید ربانی که همواره همراه موکب  
 اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجمل  
 اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا  
 سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع  
 آمد و اکثر سرداران، رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد نایسته بجا  
 می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان  
 سکندر علی پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سرشمشیر

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمزل  
 عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقاً  
 التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور  
 یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب  
 چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد \*

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت متأثر بهمه وجه  
 خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی  
 برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی  
 از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود  
 معیناً از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غنیم هم  
 فرصت یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهانی  
 مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خان که  
 خطاب مصطفی خانی داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه  
 عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت می نمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت  
 از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه  
 می دهم - و موید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او  
 بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد  
 می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده  
 قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مواعید و عهود معهود بوفای  
 نمی رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار  
 بخیله ساری و دغابازی او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن  
 روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به  
 محرمیت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانہ آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله درباره تنگ گیری محاصره حصار بجد شده آن عزم مائب را پیرانه جزم داد - از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خدیوت خان حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانی پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش مہمہ و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از بر آمدن آن دو عمدہ بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیربخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین پذیرہ پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظہر و مستمال بہ مجلس سپہ سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحہ از حضور خواجہ ابوالحسن و اعظم خان و شایستہ خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواہ ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جملہ نمود - کہ من بعد بدستور عہد پیش ہموارہ فرمان بردار و پیشکش گذار باشند - درم نقد چہل لک روپیہ از نقد و جنس سرانجام نمودہ بدرگاہ والا ارسال دارند - چون برطبق پذیرش اینمعمنی عہدنامہ نوشتند و این انجمن بانجام رسید بہادر خان و یوسف خان را کہ سابقا در معرکہ زخمی و بیہوش بدست ایشان افتادہ بودند چنانچہ در احوال گذشتہ بہ تفصیل نگاشتہ شدہ معزز و مکرم آوردہ سپردند - و مرخص شدہ شینہ عبد الرحیم خیر آبادی معتمد یمین الدولہ را با خود بردند کہ عہد نامہ را بہمہ عادل خان رسانیدہ مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز کہ او را نگاہداشتند سیوم روز پیغام دادہ وداع نمودند کہ عہد نامہ را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر کہ فرستادگان ایشان بخدومت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند برپایی استعدا نمودند همه مستعدان  
ایشان را بنابر این معنی که بزیر صورت معقولی آراستگی داشت  
همین الدوله بنی برداشته پذیرفت - و هنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر  
مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رقبا در زیر مستند  
آن آراهنده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون  
خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین  
پشت گرمی که عنقوب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد  
نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد -  
بنابراین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز  
نه گردد \*

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از  
هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع  
خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال  
را بالدارای دسترس نقل محال دیور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه  
که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین  
راه تفکیک دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک رویه  
کشید و از آن هم مجرد نامی در میان بود - قطع نظر از احوال سپاهی دیگر  
چار پانزده احد عسکر اقبال به علت فقری و زبونی از دست رفتند مگر  
ششوی که از غایت ناتوانی و مندوبوری و کمزوری بر طبق مراحل عدم  
بوجود آمده نمی بیش نیست قوت و قدرت نداشته ناچار مالدۀ بود -  
در این قسم حالتی دستور العمل دیوان خلافت بدین الدوله صادر و شد و در آن  
دید که چون انواع قاهره را قوت مندوبندی و قلعه کشائی نداشته نیست  
نمیست که بالفعل توسط از محاصره باز ماندند و در این صورت محاصره

معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بتروکناژ نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا<sup>۱</sup> روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرج<sup>۲</sup> را که از پرگنات معموره آن حدود است ناخته هرجا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپرسم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می گذاشتند و مزرعه آنرا نیز ناخته و خراب ساخته بمساکن رانایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمعه درین مدت انواع خرابی از اسرو قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند \*

سوانح حضور پرنور سید ابو الفتح فرستاده فتح خان پسر عفر که مکر عفر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای را که منضم اظهار

(۱) اکفون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است \*

(۲) بکنار غربی آب کستنا واقع است و از شولاپور قریب بی کروه فاصله دارد \*

عجز و نیاز بود گذرانیده بانی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با  
 فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت  
 ارفع می رسد - بظاهر آن تنصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عفو  
 جرم بخش بادشاهی معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت -  
 نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض  
 اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او  
 فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه و الاسر رفت  
 از اوج طلم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پر نور آداب معهوده  
 بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکر و نه  
 واس اسپ صبارتار عرصه آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار  
 بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت -  
 و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده  
 مرحمت صوبی خلعت و اسپ و کپور و مرصع با پهلنگاره و یک زنجیر  
 فیل درباره او ضمیمه مرحام معنوی گشت - و هم درینو راو سترسال  
 نبیره راو رتن بتازگی سعادت ملازمت اندر خسته فیلان جد خود را که چهل  
 زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هشت زنجیر فیل  
 که در نوع خود نفاست داشت بدر لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده -  
 آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدر مرحمت  
 نمودند - و آن شایسته تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم  
 سرافراز و سر بلند ساختند \*

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تهاذه دار بنکش  
 بدار البقا پیوسته از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلی است  
 و علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت را تهور را سابق مردم نور الدین قلی

گشته بودند درینولا کشی سنگه پسرش را تهر راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر از او بخواهد - بغیر این پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتظار فرصت می نمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچه بقا بکزرلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلخانه بر آمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری بر زده کمرش تمام ساخت - آنگاه زینهار پی شب تار شده خود را بگوشه کشید و در پناه پرده ظلام راه فرار سر کرده بتگ و تا سر بدر برد \*

## آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سر آغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحب قران ثانی پس از سپری گشتن هشت گهزی از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلّه چرخ چارم از آشیانه آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشی دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غره شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و تروغ انوار شاهپیر انور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود - مقرون اینحال سعادت اشتغال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی



حضرت ظل سبحانی صاحب قرآن ثانی سایه دولت بر سر بر عظمت و زری تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد مید دل‌های خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دافریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص عام شده قبله نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده بشاره سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجایگزین داری جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جایگزین داری ایلچ پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمالی کاشی چرن دیوانی [ پنجاب ] ۴ از روی تدبیر تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجی زمیندار بکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار بارج طایم آبنوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشانی جبهه انتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبارفتار و سه زنجیر نیل تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد \*

از سوانح پناه آوردن شیر خان ترین زمیندار قوشنج قندهار است که پدراش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت زبد طراز بودند بدین

(۱) ع [ مهربان ] ل \*

(۲) در بادشاه نامه قوشنج نوشته شده [ جلد اول - صفحه اول - ۱۴۱۹ ] \*

درگاه گیني پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت  
 کرسی مکن - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر  
 عهد دولت حضرت جنت مکاني بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل  
 و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران برکشاد  
 و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت  
 نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان  
 مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان  
 که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق  
 رفته بود و در آنجا نشود نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از  
 تمکین بغت و اقبال در آن مکن تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات  
 افغانان اهرمن سیر را بانسون نفون تدبیر ناقد و عزائم عزیمت راسخ مستخر  
 ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش به پایان رسید  
 و شاه صفی بدستارچی بغت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد  
 شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل  
 و رسایل و پلیمردی و سایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه  
 قوی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت  
 و اینمعنی بر زیاده سری و خود رائی که لازمه سرحد پیروست سرباز  
 شد یکباره عذاب خود سری و خود رائی و خویشتن شناسی از دست داد -  
 بنابر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان از یک از عمدهای دولت  
 صفویه که بعد از پدر ابالت قندهار بدستور بر مقرر بود تملق و فروتنی که  
 وظیفه کومکي با سردار است نیکو بجا نیارند و رفته رفته سرکشی آغاز  
 نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود  
 علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عراض

شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربار  
استیصال او دستوری گونه در لبلس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز  
فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از  
اهل شور و شر یعنی افغانان دد نهاد آن سحد فراهم آورده بانداز ترکناز  
نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سرزمین پیشنهاد نمود  
و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همرائیهی روزگار مساعد و بخت  
موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران  
آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیده  
بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت - و بنابر اینکه  
در قلعه اندک مانده مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش  
گرائید - چون قلعه و سایر اندوختههای دیرینه سال و اسباب و اموالش از  
همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال  
داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشته  
بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر  
خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش  
بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده  
بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحی قوشنج  
سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر می برد  
و هر شب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان  
علی مردان خان که پیوسته سربه پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده  
بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره  
سرانجام تاخت برده بامدادان باورسیدند - او نیز فوج خود را توژک  
نموده بی متحابان بچنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حمله افغانان

از امور بدیع انما که مدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غریبی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضیع عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگردد - چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شگفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لا یفحل سایر راههای نهانی نموده از زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و بمقتضی همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگی پیشنهاد خاطر همگان می دانند - مجمله از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت مولای پناه کلب روپیه از همه باب موقع قبول یافت

## معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دار الخلافه اکبر آباد

از آنجا که انجام مهم جهانبانی با سودگی و تن آسانی بر نماند و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهران و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون باهنگ تسخیر کشوری یا نادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تأیید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحله تجویز اقامت در آن مقام نموده بیدرنگ باهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب در روز در یک منزل نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سرزمین را بر زیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جلال و سبب صوری این معنی سواى مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بنائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام السلک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود بها بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستملاً مطلق گشته نظام الملک نیز از نهروست سفاهت کیشی و ناعاقبت العیسی زیار آید خدایان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند  
 دیوینحال علی مردان خان مردانه اسب انداخته جلو ریز بعرمه ستیز  
 تاخت - قضا را آنجا که قدر اندازهای تقدیر است درین اثنا زخم تنگی  
 بر پاشنه او رسید - لیکن آن شیر بیشه مردی قطعاً از آن جراحت منکر پروا  
 نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلالت افغانان جهالت کیش  
 را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکی  
 یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا  
 اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشه اندیشید شودمند نیفتاد - چون  
 چاره کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفرو مقر جهانیان و ملجا  
 و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلمه مقر که درینرا مردم  
 یلنکتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از  
 روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز  
 نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک آستان سپهر  
 نشان با احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن  
 بدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه  
 آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که  
 راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پاسبان است  
 التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توفیق  
 صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدوارئی بسوی این قبله  
 امیدوارانه آورده چون تارک بختش از زمین بوس عنقه سدره مرتبه  
 به مراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت تغذیات پادشاهی هفتضرب  
 و مبلهی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جارودانه آلودخت - و نه  
 این اسب تمنا پیشکش کرده برتر قبول بر آن یافت - و همدین

مجلس همایون بمحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزاره سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبه پنجاب جاگیر یافت \*

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سرپر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و ثقی و فقیر از فط استغنا نقش بی نیازی جادوان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بآلی از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلچی ایران بدرگاه والا جابه رسید - و پنجاه اسب مرمر تک برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس برسبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از فط انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عافیت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سرکمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میفاکار از جمله مرسولات مومن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عافیت فرمودند \*

ملک و دولت دیرینه سال سلسله خویش شده عاقبت سر در بر این  
 کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بهشامت موافقت نظام الملک  
 خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت  
 آن خانواده از دستبرد حوادث زمان در کنف امن و امان  
 بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعل مراکب  
 موکب اقبال شد - و با این معانی بنابر آنکه واقعه ناگهانی نواب ممتاز الزمانی  
 در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده بر آن توقف درین خطه مرضی خاطر  
 عطر نیامد - لاجرم بتدریج بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست  
 و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه  
 بعد از انقضای ده گهزی روز ماهیچہ رایت ظفر آیت بسعدت سعد اکبر  
 و طلعت مهر انور از افق دار السور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی  
 مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار  
 عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرانی  
 بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزاده نامدار سعادت پژوه  
 محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از توده های دیوار  
 و دره که در حوضه فیل بر سرهم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و  
 کان زر ساخته بودند بر سبیل معبود از پیمین و یسار نثار راه خدیو روزگار  
 می نمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانه برهانپور تا در کوهی  
 شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا  
 از ایشانند که خرمن های درهم و دینار با آن قدر و مقدار بشاک راه گدار  
 بر سر گردید - و باقی آنها که از سر زمین نثار میمان نثار آمده بود  
 نثار پایمال آمده که صفحه روی زمین را سطح طلا و نقره ساخت و درین  
 رسول و سرفراز علی را مسئول نظر عیون ساخته و سواران



مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز انوارخته  
بمعاودت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول  
عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده  
فیل همراهه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن  
باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشی گری و واقعه  
نویسی آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود  
ملفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند \*

دوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده  
فال از پیش طاق طارم مقونس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران  
پرهیزگار را آشکارا صلی افطار داده باده خواران پیاله کش را بنابر  
احتساب نهی خدیو روزگار از ایام گوشه ابرو بعیش و عشرت نهانی و کشیدن  
رطل گران دوستگامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور  
دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد  
دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالی بهیت از ورود موکب  
مسعود این قبله مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید -  
بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز ریات ظفر آیات عساکر  
بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانی بخت را سجده رسان سده سفیه و فروغ  
اندروز سعادت جاردانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه  
و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خور بسیار زخم دار در  
معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زبور نگارش پذیرفت -  
از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب  
ازاد است کمالی عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان  
را بمنصب چهار هزار و سی صد سوار و خلعت و شمشیر و سپهر

و فیل و بیست و پنج هزار روبیه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسب و فیل و بیست هزار روبیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را برفیق مرغیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بیایان نبرده بود لاجرم بذات جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد بیمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهی رگاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکن را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الماک دهلی منوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بنام بیمین انملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زبور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد \*

نصیربخان بصوبه داری مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداری برگزانت اکبرآباد و وزیر خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبه عظمت نشان از دست عنایت الله یزدی گماشته آصف خان کما ینبغی بر نمی آمد خاصه در عمل اعمال خالصه شریفه چنانچه مرفعی خاطر عاظر بود بوقوع نرسیده بذات آن صوبه داری آن حدود را از خان والا مکن تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تقویض بمنصب پنج هزار و سوار از آنجمله هزار سوار در اسب سه اسب و یک اسب

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - سر خان دکنی بمرحمت خلعت  
و اسب امتیاز یافته رخصت سنبهل یافت \*

یازدهم ماه مذکور چون خراج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد  
خدیر اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده ماندند  
نیر اعظم از دروازه بروج آن باره گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سرتاسر  
ساحت آنرا پی سپهر نظردقت نگر ساخته مسالک و مناهیج و مداخل  
و معارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات  
عمارات عالیّه که اساس نهاده حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود  
منظور نظر سعادت شد بخاطر خاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین  
سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احوادث نمایند - بذا بر آن امر ارفع  
به تشیید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب  
و هندسه دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از  
بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار  
حصار مامور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زبور صدور یافت  
که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از  
زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار  
معروض واقفان پایه سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله بازده تن بتصدق  
سرافرازی و فدیّه تارک مبارک و فرق فرقد سالی آن سایه عنایت  
خدائی از بند زندان ابد رهایی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار  
سید خانجهان و عبدالله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه  
گیتی پناه که قبلاً مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام  
سعادت بروی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مرلعم گشته  
عبد الله خان از مرحمت مرلعم بهار در اواخر خریف فصل چهار گانه عمر

یغنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگی است دریافته از میامن آن سرمایه جوانی نو ازدوخت - و سیف خان صوبه دار بهار بحر است اله آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند \*

هزدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمی از پرتو انوار مآهجه نوای والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید محمد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیرفته مرکب اقبال پذیرای سعادت دو جهانی گشت - و هم درین روز مہانتخان خان خاکن که از دهلی روانه دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفی بصیفه نذر و نه زنجیر نیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر نیل پایہ قبول یافته مابقی بدر مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار برگذات و مظفر خان معموری و مکرمات خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلتخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسی درگاه جهان پناه رسیده بعفایت شاهنشاهی مباهی گشتند \*

بیست و نهم ساحت باغ دهره از پرتو ورود مرکب مسعود زبور روی زمین و زینت صفحه دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راجه شده بود پذیر انتظام در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین اول زمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شهنشاه خان و دیگر اسرار از بالا کهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیفه نذر گذرانیده از زمین کفر قبول چهره اقبال بر التوخت - و از پانچوس حضرت سلیمان رسیده و

و مرتبه مقدار نراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکانت و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت ندور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیفه مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داری ملتان و عنایت پنبجه هزار رویه نقد نوازش یافت - و همدین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پهلوتقاره و دو اسب و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیده اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسب مباهی گردانیده همراه او دستوری دادند \*

روز ۱ [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مذکور غرة فی الحجه سنه . هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دار الخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایست والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افزوز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت برفین برآمد برین سرسیر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایگاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از شر هوا خوارنه در رکاب سعادت پیاده رویه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طوق گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زمین سیمین هلال

جلال زریں مجرّه کشیده برسم جنبیت کشان پیش پیش دوان متوجه  
 شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضه فیل  
 با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهر پاش برپزش  
 نیم و زر درآورده نثار دهکدر خدیو بحر و بر می نمودند - و تا رسیدن دربار  
 شهر مدار پیشان روزگاران را ماده جمیعت خاطر آماده گشته بل یک جهان  
 می برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن های درم و انبارهای  
 دینار ذخیره شد \*

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تارخان بمنصب <sup>۱</sup> [ در هزار و پانصدی  
 سیصد سوار ] ع و مکرمات خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار  
 و غنای الحق بمنصب نه صدی دوسد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان  
 سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست  
 هزار روپیه و محمد علی ایلچی بمنزمت خلعت فاخره و خنجر مربع  
 و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهیه گردیدند - و محمد علی  
 و محمد تقی از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام  
 یافتند - و در همین روز میرصابر که به دولت آباد رفته پایه منبر و چهاره ز  
 آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رتبه اعلی داده  
 معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیه چند که ازین  
 رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید \*

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و اتفاق تمام است بجهت  
 روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جهان و سرور نسوان  
 چون درینولا دار الخلافه والا بالی فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

(۱) ع [ دوهزاری و شش صد سوار ] ل

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد  
 قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز زمانی انقضا یافته وقت  
 اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرض مشهور است شده بود -  
 چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم  
 معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است  
 مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا  
 و اعطاء مساکین میگردانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در  
 باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص  
 درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان  
 کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگان  
 بر حسب فرموده در صحن رونق متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک  
 نعم البدل دلبال تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای  
 مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سپیده  
 صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن  
 فرخنده را بانواع گسردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده  
 روکش بزمیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -  
 و بر دور آن سراجهای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق  
 پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا  
 و اعیان اکبر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعظم و موالی  
 اطراف که بنابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم  
 اقدس باکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص پار یافتند - و جمیع  
 علما و فضلا و ارباب درع و تقوی و اصحاب عیام خوانده و ناخوانده درین  
 محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس

مجلس در خلوت مقدس عزالت گزین شده آن شب را با حیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور یمنین الدوله و محمد علی بیگ ایاجی و امین دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کار خانه دولت و سالاران خزان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگان را به تناول نعمت های خاص صلی عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خزان احسان بهره ور و زله برگشتند - و پنجاه هزار رویه با صاحب استعقاق بر سبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پردگیان شهنشاه سلطنت بطواف سرمد مقدس آن انسیده حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عمومأ و مستعقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار رویه دیگر به عقیق و عجایز انفاق شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زبور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استعقاق قسمت نمایند \*

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبدول داشت بتازگی مرده قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باوایی آن رسانید - حضرت خلافت پناهی بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده



آئیدهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کتار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند \*

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار آنجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلی دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای حیلای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرائض شریعت اخاتم انبیا و مرسلین که بذایر حفظ مرتبه ظاهر و یاس طریقه صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هریری حسب الاختیار خدیو زر زگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار روبیه متمتع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقد خان بصوبه دارویی اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و منصب چار هزار و سه هزار سوار سر افزای یافته روانه آن صوب گردید \*

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعه آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان الیه بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانه بارگاه سلطانی که کعبه آمال و آمانی انصاری و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانبی رسانیده در تقبیل عقبه درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیه تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تبار

بگذرانیدند نامه نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان  
 والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امانت باغ بود و مبلغ پانزده هزار  
 روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت  
 فاخره و کمر خنجر مربع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت -  
 و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بخانی نرو ماده  
 از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطریق  
 پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه بلو و خلعت و ده هزار روپیه نقد  
 به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشی که در بهارپور بنابر  
 عروض بیماری از سعادت همراهی عسکر منصور اختیار حرمان اضطراری  
 نموده بود بعنایت جناب الهی شفای عاجل یافته بهائزمت رسید و منظور  
 نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شاهی صحت کامل یافت -  
 درینولا راجی جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار  
 مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوهره مروارید شاهوار بی عیب  
 پر آب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هفود آورده گوش می سازند از سر نو  
 در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت - صوبه داری کشمیر  
 از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش  
 به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خضالی که باوجود کلدانی در فن  
 شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبه مذکور معزز گردید \*

## بیان فتح هوگلی بندر بحسن سعی بهادر گنبدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر تارک مبارکش  
 گذاشته هم در عهد الست زمام مهم جمهور انام بدست اختیار و قبضه

اقتدار اوسپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است برگمارد - و همواره لوازم جد و اجتهاد در کار فرمانی شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب درل جابره و اصحاب ملل غایبه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطله ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صدم خانها و پیران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زنانه نار مغار و نیران [ پرستان ] ع فر نشاند \*

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده و خصالت محمودة را از جمله ملکات راسخه خویشی نموده اند - و بدآنسان که دست جواد را در بدل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و انتزاع آن سرزمین از استیلائی مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحی پرست بدستیارچی تائید حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلائی مشرکین و رفع لواهی مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگرش می یابد -

نخست خامه تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع  
 بقا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا  
 بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک  
 گروهی بندر ساتگانو از کشور بنگاله فرقه از دریای شور که بهندی زبان فاله  
 و بتازی خور نیز خوانند منسحب شده به سمت راج محل کشیده -  
 چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور  
 می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی ساتگانو به ربع کره از  
 محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اساس یافته -  
 و سبب احداث آن غلات آباد که از حوادث عظیمه عالم کون و فساد بود  
 اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در  
 بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیله سود و سودا بساتگانو آمد و شد  
 می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سرجا داده  
 بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر  
 کف دستی باشد جلی در خور مفر و مقر بچنگ آرند - و مشتی مردم  
 صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست  
 در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای  
 کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خسرانی بسود  
 و سودا ندارد - بنابر این اندیشه فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد  
 ضمیر خویشتی دیدند - انواع لطایف حیل انگیزخته از حکام آنولایت  
 اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند  
 مانند اندیشه های پراگنده خویشتی سهل و سبب اساس نهادند - و رفته  
 رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بدانجا  
 کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد



( ۴۹۹ )

نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام با تمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری باره استواری و برجهای آنرا مانند برج ناری بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پای کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد چهارهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه ساتگانو انسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و پرگانات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبقی خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنرا تا جای که دست تطاول آن بداندیشان می رسید از روی تعمی خواه ناخواه تکلیف ترسائی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتگال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجرو ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از ربح تجارت که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا نوالی والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقایق بیراهی آن ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت - و سخت کوشی آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش و معنی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاظر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهد - و تسخیر آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون استیفای حقایق کلی و دقائق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفند سال گذشته حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نوازه در آمده - و آن عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق منظومه \*

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها افکند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای بادشاهی بهمراهی عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کنبو و همراهان او بانواره از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعنی بغیر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابو محمد کنبورا که مدار علیه او بود به بهانه نظم و نسق امور محال خاصه شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را باصحاب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ابلاغار خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتمخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدآنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از نارهلی نواره مضبوط ساخته - دوم ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکناز معمره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معمره مذکور را که ببالی معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

وغارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملج‌ها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملج‌ها شده بکار فرمائی همت عالی و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثباتی این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کردان کارگذار در محال اطراف خور پراکنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنکسود بلج‌ها ایشان بود برخوردار بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملحان بنگالی نواری فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینهار عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل‌گیرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقبله و مقاتله می دادند - و احياناً که در هجوم افواج غالب مغلوب نو میدی تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار نفر کجی قدر انداز



که اندازهای درست شان از اصابت نارک قضا پای کم نداشت داشتند -  
از دشت برد بهادران موکب اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال پای  
براه تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشی و زیاده سري در گذشتند -  
و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقه استیمل بر در امن آباد  
امن زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان  
ارسال داشته بنابرین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب زهار  
ساختمند که شاید بمیانجی او جان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت  
نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متخصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت  
و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال  
تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز نمودند از سر نو تضییق عرصه محاصره  
فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمی عرض  
و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تربود شکستند - و آب  
را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده  
از آب خالی ساختند - و از ملجأهای این سمت که در عهد نگهبانی  
بهادر کتبوالله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سر کرده رفته رفته  
به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر  
جست و جوی امثال این امور تگاپو داشتند راه بدو نقب برده هردو را  
بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملجأ بهادر کنبو پیش برده  
بودند اصلاً بر بدآن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار  
منزلی از منازل آن بی دینان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی  
متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بنابر آنکه آن بئیان راسع عمده ترین  
معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجم  
میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر



آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکم تازان عرصه جلادت و جدال بر سبیل تهیه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار بدارالبرار فرستند - مبعلا از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان برونق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیخته رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش مغوف مجاهدین میدان دین زبور صفحه روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرم دوست را حمیت دین ترسائی و پلس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کده مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخره جنی از آن کوره آتش تنوره باده هوا گرفته بمرجع اصلی خویش یعنی کوه نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه ایسی زبانه آتش درد انگن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئی از سورت آتش و شدت و حادث باروت پناه بکوه اثر برده از آن راه به جوار درخت سعیر و طبقات بنس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

به جہازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب و آتش جان داده از زیاده سربہا تن به شمشیر شعلہ تاثیر بہادران عدو بند آفاق گیر کہ آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جہالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جہازات عمدہ ایشان کہ مشتمل بر نفیس اسباب و اموال و اکثر اہل و عیال آن بدانیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکہ بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شرارہ شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نہاد جمعی بیگناہان بر آمدہ قریب ہزار و پانصد تن کہ اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال در ہم سوختند - و اہل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نمودہ براہروی غراب تیرہ اختری در تیبہ ہلاکت ابد افتادند - و از سفائی جنگی طرز فرنگ شصت و چہار دنگہ کلان و پنجاہ و شش غراب و یک صد و نود و ہشت جلیہ داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو ہفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیہ از فرنگان بندر گوہ خود را بسد موهانہ رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائی مذکورہ چند کشتی آن بندر درین اثنا سوختہ بود ازین راہ فرجہ بدر رفتن یافتہ در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زدہ بدر رفتند - و درین غزوہ قریب دہ ہزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چہار ہزار و چہار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و جوارہ و سایر اصناف دیگر کہ طوعاً و کرہاً مذهب از تسائی اختیار کردہ بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب دہ ہزار تنی از رعایای پُرگنات و نواحی آن کہ بیگناہ بہ بند فرنگ افتادہ بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام ہزار سعادتمند از اہل اسلام درجہ شہادت یافتہ بوضع دارالسلام خرامیدند \*

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده بگوشهٔ عزلت خزیده بود - درینولا که تحریک بخت و تعریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بنارگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبهٔ عالی منصب چهار هزار پی ذات و دو هزار سوار کوبک طالعش از وبال کدهٔ خمول بشرف خانهٔ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحهٔ بدیع که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بنابر اخبار منبیلان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاد - که در موضع بروده از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرضهٔ شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سر اسب و باقی به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدان ساعت جان دادهٔ پیکر بهیمی را از ننگ تبیح منظر کریه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغال که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظر گیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانگهٔ ورود مسعود حضرت سلیمان مکن که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عانیت و شفا ست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دوجاهانی است رسانید - و <sup>۱</sup> [ چهار هزار ]<sup>۲</sup> اشرفی بصیغهٔ

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرصرنگ بر سبیل پیشکش گذرانید -  
و بخدمت صاحب صوبگی دار الملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه داردکن  
مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند \*  
بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه  
سلح ربیع الاول<sup>۱</sup> سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال  
چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین هر ساله  
آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت  
داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده  
وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامرانی حضرت  
گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر  
میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز  
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت  
و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر مرصع و فیل خاصگی با ماده فیل  
و حوضه سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند -  
و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد  
توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین  
چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک  
بود نبلر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از  
آغاز روز سعادت افروز - ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت  
در باره او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید -  
هم درین روز حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص از<sup>۲</sup> انعام پنج هزار روپیه  
نوازش پذیرفته حسب التماس بر رخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید \*

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثانی نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۴۰]\*

## کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتى را که تفویض حضرت رزاق علي الاطلاق جلّت حضرتہ از پنج انگشت مغایع رزق روزي خواران درگاه احدیت در مشّت دست او گذارد اگر بنان فیض رسان او که کشاد کار عالمی بدان وابسته و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب بی ضنّت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون منیعۀ دکن که نوید آن در ضمن عرفداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش زد کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید - و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنابر بد عهدي و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگی سایر امرای دکن شده بود از اندیشیده قلعه را بار نداد - و چون از مواخذۀ او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار و مآل روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله توسل جستۀ شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینفلا از شقاوت منشی و تباہ اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک و ترنیک و سنگمنیر و جنیر و سر تا سر معال کوکن به جبر دست یافته یکی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست  
 آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رائي در پناه نام این نامزد  
 بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش  
 صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت - وبی توقف  
 به میر قاسم قلعدار الفنگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که  
 رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و  
 جاده راست سر منزل سعادت است راه نمایی نماید - و از پایان کار روزگار و  
 سرانجام مهم عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم  
 نخست از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه  
 را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر  
 مذکور بکالنه نمود - او بذابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان  
 ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن  
 اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت  
 بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامه استمالتی در کمال ملاپمت و  
 همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی  
 از وعید بار نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از  
 مطالع آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا محروم  
 باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر  
 نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد  
 میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته  
 التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس  
 بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذره پروری ست نشان کف دست

مبارک که همانا نمونه ید بیضاست و پنجه تاب پنجه آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسب از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت و انقیاد دو کوره پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معبوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسر افزای ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تغاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتنخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخرة و تفویض منصب والی چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سر بلندی یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند \*

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از افضای سه روز از فتح هگلی بندر بنابر مقتضای قضای الهی و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی



ولي نعمت حقيقي او درين مرتبه باشد - چه في الحقيقت اين مرتبه در هر در نشأ موجب خوشنودسي و خورسندسي حضرت خداوندي است - و لهذا در ينفوت زبان حق سگال بمناسب خواني اين بيت حق مقام ادا نمود \*

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز وشوي راضي اعظم خان از موقوف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان يعني صوبه داربي بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن جادو کلام حاجي محمد جان قدسي تخلص از اهل مشهد مقدس که به نهایت مرتبه تقدس ذات و تنزه صفات و غایت ورع و پرهیزگاري با کمال نفرد در فن شاعري و سخنوري که اجتماع این مراتب در یک ذات کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در حضور پرنور انبساط نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپيه برسم صلہ یافت - و از راه تحریک بخت کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت - و این چندی بیت از آن قصیده است \*

ای قلم بر خود ببال از شادي و بکشا زبل  
در ثنای قبله<sup>۱</sup> [ اقبال خاتون زمان ]<sup>۲</sup>

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل  
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان  
 اختر برج کرامت مظهر لطف اله  
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان  
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر  
 چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان  
 گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند  
 بابد و نیک است چون خورشید گرم و مهریان  
 سرمه چشم غزالان سازد از دافع پلنگ  
 سازگار بهای عدلش چون نهد پا در میان  
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت  
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان  
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را  
 ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان  
 آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن  
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان  
 جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل  
 مهر در حد کمال آید پدید از خاوران  
 سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست  
 راز خود تقدیر با رای تو دارد در میان  
 حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب  
 مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعان

## خواستگاری صبیّه حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمند ترین نعمتی از نعماء جزیله آلهی و شریف ترین عطیه از عطایاء جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تفاسل است که منظم پابندگی نوع عالی انسان و سرحلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا ست که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آئین که برومندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان ابنای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمات عظمی از عطا کده مبداء فیاض مساعی جمیل مبذول دارند - یعنی تجویز افعال و امثال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت مومنه و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نموده هر بالغ نصیبی کامل خدیز اولاد امجاد با عقیله از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در بر دارند و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خردمندانه و نوازج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خردمندانه ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است ببدشاهزاده جوان بخت سعادت یار سلطان دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدرا نولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه

ماهجه لوی مهرضیای این قایم مقام نیر اعظم غیرت فلک برجیس بود و هنوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه وقت و مریم عهد اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمه سلطان پروریز که بحلیه جمال صوری و معنوی و حله کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت جنت مکانی و والده ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناهی تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمات را بجهت انتظام در سلک ازدواج دره التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمره شجره سیادت و امامت و نوباره حدیقه ولایت و کرامت اعنی صبیغه رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صغیه صفویه است سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهي فرع اصل دوحه خلافت ظل الاهی شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عطر را زبان زد نیز فرمودند - و بمقتضای پیشنهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کار خیر شده سامان طرازان مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران بسکری متکفلان بیرونات سلطنت عماله کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافه اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بنر زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیرونات فراخور

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در  
گجرات و بنارس و مالدۀ و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر  
که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآئی و معدن جواهر است  
حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلّی و حلل اهتمام تمام  
نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است  
مقتضای تقدیر بوقوع قضیۀ ناگزیر نواب رضوان مآب مہد علیا تعلق پذیر  
گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند -  
و چون موکب سعادت از خطہ برهانپور بمركز محیط خلافت معاودت  
نمودہ یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد  
و سایر رسوم این روز کمدرین کشور بعرس مشہور است چنانچہ مذکور  
شد ظہور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت  
و ملال این حادثہ اندوہ زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و  
دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و ہشت ماہ از ارتحال آن  
محفونہ رضوان آہی بسر آمد و ہموارہ در خاطر آن مسند نشین صدر  
محفل جنان چنان بود کہ شادی ازدواج شاهزادہای عظام کرام خصوص  
گرامی شاهزادہ اعظم بآئینی کہ باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از  
عہدہ زیب و زینت آن جشن شایان بر آید کہ تا بقای گیتی سرانجام  
آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید کہ مکنون ضمیر منیر  
آن انسیہ جورا نظیر در صورت ظہور زہور پذیر گردد - بنابر آن یازدہ تہریہ  
از روز یکشنبہ دوازدم آبل ماہ موافق ہشتم جمادی الاول از شہر سیل  
ہزار و چہل و دو ہجری سپری گشتہ ساجق لایق مشتمل بر یک لک  
روپیہ نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایہ و نوادر اقمشہ  
نمینہ مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صادق خان میربخشی

و میر جمله خانسامان و موسویخان صدر الصدور و مخدرات حجب عصمت والدۀ ماجدۀ حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفوره و عمات ایشان و سنی النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانوبیگم از روی کمال ادب دانی و قاعده شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقوی پاره درست از نفیس اقمشه هر دیار که قطعاً با مقرض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود \*

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذو القرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هند و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر این که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صدد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و - الی خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک

دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند \*

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لواحق حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سرشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفتار نموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین ائمه تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است ما را بدستوری ادب دو سخن برگفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضه پای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

\* مصراع \*

شد آن مرغ کو خایه زین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه و السنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

( ۱ ) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای مانی داس را که بخدمت دقت تن قیام می نمود کبر شن در یافته بود بنابر آن خدمت مسطور بهلا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۴۴۶] \*

دارد - چه ماکیلان جانور پست بغایت فرومایه و معبدا بیضه نهاده مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حضرات مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین گشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای ازدیاد دین و دولت بجا آورند \*

سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاره چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن دست نقش و نگار بدان گونه تردستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کربته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانور پست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شمع قله به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمی و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس



نزاكت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است - چنانچه از کارخانهای سرکار خالصه شریفه گزی قالی به نود روپیه تمام می شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پای کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج نیل کار و چهارده آهو به تغذگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد - درین وقت بادشاه مهروبان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحبان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش باوجود عارضه مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند \*

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کهیری<sup>۱</sup> است از مضامین صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین نمط است که بهاگیرت نام متمرودی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استکبار اندوخته از فرط پیرایی<sup>۲</sup> با نگرینها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سربه فروتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را واقعی نهاده بنظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی بانی

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم گنگهار کهیرا مذکور شده - بکنار

آب کالی سند واقع است و از اجین سی کروه فاصله دارد \*

آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین درزیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیربخان به تفویض صوبه دارپی مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجه توفیق اظهار موافقت نیافت - لجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید کنده باشد بذابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شہامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهار پی گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و توزک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آواز زدند نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود - پای ثبات و تمکن آن مخدول از جا رفته اساس قرارش را آن پایه استحکام و آنمایه استقرار نماند - لجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و پیمانجی سنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیدکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مغر و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیربخان را بر عهد و موثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی ننموده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تهر از تهر و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سرقتال و جدال یکهبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتاب عساکر قاهره صلوات مکتوبه برونق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد \*

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است برگوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و زر از این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کوبه روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین روافضال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیرداری کالپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نابکار کج اندیش که اکثر تغنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سري ابواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالوجب و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوة دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولی اقبال بادشاهی و چنداولی حفظ و حمایت آلهی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بد اندیشان راه ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشیان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چار دیواری صد باره استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خرویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بنابر کار فرمائی اضطرار بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی سر رشته عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باسظهار حصانت حصار و اعتضاد تغنگچیان قدر انداز از سرنو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلوران کار طلب آهنگین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیاده روی پیش بسوی حصار آوردند - محملا منهوران آن گروه زیاده سرا حمله های متواتر آن سردار شهرت شعار و صدمهای پی در پی دلیران نامدار دلیرانه پای کم نیارده تا در پیر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

( ۱ ) در نسخه کتبخانه اصفیه حیدر آباد این مقام به اسم هرگانو نوشته شده \*

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتاره هزاران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبانه آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سواریاب تهور و تجلد از روی جلادت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار بعصار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گردن شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تلگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گلولی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دار و گیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخدولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سرباخنند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاکت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جنبانی عواطف ربانی که در حقیقت خلصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش برونق دلخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده \*

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار مبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزار و هشتاد و پنصد سوار و خلیل الله خان [ بمنصب هزار و ] \* پانصدی پانصد سوار و معصوم کابلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندی قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاتشال بمنصب هزار و هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - و قاص حاجی ایلچی بلغ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهزار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سواى منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدین روز باقر خان صوبه دار معزول اودیسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مریح آلات و خضر و زربین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید \*

در همین اوقات در طبعی وقایع صوبه اله آباد بعرض اشرف رسید که حسب الامرجهان مطاع در بلد بنارس اساس هفتاد و شش بنخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بباد فنا رفت - و اینمعنی برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدثن شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هر جا که تازه صنم خانه اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایه مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشیید مبانی مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند \*

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت  
و کرامت اعنی کریمه بادشاهزاده پرویز  
در عقد پیوند و سلک ازدواج درق التاج  
خلافت کبریٰ مرسله الصدر سلطنت  
عظمیٰ محمد دارا شکوه

بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریح اصل خویش و خصوص سعی مشکور اعیان این دولت کده والا که اخیار اولاد ابوالبشر

اند دربارهٔ تزویج اولاد اختیار خود که تا قیام قیامت منتجع مقدمات قوام احوال و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود - حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بتهیه در بایست وقت و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عملی بیونات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصراف سر تا سر آن مهم شدند - و چون لوازم این کار خیر بظیورت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معهذا اوضاع افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت موعود و عهد معهود داشتند برطبق مرام و مراد گشته بحکات موافقه و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقترا این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال نیک اختری که از سایر نحوس و نقایص بری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سانحه سعادت اشتمال آنکه چو صبیحه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -



دریغولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقی بعد از آن که صدرر قصور رضوان به محفل پیرائی آن هم نشین حور عین آرایش پذیرگشت بنابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائی محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زینور و اقسام نوادر جواهر گرانبایه و آلات مرصع نفیس موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلیٰ یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضه فیل از طلای ناب با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود - و سواى مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهرکها و پلنگ‌های طلا و پیش گیرهای زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایه حجله در نهایت زیبایی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز - و سایر اثاث انبث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایسی اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خلعتی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سراسب عربی و عراقی و ترکی و کچپی مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتبه - و یکصد

توره بجفت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهایی مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نیز بود \*

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و درهجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزئین و تغن سرانجام یافته بود بتورک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی سنی خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فرجیده شد که کار نامه ارزنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجالت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قائم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الاتماس ملکه عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدرت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بلر عام نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تشطیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استعساد یافتگان سعادت حضور و عده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقائق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص و قاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سور سرور بنیاد بهجت اسس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرج بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام همه وجه سی و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کرور و بیست لک خانگی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدۀ ماجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمۀ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمۀ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی بگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد والا بر طبق فرمودۀ حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلائق فاخره سعادت اندوز گردیدند \*

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منزل و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بآنمایه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیغه مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدرة دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز اندرخته و دیگر نفایس که بعد از او آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر آنروز بر گام خاطر فیروز ساختند \*

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای روشناس

درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند -  
و همگان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب مناصب ایشان بود  
جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیرگشت - از هر سو  
صدای نغمه زیر که از میداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن  
غایت بغاله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارستان بصد  
داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی  
تنفیذ بخش اوامرو نواهی جناب آلهی در حجاب و حجاز پرده ساز  
بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری درآمده در لباس دلبری آغاز  
جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن حفاظندان بدلکشائی  
تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلی مصدر  
انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر  
ساخته شد - زهره خنیاگر از پس پنجره دوم منظره سپهر تماشاگر گشت -  
و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث  
ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثنی گردون هشتم مجمره گردان گردیدند -  
کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حفاظندان بظهور  
رسانیده عقد انگشتان همگان خصوص بنان سیمین تان و نوجوانان  
انجمن را همرنگ عذاب و لعل خندان پسته دهقان ساختند - و رومالهای  
زرکش که همانا روکش اشعه انوار مهر است بر آن بسته برین سر  
دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حفاظندی  
چون رسم قسمت کمر بندهای زرکاری که برسبیل شگون و فال تحصیل  
فتح و کشایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای  
لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان  
و برو دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط سباط انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند -  
و بجهت شگون لذت عمر بر دوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن  
سرمایه ترویج دماغ و تطیب مشام خواص و علوم آماده ساختند و عامه  
مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله برگشتند - و باقی آن  
لیلة القدر و تمام روز آنشب به روزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده بر مراد  
خاطر فیروز گشتند \*

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون  
خدیدو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه  
شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار  
سپهر مدار در عین خوشوقتی و شاد کامی به فرخنده منزل سپهر منزلت  
شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن  
کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند -  
آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط سباط انبساط پرداختند -  
و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته  
بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصه سرافرازی پیاده رو براه نهاد  
بنورک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر  
آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتمخانه والا شتافتند - چون شاهزاده  
جوان بخت بلند اقبال معفوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده  
از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور  
بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر آلای شاهوار که به  
تسبیح اشتها دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد  
که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سراقوار  
نموده برین سر آن درة التاج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سهره مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فرآن فروغ گوهر اکیلی  
والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پرده قیمتی و فیل خاصی به  
براق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دوسر اسب مصرر تگ  
بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند -  
چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان  
حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی  
مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای  
روشناس بارگاه سپهر اسلحی بخلعت‌های فاخره افتخار اندوزی نمودند -  
و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپایی قیمتی بر کام خاطر  
فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب  
فوط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی  
و شادگامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط  
شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب  
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از  
قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس  
و مشعل زرین و سیمین در بام دولت خانه والا بل روی زمین بنحوی  
روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که  
زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن  
سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدین  
هنگام از یک سو مقتضای وقت صلی خوشوقتی و شادگامی در داده  
صدای شادبانه شادی و نوای گورکه مبارکبادی شنش جهت و هفت  
کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصد طرب پرداز می در آمده  
از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفریح اندازی داشتند - و در این بزم بذت

طرز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده  
و سرگرمی تماشای آن هوش از نظر گیان برده بود از دیگر سو هنگامه  
مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوائی و گل افشان  
و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک  
گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت -  
چنانچه سر تا سر روی هوا از سرالوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح  
و شهب ذو ذرّابه و ذو ذنب می نمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی  
دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده  
طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه  
زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای  
ترتیب و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش  
از شش جهت چو بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزبور پیرایهای  
ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا  
روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مساسل مروارید و شامیانهای مکمل  
بگلهای مریع معانده چو صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر  
مفروش گردید - چنانچه مردم دیدند تفرجیان در موج خیز جواهر آبداز  
و طوفان آب لآلی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شناری تماشاکرمی  
می نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سمن بران سرو قد نسوین  
بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند  
مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخترامش در آمده -  
و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معبود باغ و بهار سرگرم گلگشت  
گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طره دلاویز با هزاران سرکشی در  
پاکشان و سربسر در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کنان



## \* ابیات \*

مسلسل موی خوبان ختائی      ازیشان عقل در زنجیر خائی  
 هزاران جعد سنبل تاب داده      متاع هوش با سیلاب داده  
 نگه خواب اجل تعبیر کرده      دهان سر مگو تفسیر کرده  
 چون هنگام رونق هنگام شادمانی بعموم رسم کلامانی درآمد مطربان  
 هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغمای صبر  
 و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستی مضاربای سیراب آب کار نغمه  
 طراز قلاب برده بزور ملاحظت ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی  
 بارید رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دست طنبور بر چوب بستند - و سایر  
 سرود سرایان هندی نژاد ینواهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده  
 طاقت بر مست و مستور دریدند \*

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته  
 و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار  
 انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هذ آن بود که بعد از گذشتن  
 دو پهره شش گهری زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم  
 اوج خلافت که آنزمان در شرفخانه شاه برج تشریف اشرف داشتند  
 قاضی القضاة قاضی محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و  
 برونق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده  
 سلیمان زمان به مریم بلقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی  
 و پیوند سرمه‌ای این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوسته  
 گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت  
 نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حال از روی حسن  
 فال زبان به مبارکبادی گشودند - نوئیان دولت گورگه شادی را سوای

پنج نوبت مقرر برسم شادبانه مبارکبادي. مکرر نوازش دادند - و آواز  
دبده رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجمله از روز  
جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش  
و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه  
منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرکام بخششی  
عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقضي المرام شده و آرزوهای شاخ  
در شاخ و املهای فراخ ارباب طول امانی و آمال بوجه احسن بانجاش  
مقرون گردید - و معنی سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلب  
نظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسله نظام  
احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم  
تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی فایز گردید \*

\* ابیات \*

ازین دلکشا جشن وافر سرور همه عید شد سر بسرمه و سال  
زمانرا گرفت امتداد فرح چو تازی که پنهان شود در لال  
دو سعد اختر برج شاهنشهی به برج شرف یافتند اتصال  
ز آمیزش زهره و مشتري سعادت گرفتست اوج کمال  
خرد بهر تاریخ این سور گفت قران کرده سعدین برج جلال

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعفی قوام احوال  
و اوضاع خواص و توام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام  
قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قریب استقامتی  
و مقرون باستدامت باد \*

بیست و نهم بهمین پرتو توجه والی مهبط انوار الہی اعنی  
حضرت خلافت پناہی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مہین  
شاهزادہ والا گہرو وصول آن ملتئم بذروہ قبول حضرت اقدس ہرسمت  
فرخندہ منزل شاهزادہ بخت مند میذول افتاد - و سایر سرداران  
پای تخت از شاهزادہای عظام کامگار تا بندہای روشناس در رکاب برکت  
انتساب پیادہ رو براہ نہادہ درین ضمن از اکتساب انواع سعادت نامہ  
بہ بہرہ فیض شامل و نصیبہ نصاب کامل رسیدند - آن قاعدہ دان  
آداب شناس از راہ سپاس این مکرمت والا از ساحب کردیس سپہر اسوس  
دولت خانہ معلی تا سعادت سرای خویش کہ بنابر قرب جوار مساحت  
آن مسافت ہفدہ چریب بیش نبود بطریق پاندا از نفایس امتعہ  
از دست زربفت و مخمل سادہ فرش ساختند - و چون سرزمین آن  
منزل فیض حائل از فوز برکت قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن  
مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروہ افلاک رسانید - شاهزادہ عالم  
نخست بتقدیم رسم نثار پرداختہ آنگاہ بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر  
ہر دیار کہ از آنجملہ یکسراسپ صرصر نژاد عراقی زاد نامور بہ سرافراز  
بود با ساز مرصع کہ مدتہا با سرکاری و توجہ تمام در کارخانہ خاصہ خود  
بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام دادہ بودند اقدام نمودند - و ہمدین  
انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاہزادہ بنابر اشارہ علیہ حضرت خلافت  
مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف  
استعداد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدولہ آصف خان بمرحمت  
در تقوز پارچہ درست و شمشیر مرصع آنگاہ علامی افضل خان با سہ تن  
از ہمدہای دولت بعبایت سرو پای فاخرہ با چارقب زر دوزی و چندی  
دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی

بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت بشاهزاده والا مقام بجا آوردند \*

## ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد نذر محمد خان والی بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی ایلچی خود فرستاده و مجملی از سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قوه قاهره غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملایمات قوی نفسانی سیما در وقت تغلب و تسلط نفس امارة قادر تواند شد - خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فرو گذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسده کینه گذاری بیشتر روی نماید - لله الحمد که حضرت جهانبانی بنحوی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب جهانیت صاحب ملکه راسخه اند که تلطیفی فرو گذاشت با آنمایه مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام لذیذ تر می نماید - و شاهد حال درین مقام اغماص عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب خیره نظری و چیره دستی نذر محمد خان والی بلخ درباره محاصره حصار

کابل و ترکناز اوزبکان تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معاذیر  
 دلیذر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فرو گذاشت سایر زلات  
 بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح وسیله طلب می کردند و باوجود  
 کمال قدرت بمقام انتقام درنیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهی  
 تلقین می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولی را  
 با نامه عنبر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را  
 بضرورت بررو نیاروده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی  
 کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادان  
 دیوین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر  
 برگزیدند و از اصل و اضافی بمنصب هزاره هشتصد سوار اعتبارش افزوده  
 سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ  
 و فیل ضمیمه این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حاجی را نیز باو رخصت  
 دادند و مراسله والا که از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات  
 بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان  
 بایلچی مذکور حواله فرمودند \*

باقی خان بعد از تغییر صوبه اودیسه بصاحب صوبگی ولایت گجرات  
 از تغییر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب  
 چهار هزاره ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سربلندی یافته روانه  
 گردید - و خدمت میرتوزکی که کمال معامله فهمی و کار دانی درکار  
 دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیک الله  
 خان بنابر فرط شدت و وحدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات  
 همگفانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغییر او بمروتخان  
 ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند \*

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج

صاحبقران اعنی شاهزاده محمد شجاع

با نبیره شرف خانه کرامت جاودانی

یعنی کریمه سلسله صفیه صفویه

و انعقاد انجمن عقد ازدواج

شرعی میانه این دریگانه

گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقه ملوک در باب سلوک طریقه تکثیر و توفیر  
اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعی صرف مساعی جمیل ایشان در  
باب انتاج نسل جلیل و نشو و نما و فروع اصل اصیل درجه وجود خود از آن  
نمایان تراست که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریر عقل و شرع  
در باره تزویج احاد ناس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک  
و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث انعقاد فرد فرد اشخاص  
و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبده طبایع و ارکان  
بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان که فی الحقیقت  
واسطه تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض  
و السموات است - بنابر این مقدمه مسلمه حکمت آئین خدیو زمان  
و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد در پیش  
دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بخت شاه شجاع  
را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین روزنی داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کار خیر بعیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است بنظر نمی آید - بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگیری اقبال صاحبقرانی که از نیروی تائید ربانی دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند - سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و همزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند

خانه خدای شطرنج از شاهي جزنامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه  
رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله  
روز نهم شعبان مذکور موازي یک لک و پنجاه هزار رزیه از زر نقد و نوادر  
و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی  
سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشی و میر جمله  
میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانواد مرتضوی  
رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف  
فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه  
شعبان که بنا بر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه  
خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت  
و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوبه  
عزت و مصحوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان  
و آتشباری و امثال اینها از جاذب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانه  
مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر  
گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد -  
و بدستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرر از بستن  
حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و بان و شیرینی  
و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود  
و سرود و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد که لازمه انجمن سرور و سرور است  
بعالم شهود روی نموده نظاره آن رنگ اندوده دیرینه از آئینه خاطر تفرجیان  
زدند - چون سرانجام این مراتب که سرمایه تفریح و تنشيط قلوب و مادی  
ترتیب اسباب فراخ خاطر و تطییب دماغ است بظهور پیوست - علمی  
بدین دست آویز از بند غم و عقد الم پیوند گرفتاری گسسته بامید



خوشحالیی سرمد و فارغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار نرمائی نواب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادی برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک روپیه می شد و اکثر وجوه مصارف آنها از سرکار خاصه خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در محن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بنابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایه حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهزین بساط منور بل آسمان پر اخترا از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هرچند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بنابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قرة العین اعیان خلافت جاودان بیش در بیش بود - چنانچه درباره این توان گفت \*

\* مصراع \*

نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سرور و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه آرایش پذیرفته از آرایش نقایص و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعل باوجود کمالات تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ایات آمده که صنایع بدایع آن و رای تصنعات بدیعه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجعلا بعد از استیقای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضار خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بغیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمت خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوبی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تعبیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکه بفرخنده منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار چون واقع است مبدول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت - و پایلی آنروز طرب افروز همایون محفل خاص و عام بغور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای بر مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانه عتقای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرایی

نامور بمنزل آن شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس  
 بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن  
 شب نور افروز همه جا در عرض راه و سرتا سر عرصه ساحل جون و ساحت  
 پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن  
 و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائی مثل  
 چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند  
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدرغ داشت - و آلات آتشبازی که بهجت  
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوائی که کشاد یافته  
 از رفیع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پرستاره می شد - و پرواز  
 بلندش وجود ناز کره ائیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعله  
 خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب  
 شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی  
 میان فرخنده کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهره زهرای  
 فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان  
 بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معبوه و آداب مقرر این مقام داد ادای  
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو  
 روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که در باب  
 تهنیت این فرخنده سر انشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند -  
 و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آواز حسن آواز و لطف  
 نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی بهمه مرادات  
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای  
 سلطانی طالبی کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را بدین گونه  
 یاتنه •

• ابیات •

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین  
 روزگار طرب و عشرت جاوید آمد  
 جشن دامادنی سلطان جهان شاه شجاع  
 عالم افروز تر از کوکبه عید آمد  
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم  
 مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۴۲

## بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد  
 بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی  
 معموره خاک را بنهیه مصالح لطف و مهر ایشان منوط داشته از طبقه  
 والی سلاطین جهانبنانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی  
 بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را  
 بهر هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رو دهد بر شعله فشانای  
 سحاب تفقد و تلافی سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت  
 جور پیشگان بر صغیر و کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت  
 رفع شایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشه‌های حکام حرفی در دار الملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغ‌های کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهای صوبه مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سواي آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل - بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوٰه و سبیل راهداری که مبلغ های کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان مانعی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شهنش و شش دام که موازی بهای سه گوسفندست نقدی از رعایا باز یافت می نمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند -  
 دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی  
 کلی بصیغه قانونگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر  
 داران می رسد - امر عالی بصدر پیوست که اکثفا بیکی نموده دیگران  
 را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان  
 سر شمار هفتاد و پنج دهم صیغه میربحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد  
 که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب  
 بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دهم و از جوانان شصت دهم  
 و از خورد سالن سی و شش دهم زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار  
 ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شانه دوام مطالبات بیعساب آزاد ساخته  
 سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع  
 نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل  
 و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانی  
 صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد  
 استوار و برقرار باشد \*

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب  
 دار الملک بدن او را فرد گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود -  
 چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عمل قوی و کارکنان جوارح  
 و اعضای او کمابنمی بر نمی آمد - چه جای آن که خود بخود  
 نگاهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عاظم خدیو هفت کشور  
 تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران  
 جانبسار خاصه ارباب ستوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت  
 بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که تردیدات شانه و حرکات

عقیقه را لازم دارد و در باره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار می شد. لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبه دهلی را از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند \*

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع از قدم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانم مهر انور شد - و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سرتا سر رهگذر برسبیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز پارچه اعلی و شمشیر مروج به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامی افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند \*

## سرآغاز سال فرخنده ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بغرخی\* و فیروزی بر آئین هر سال بل هرروزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از نفایس و نوادر بحری و کانی زبور زینت گرفت -

خدیدو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سریر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طالع چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجرّه بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسب کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیخان از نظر انور گذشت \*

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده درین احیان بر پایان عمر اشرف داشت بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بغشی باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهد تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بروفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر نموده بظفر خان خلفش را بمنصب سه هزار سوار و عنایت علم و تقار و صوبه دار می کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من چپت الامالت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت



داروغگی توپخانه و محمد حسین بخدمت دیوانی برهانپور و میر عبدالکریم بخدمت داروغگی عمارت دار الخلافه سر بلندی یافتند -  
~~خواصان~~ بهنی بعنایت منصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر فیروز گردید - و قاضی محمد سعید کره‌رویی که سابقا سی هزار روپیه سالیانه داشت درینولا بمنصب هزار و صد سوار بلند مرتبگی یافت - از نفایسی که در فرخنده محفل نوروزی بر سبیل پیشکش گذشت مبلغ چهارده لک روپیه را بنظر قبول در آمد \*

درینولا واقعه غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد در بندر سورت رو داده بود بنابر انهای منہیان آنصوب معروض افتاد - که در خانه نائی چهار دختر از یک بطن بعرضه ظهور آمد - پس از لمحه هر چهار در مہد عالم عدم آمیدند - در این اوقات همشیر یلنگتوش بی اتالیق نذر محمد خان والی بلخ باهنگ زیارت حرمین مکرمین بارض مقدس دار الخلافه اکبر آباد رسیده طواف بیت المعمور دولتخانه عظمی نمود - و صد راس اسپ ترکی و هفتاد و پنج نفر شتر نرو ماده بختی و نه غلام قلماق که برادرش بر سبیل پیشکش همراه داده بود با هژده اسپ دیگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قبادیانی از اعیان دانشوران ماوراءالنہر که از روی کمال رزع و تقوی جمال علم و فضلش خال حسن عمل داشت و بہمان نیت بہمراہی ایشان از آنولایت راہی شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس اسپ که بطریق را آورد همراه آورده بر سبیل پیشکش کشید - مکرمہ حضرت ہمکنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساخته همه را بظلمت های فاخره و عنایات متواتر نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار یافته بود کہ ہمکنان را هنگام رخصت کامروا نموده روانه مقصد سازند -

و لیکن بحکم آنکه مخدوم مذکوره بآنمایه نیت درست در قسمت کده عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دار الخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرمات خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم سایه مرحمت ابدی آن حضرت رسید \*

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد بارلایی دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی احمایی مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروی طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدوات و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانه مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر دم و دیفار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و برانبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید \*

درین ایام لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایه منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار نوازش یافت - و علم و نقاره که پدرش داشت ضمیمه مراسم عیمه شده فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان نثار خان بدر سمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش بپایه منصب هزاره چهار صد سوار سرافراز گردید - از واقع کابل بوضرح پیوست که بادگار حسین خان از کومکلیان صوبه مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکده قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبه دار البقلی جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاوایی متقاضیان اجل موعود نیز بدان صوب شتافت \*

## مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدرخان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت  
عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت  
جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت  
جنت مکانی می نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب  
یگانگی و یک جهنی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس  
شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته  
برسبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر  
مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت  
نماید تا آنکه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف  
و هدایایی نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته -  
چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت  
و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قائم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی  
اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروی ستوده پیشروان  
طبقه اسلاف خویش فرایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده  
محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه  
بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند  
اسپ و شتر و سایر امتعه نفیسه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت  
ارسال داشت - لجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشیید مبانی عطوفت

و تمهید قواعد مهریانی صفدر خان را که از سعادت یافتنی تربیت  
عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات  
و صفات منصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله  
سامی مشتمل بر تنهیت جلوس مبارک و معذرت واقع ناگزیر شاه  
و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقربان و امثال برگزیدند - و باوجود  
آنکه مشار الیه از بندهای معتبر مزاج دان آنحضرت بود از روی مزید  
اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل  
سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد با اشاره  
فرمودند - و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت با جیفه مرصع  
و اسپ و فیل راس المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر  
مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرج راه بدو مرحمت  
فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتمند ابدی اتصال کمال ثروت  
و مالداري داشت چنانچه در رفتن و باز گشتن در نهایت تجمل زیب  
و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت  
را نکوی که شاید باید پایه انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری  
خرید این کشور از انواع نغایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه  
همراه او ارسال داشتند •

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانه نواب غفران  
مآپ که درین کشور به عرس مشهور است در روضه منوره مزین شد -  
و بزوری تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حظیر مقدسه است  
اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهنار کشیدند -  
و در سر تاسر آن چوبتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جلی گنجلی هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام<sup>۱</sup> آراستند - و چون بی بدلخان داروغه زرگرخانه درین اثنا معجز زرینی که چهل هزار تولچه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گل‌های آن بروش بدیع مینا کاری به تمام رسید با کوبها و قندیل‌های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن معجز را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیره خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار فضلی طور شده - و سایر پیگمان و مخدرات سرادق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلانت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضه متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بارباب استحقاق و بیست و پنجهزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قزاق که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در دو آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چهل‌آنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمینی برنقشته میزن امتحان بر نسنجد صرف شد -

چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایه سیرچشمی اندوختند که از دندان نمائی دنداننه سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شره بر درختند \*

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دوسر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن ماده فلسفه کون و مکان که همانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم نکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سربقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیرباد گیتی فرو گذاشت نموده زودپی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت و بای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساخت منزل ایام بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جرون واقع است بنابر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسور منور گشت - و درین ایام وبا بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجه سمیت می رسد و زهر مهره رفع غایله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست برآمد \*

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز  
بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان  
اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن  
سرافراز در برابر و برچه زدن  
در پیشانی آن پرخاش گر  
و بیان برخی  
از سوانح دیگر

سعادت‌مندی را که حرز یمانی حفظ آسمانی باعث نگاهبانی شود  
اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی  
پیرامون او نگشته از هیچ ممرگردی بردامنش ننشیند - و فرخنده بختی  
را که دستیاری حمایت ایزدی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض  
برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار  
نکشد - آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختراضرر  
نه بیند و محفوظ ضمان حمایت خیرالکافین از حوادث زمان در کنف  
امن و کف امان باشد \*

کسی را که ایزد نگهبان بود      برو جمله دشوار آسان بود  
کس از نیکخواهی بخت بلند      نه بیند گزند و ببیند پسند \*

و اختر صدق این قضیه واقعه از مطلع و قوع سائحه غریبه از سوانح  
عالم ابداع که درین نودیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت  
این معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد

بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ  
فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سولی روز مبارک دو شنبه عید  
جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -  
و روز چهارشنبه که انواع نشاط و انبساط بذایر اقتضای وقوع قضیه نامرضیه  
نواب مهد علیا درین روز ناممنوع است - صدر امر مطاع ثانی صاحب قران  
قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت پای جبروکه مبارکه منازل  
ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمه دو زنده فیل بد مست  
عریده آئین گشت که هر دو از فیلخانه سرکار خاصه شریفه بودند - یکی  
ازدها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری بیدندان  
که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان  
از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند  
چنانچه گوئی اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن  
دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بروفق یوم  
تسیر الجبال همانا قیامت قائم شده - و از باد صدمه خرطومها که مانند  
دو اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید  
گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل  
الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نوردیدند - کوناهی سخن چون  
باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان  
بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانه والا رفتند - و هیچ یک  
از این دو زیاده سرسراز یکدگر بر نداشته از هم پای کم نیاروندند - و فیلبانان  
و شایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون  
اعمال معهوده از آتشپازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دمبدم  
آتش بازان و سقایان درمیان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه



افسون چرخي آتش نشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگام صلح فيما بين آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش وش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیوسار هومن سیر زده بر سر تلاش فرد آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمی کشاکش آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندي زبان شعله فشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را نیز تر می کرد - چون این دو خیره سردر عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر اندوز دورتر افتادند بندگان حضرت لاده استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعمره کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عیان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده سلطان دأرا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قره العین خلانت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهایی قدرت تقدیر است نظر بررسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قابلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول برخورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنابر عادت معهود فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آماده کارزار میشوند هر کدام بفاصله یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین اعیان سلطنت عظمی بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی مغلوب تعیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بنائید از لای آسمانی بهم قرین داشت باوجود صغرس کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقا مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدران گرمی برجهه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت روز که سنن برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که سرتا سرتاشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم برآه اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو معضّر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده عاطفت بد آهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت اعجاب بدنشان تعجب در گرفته بلباس دعا و آمین داد

تعمین و آفرین دادند - چون سنان برجه در سر پر شور و شر آن بدمست  
 عربده گرجا گرفت و معهدا آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور  
 آنرا مستی میخوانند - لاجرم بذاب شورش مستی از سرفو بر سر خشم  
 و غضب رفته باز به عربده گری در آمد - و اسپ شاهزاده عالمیان  
 از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید -  
 و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر  
 غلطید - و آن قره العین آبی علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک  
 رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زین و هلال رکاب را خالی  
 ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشی را سبک بر زمین برگرفت -  
 و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر  
 آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع  
شاه شعاع که درین وقت با فرخندگی کوب بخت والا از بیت الشرف  
 دولت خانه زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد  
 برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید  
 خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب بر انگیخت - و با برجه لامع  
 مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه  
 نمود - چون درین حال از وفور ازدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی  
 نمونه نغم صور و صیغ نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت  
 یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیندگر  
 بل برابر به برابر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشباری  
 مثل چرخ و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبرتا سطح چرخ میبود  
 را تیرگی غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت  
 که آتشباری ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخ بر پیشانی اسپ آن

یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده - یکران صرصرنگ ابرسیر از صدمه چرخي برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند - که درین گرمي آن فروغ چراغ دودمان صاحبقراني و گل سرپستان کشورستاني بسبک خیزني نسیم سحرِي و تندِي و تیزِي شمیم گلبرگ طرِي از گلشن خانه زین هوا گرفته بر روي زمین آشنا شدند - و از فرط هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دد رسانند - در همانوقت که آن عریده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیره راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت وفور اخلاص خالص و ارادت صافي کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و پردلي خواست که پیاده آماده کار زار آن دد گردد - و لیکن بنا بر تنگي وقت و عدم فسحت مجال نیفت که پا از رکاب خالي کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روش اسب بر فیل انداخت و برجهه مانند رمح خطي مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبغاني از دور بر حقیقت معامله آگاهی یافتند با وجود تمکین آسماني و تمکن و ثبات صاحب قراني از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه صوري بادشاه صورت و معني و همت باطنی آن والي ولایت ظاهر و باطن بدیع صوری رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند او پشت داده بطرئی دیگر رفت - و تصویر علت صوري اینمعني آنکه درین حال صورت سندبر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزادهٔ تهور نهاد گردد -  
 بنابراین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شناختند -  
 و آن در منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون  
 از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهی یافتند معارفت نموده مصحوب  
 عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس  
 عنایت الهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر  
 همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه  
 بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا مهر  
 سعادت خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ  
 مانده بودند طبقات سبعه بصربصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای  
 عبرت و خبرت آمده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور  
 بنظر حقیقت نگر درآوردند و نخست سجدهات شکرانه در اقرار این مایه  
 عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش  
 عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان گشوده زمانی نیک هر دو را  
 در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزادهٔ کامل نصیب سلطان  
 اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغرسن مصدر این مرتبه دلیری شده  
 بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد قدرت بودی هر آینه  
 از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزدی  
 بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بخلعت  
 خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر  
 ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه  
 درآمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات  
 و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و بوفاء اقسام نذر و عهد که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمري آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیشت و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو هجری رو داد حضرت ظل سبحانی سایه رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده والا گهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند - و مبلغ پنج هزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلعت و شراعت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهلکتاره و سپر با یراق مرصع و برجسته مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گرانمایگی - و یارۀ مرصع و بازو بند مرصع بالماس و جیغۀ مرصع و چند انگشتری قیمتی و دو اسب تبیاق که یکی از آنها بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و <sup>۱</sup> [ صورت سندر ] نام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید مرحمت نموده آن شایسته اقسام عواطف بادشاهی را بانواع مراسم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایۀ والا و مرتبه عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمۀ این مرتبه عواطف عیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور تقلید تصاید

غرا و مثنویات و عقود داستانهایی منظومه و مرسلات رسایل منثورّه در سنگ نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدور ابزاری روزگار ساختند - و همگی از عطایابی بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز کلی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشته نظم انتظام داده بعضی عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لایق منضود مقرون گردید - و مبلغ پنج هزار روپیه که در کفّه ترازو وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دور بینی بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعنی ترانه طراز گلشن راز طالبی کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حله الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلو نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقائق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحسان و آفرین بسیلر و احسان و تحسین بی شمار درباره او قرین یکدگر افتاد \*

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد

بکلید سعی مهلبت خان و دیگر اولیای

دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادت بی که از بدو عهد نظرت روز الست فیروزی  
نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی

موجب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختی  
و روز بهی بدستکاری ناکند روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار  
کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا  
رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بپای خود قرین دولت  
و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبانی اقبال حضرت صاحبقرانی  
درینولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای  
دولت جابرد قرین گردید - مثل قلاع نامی آن دیار بتخصیص قلعه  
دولت آباد که از حصون<sup>۱</sup> [معتبر]<sup>۲</sup> سرزمین دکن است - که در آن ملک  
بعصانت و محکمی ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنلی این دیر  
کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشورگیر را بزور بازو میسر نیامده - چه آن  
حصن سپهر نظیر بر قلعه کوهی البرز شکوه از اوج تا حسیض و کنگره  
تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دوره دیوارش که گرده نه سپهر  
است پنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر برزمین نمودار ساخته -  
خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابه او را صاف و املس نموده اند که نظر از سر تا  
پا هیچ جا بند نمی شود - و آرزوی فتح آن که جز بنائید آسمانی  
در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا  
نمی گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار  
باره که علو درجه هریک با پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند  
دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد  
آن با ثنانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامن  
کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدیگر در آمده - باره اولین که نامور بعنبر کوت  
است اساس نهاده عنبر حبشی است - دومین بمها کوت و سومین



بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دورۀ آن کوه فلک  
 شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت  
 صافی و شفافی - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق  
 سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساحتش دیده نظرگیان را  
 حیرت آورد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان  
 در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچۀ زلف بتان پیچ در پیچ همه جا  
 از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی برنگ طول امل ارباب طمع بیحاصل  
 بآخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد  
 بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین  
 بدروازۀ آهنی بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته  
 اند - یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته  
 بجای نرسد و معامله بچنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری  
 بریزر آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت  
 و شراره شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر  
 را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانی  
 کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هفود هزار قرن پیش ازین  
 بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از  
 آفرینش ابو البشر اساس نهاده دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ  
 خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته  
 بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره  
 مدت مدید بیارویی توفیق آسمانی و تأیید عالم بالا دست بر آن یافته  
 دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اوایی دولت حضرت  
 صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمی

آلهی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عفر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطرار بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دارالملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بهیوسته مرحمت فرموده بودند بذایر انجام درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباة رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سرکردهای لشکر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام این مهم نموده با گروهی بی سرو پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباة اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بذایر آن به مهابت خان خاننلان نوشت که چون درینولا مردم عادلخان بتحریرک ساهو سیاهرو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرقا سرآنحصار را در حیطه محاصره دارند - و از ثلث غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بذلبر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبدودیت دیرین را از سرنو بداغ بندگی زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهند داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمایی همت عالی و کار طلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سیل منقلا راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه با نیت صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان با اعتماد عزم و صون آلهی و اعتضاد اقبال بادشاهی بآراستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کرپوه پهلومری گذاره شد ساهو و رمندوله و انکس خان و غیره سرداران باهشت هزار سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلوریز بعرصه ستیز آوردند - و هژیران بیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روپا منشان دغا پیشه نیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر

روانه می شد - و معامله به نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلاوران  
مخالف و موافق بر سر آن پله مایه قدر و مقدار دلییری یکدیگر می سنجیدند -  
و هر کرا کفه پر دلی گرانبار تر بود جای خویشتن را نگاهداشته - سبکسران  
خشک مغز از ادای حق برابری سر باز می زدند - بیک ناگاه نصرت آسمانی  
موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم  
جنود رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهموار پی سپر این گروه نابکار  
است پیموده تا تالاب کهری بهمان پا تاخند - و موکب سعادت تا آن  
موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را  
بی سروپی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان  
را پای تمکن برجا نمانده ثبات قدم را خیر باد گفتند - و با فتح خان ابواب  
موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشهاد افواج بادشاهی  
استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد  
است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن میگردد - و این معنی که  
عقرب بچهره کشائی اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به زلزل بنیان  
خانواده عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین  
در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار  
دارد - انساب آنست که به تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح انعقاد  
و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم - و بنابراین برای  
بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته همه  
جهت رنگ شعار یکرنگی ریختند - و بمیانجی رسل و رسائل عقد بیعت  
بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقه  
وفا و وفای پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق  
همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحه روزگار باز مدار بر بد عهدي و پیمان شکنی نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگاهداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازی خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقه قلعه در پایت بود که چار پایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده و بیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفرنگر به خانگهان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریرص حمیت یکباره در پی چاره گری این کار شده همت کار گرا در باره تنبیه آن سبک سربل گوشمال سرتا سر آن تهی مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخان زمان نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سر نو دل بر کار سازی نیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رأی صائب بسته عدو بندی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن رندوله و ساهو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکناز آورده آن بد اندیشان را اینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین منبره متخصصان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخدول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیملی مقصود در آئینه  
 وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمن در آیفند درین صورت زینهار از  
 ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد -  
 چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پڑوهان  
 را از حوالی دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان  
 قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینه روزگار معانده دیده به  
 کارفرمایی آبدار و راهنمایی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره  
 بمقام استعکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که  
 سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام  
 خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر  
 دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف  
 آنرا باحاطه پرکار نظردقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع  
 تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانه فتح خان بدروازه بناکچهری جلی  
 داده دروازه نظام پور را بخان زمان و دروازه پتن را به نصیری خان سپرد -  
 و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلوه که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران  
 آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر  
 ساخت - و خود در خانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است  
 اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملجراها بجای استوار ساخته قلعه را از  
 روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصره  
 نموده - و از سرنو کمر بعدو بندی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار  
 و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها  
 پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنجهزار سوار چار جنگجوی نبرد آرماد  
 معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده پیکار بود - و هنر ملجاری را که

مدد کار در کار داشته باشد پا در رکیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب روی بدان سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی واره واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دوزرسن ازدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعة سپهر چنبري انگنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در یکدگر می شکند - کار گذاران حیل و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جر اثقال چندین کوه آهنین و روئین را بغراز آن کوه خارا بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگماشته بهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائی عملی توپخانه بآداشت - و از آن جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون حصار عنبرکوت اساس نهاده عنبرکه محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلعه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابر آن از حراست و نگاهبانی بی نیاز است چنانچه چندنی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز برفوق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مجمله درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجبه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد داروگیر و زد و خورد می دادند - باوجود آنکه در برج و باره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیچ و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عملی این امر که پیوسته بر سر کار خود جد و

جهد داشتند در کار خود سراسر است بود - بهادران غنیم بنحوی گرم نگاه  
 بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرامیدن در عین طپیدن بعمل  
 می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان  
 ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال  
 قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست  
 نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان نشانی پای کم  
 نمی آوردند \*

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از  
 سعادت دوجانبی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون  
 قلعه دولت آباد مشرف بر استیلا شد آن تیره درون از راه اخلاص  
 باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث  
 تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که  
 از هر راه که رودد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت  
 بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که  
 بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل  
 آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکرر این اندام دور از کار نمود  
 و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فرط ضبط و ربط  
 خانخانان صورت نه بسته بروفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه  
 از اردو بازار آن نابکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند -  
 از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و اغماص عین است خانخانان بحکم  
 اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیارزده مقرر ساخت که حمله آن  
 بار و عمل این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر  
 خون گرفته چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته



خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلاً متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کارهای  
 "اندیشه خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه  
 می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکوره که باعث خلط خاطر آن نابکار  
 شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیله  
 این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه  
 اغماص عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر  
 مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید -  
 و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنابر  
 تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی  
 بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب  
 اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست -  
 و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر  
 آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باو رسانند - بنابرین قرار داد هنگام شام  
 با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول  
 قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملجأ  
 شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار  
 هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملجأ  
 خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان  
 خویش و مردم خان زمان رو بمقابلت ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب  
 تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانی غریب بر روی کار آورد -  
 چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعداد جمعی کثیر مثل  
 برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک  
 هلاک افتادند - و باقی مخدول و منکوب رو برای فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالشی بسزا یافته دوسه روز  
 سربرگیران فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آرم هنگام نصف  
 شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان  
 تاکید نمود که زمین پر از کرپوه و مغاک است افواج قاهره یسال بسته  
 بر جای خود بایستند تا متغذیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند  
 و جلو نیندازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرار داد آمده کارزار گشتند -  
 و ره نوردان وادی فنا عیان یافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور  
 متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش  
 یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سوارچی هر روزه  
 و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه  
 رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه  
 بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و عون آلهی  
 و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمیعت قلیل سرگرم مقابله  
 و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته  
 که پیمانۀ زندگانی او از درد ممات لبریز و کاسۀ سس از بادۀ غرور و پندار  
 سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرضۀ مصاف تاخت و ببانگ  
 بلند درخواست مبارزت به پرتی راج راتهور نمود - و او را تهور راجپوتی  
 عمده دواعی اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون  
 پرتی راج را زور سرینجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت  
 ظل آلهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دو تن دیگر  
 که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم  
 رسیده بود ناچار بار هم نبرد شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو  
 از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهر اسپ با فوج خود آمده بدلیز همت

پیوست - و طرفین از فرط کشتش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعله‌های آتش تیغ بکین را باوچ فلک رسانیدند\* - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همربانی و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند بآتش حمیت جاهلیت سوختند - بالاخر از مهب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خدلان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فراز بر سر زده رو بواستی هزیمت نهادند - و بهادران بر سیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراکنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو و غیره مخدولان با فوجی گران سنگ باهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه و قار بباد حمله صرصر اثر گرد از بلیاد وجود نابود آن خیل سبکسرباد سار بر انگیزته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمه‌های سخت

سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست برده‌های پی‌درپی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه‌گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جلی آنکه پای جرات و جلادت از خانه رکاب فرا نپیش گذارد - و هیچ سر گذشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلگام گیری نمی گرائید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجمل از سه پهر روز تا دو گهری شب هنگام جنگ تیرو تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصه نیز جلوتی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت‌های کاری که همانا التمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگارست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری بر نمیدارند و سواى بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مغدول که سر کج اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبرد می نمایان نماید - بنابراین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بودایی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضریست ره برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلوی تهی کردن آن دغا پیشه حریف پر فن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنابر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پر کار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان لاسپ

اندیشه راه به پیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانخانان  
 شد : و خواست که بمنصوبه بازی غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که  
 به لجاج شطرنج روزگار دورخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت  
 را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان  
 تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که  
 خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته  
 مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگان باتفاق کلمه بنابر  
 وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعه  
 بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به  
 خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان  
 بی اختیار فسح عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت  
 دانستند \*

از سوانح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بنده  
 درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار  
 داشت - و بعد آن داخل بندهلی درگاه گشته بمنصب پنجهزاری ذات  
 و سوار سرافرازی یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از درگاه باز بر مزاجش  
 طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم  
 کار آمدنی داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب  
 سه هزاره ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست  
 و ششم سردار والا بمقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسردار پی  
 خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت  
 لوصال دارد - بنابر آن نصیربخان و سایر اعیان عسکره اقبال را همراه آن  
 خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تلپندان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصب ساخت - و برافزار را باهتمام مبارز خان و سپاهر افغانان و جرانغار را به نصیرپخان و مردم او باز داشت - و خود با راو سترسال و راو کرن و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار کوه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر درآمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می باختند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کتبهای دیگر در گذشت - و بهادران پردل کم هراس مانند شیر ژبان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان و حیل گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینه دیزینه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دراب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب درپهر بآهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - درینوقت فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجیر فیل جنگی که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتی و مهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه درپچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگهبانان ملجاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبردنی نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندی تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست براه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کبی که عبارت است از آوردن گاه و هیمة نشده بودند لاجرم این در متاع کم یافت در همه اردوی معلی بظہایت مرتبہ کمی گرائیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمة قدر کبریت احمر گرفته بود - بذابر آن حسب الاستصواب خانخانان - خان زمان و نصیربخان برای محافظت عملی این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کبی بشتابد و نصیربخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکمی شتافته بودند بذابر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتفاهی بگاه معاودت شتران و فیلان گرانبار هیمة و گاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالی بودن بیشه از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیربخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تایلینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بر بوجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیش به هدفه اصابت برخورده و هدام مکیدت آن فاسد عقیدت مید مقصود بر وفق کلم و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیربخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمیعت اندیشه‌مند نگشته مانند شیرزیان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرض کارزار می آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکناز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباہ اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلاح منته به نگشته بنابر پنداری که لازمه غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیربخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمیعت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد - خود را بر کناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معارفت نموده همگی احوال و ائصال و روال و عمل آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید \*

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشتش حاصل عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح میین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار



خان زمان سرشده بیای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از  
 مروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش  
 دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامکار قرار یافت  
 که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر  
 خویشگی و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ  
 ویولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون  
 در پی پیگار بل بر سرکار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده  
 در ملجای خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را  
 آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدی یورش  
 نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلیمه صبح مانده بود و  
 هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام  
 مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار  
 قلعه و دوازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه  
 در کمال کشادگی و فسحت را شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز  
 بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیریخان و دلیر همت و میرزا  
 لهراسپ بحکم دوربینیهایی خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض  
 مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران  
 بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند -  
 و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیلی دولت  
 بی زوال که لایزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت  
 عین الکمال بدیشان برنسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم ممانع  
 آنگونه جاده عریض سلجحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد -  
 ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگان گرم

عقاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیربخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی لشکرگاه خود نمائی و شوخ چشمی می کنند - بنابر آن خانزمان را بمدافعه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببازگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه جمیعت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبگار پیش برد مطلب بود از اسپ پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فرجیده آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیربخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیربخان بر سر ممانعت پای افشوده سرکردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهابت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیربخان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر معبر نموده طرح یورش بزرگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی سردار را احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به تهریب و ترغیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته  
 همیشه داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون  
 نصیربخان با سایر مردم و نظربهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن  
 رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون  
 عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزپست حریز و حصنی  
 است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد  
 خاطرپرداخت - مجملأ همگنان بهیئت اجتماعی خود را برآن دریای  
 آتش که موج شرو شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان  
 گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -  
 و از طرفین هنگامه جدل و رنه و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن  
 تغلکچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد  
 دلالران بنکوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار  
 در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که  
 همواره خواهان این روز بوده سودای سربزمی و هوای جانفشانی را  
 در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت  
 سربدر برن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشان روا نداشتند - و بانداز  
 دریافت نیکنامی کونین لوی جد و جهد افزاشته همت بر برآورد آرزوی  
 دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بی شمار از مردم سپه سالر و تابینان  
 نصیربخان که فدربانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان  
 نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد  
 مردان بطول و معامله جدال و قتال ثبت قدمان هر باز به دور و دراز  
 کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن لوده های دملن سربزن  
 و نیش درانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمه انسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمایی که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقهایی باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبه‌های انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر بازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گوین سورت انداختند - و از جانب راست نصیریخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمرن بیابری توفیق با آن موافقان وفا آئین وفات سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشتن و کمیش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سوتی نداد - و درین صورت عموم درویشان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر دانه آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند و معذا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانیامه بیجا و بی مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه خیریت خان شیر بود از پای در آمده به بنس المصیر رفت - ناچار بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهار دارد فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصارى حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است بذابر تائید ایزدی بقبضه قبض و تصرف مارلیای دولت ابدی در آمد - سپه سالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شایاش بیشمار نمود - و سایر غنائم و اموال قلعه که بدست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود ازیشان باز یافت ننمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم بهار سنگه بندیده در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند تاخته بود - و ایشان بذابر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پزمرده و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به ینگه خود شتافته بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای عظام بهمان پاسر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از ارباب منصب والا بمحاصره مهاکوت باز داشته مخود باردو بازگشت نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالوجی و جگجیر و چند منصبدار دیگر را<sup>۱</sup> بمعانظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدد اهتمام سائر مایحتاج این امر مهم شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سرتیغه فولاد صد رخنه درسد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپهسالار بتهیه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است بانسردگی گرانیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر کارفرمایی اضطرار بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کهیلوجی بجانب برار شتافته اند تا با شوب انگیزی و ترکانازی در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنابر آن خاننغان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سردار است چهارم اردی بهشت خانزمان و راو ستر سال و راوکرن و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این خیالهای معال پیرامون خاطر فاتر نه گردد \*

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگان بجان بل فی المثل کرد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنابر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی ییابند - قضا را خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیریخان و رار دودا و غیره را بمکانظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگاهبانی درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سرگار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب ۱ [چهاردهم] ۹ اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی کرناک که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابرو گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده بازو بدست یاری یک تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحصنان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه برایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلوران جلالت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیریخان و مهیش داس درآمد متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت و هرج از آن نه بردند -

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهذا از رسیدن سر نقب  
 بیای دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شماری از کار روزگار تیغ روز  
 خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمام آن نیز بحوزه  
 تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم  
 از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند بطن آن تیره  
 درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب  
 و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان  
 جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خدلان خزید - چون خیریت خان  
 و دوتو ناگهنا تبه و تانجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت  
 ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از مفرقت آذوقه بنگ آمده  
 بودند - معهذا خاتم کار معلوم که و امید رستگاری از بلای قحط و غلا  
 بیارویی تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی در آمده در مال  
 کار خود کنگاش نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی  
 و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال  
 و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند -  
 چون خانخانان درین ماده ایستادگی ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر  
 بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته  
 سرداران بیجاپوری بهمراهی در صد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر  
 بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی  
 در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت  
 ظاهر و بطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده  
 ضیافت سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را  
 نزد خود خوانده بروفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی



در باره هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان  
 بیکباره گویی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیده همگنان به آرام گرائید -  
 و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون  
 عفریب مرکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی  
 می رسد پیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -  
 و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت  
 مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تدمه بقاع  
 و اصقاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد  
 وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور  
 و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت پندگی رو تافته و بدان حدود  
 شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهمنوی طریق عصیان  
 بر سلوک بیراهه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را  
 به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن  
 بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم  
 تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی  
 استقامت آن کودک منش بی خرد و رش که به بدآموزی مثنی تباه  
 گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -  
 چندی قریه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم  
 برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تهاه جات سر زمین احمد نگر را  
 سرمزول اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق  
 نجات بنیانچی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال  
 خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده  
 سنت سنیه اسلاف خویش را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیزخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قذاعت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فروگذاشت خود سرپها و نافرمان برپها که در عرض این مدت از سرزده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بنابر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عافیت خویش نخواهد و بخواهدش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشی کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کشی از سر نهد - عفریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهاور گذاشته و خاطر از تهنات بجمیع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوره خواهد ساخت - و چون مقصود در طای این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانه مقصد گشتند \*

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حرمه و مضیق عرصه کار بر متحصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تفکی تواند شد و بنابرین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بعضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عیب بلکه مغل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرار پیش نهند - لیکن بنابر تلازم حرکت و برکت و عدم ششون سگون مهبلی صدور حرکت المذبح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هر وقت که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی  
 اشتغال بسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند •

روز دیگر که اهل کهی به سمت کهرکی می شناختند و آن روز  
 نوبت همراهی جگراج بندیده بود رندوله حیلہ ور و امثال آن بد گوهر که  
 مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی  
 گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار  
 و پیاده طرفین از قبیلہ بندیده و تیرہ درونان خیرہ نظر گرہ دکن مانند سپید  
 و سیاه عرصہ مصاف شطرنج در عرصہ کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز  
 آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حملہ مرد افکن گرد از  
 بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعلہ افروز و نوک  
 نازک دلدوز خون ہم بخاک ہلاک ریزند - نخست یکہ تازان معرکہ  
 جلادت از ہر دوسو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر دادہ شرط قتال  
 و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت  
 آن فرقہ تفرقہ اثر مبالغت ننمودہ باوجود این معنی از قلت عدد اغلب  
 اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنہ غلبہ را بسرحد ظن غالب بل  
 یقین کامل رسانید - و ازین راہ سرمایہ نیروی دل و زور بازو فرا دست  
 آورده از عقب فیلی کہ ہمراہ داشت با ہمراہان خود بی اندیشہ اسپ  
 بسوی آن حریفان دغا پیشہ انداخت - آنگاہ ہمگی افواج بیکبار بارگیہا  
 انگیزتہ از مراجہہ و مقابلہ بمجادلہ و مقاتلہ پرداختند - فریقین بر یکدیگر  
 ریختہ در ہر گوشہ از مرد و مرکب پشتہ پشتہ خستہ و کشتہ بر روی یکدیگر  
 انداختند - درین دفعہ جمع کثیر سرباختہ مابقی جان صفت بدر بردند  
 راجپوتان بندیدہ بہ ہزیمت غنیم کہ درحقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا  
 ننمودہ شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسپ

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهی سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران بجبهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپهسالار گذرانیدند \*

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان والا مکن خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکی گذارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت انگذده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهی رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمی جمعیت پای کم از آن زیاده سران نیارده رو بمواجه آن تیره رایان، نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقرر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفرنگر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت سایر سعهایی نامشکوره آن گروه مقهور بر باد رفته بود و دستباف خیال آن مثنی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت



( ۵۹۲ )

عکبوت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج  
یا قوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زاده طبع کج گرای  
آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود  
آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زندرله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین  
معنی دیده قرار بر آن دادند که با یا قوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی  
ایشان سر راه برخانزمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد  
برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سرنو  
تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان  
نیز از اندیشه بد اندیشان آگهی یافت نصیربخان و جگراج را نامزد  
مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخدول پیش از وصول  
فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که بآهنگ دستبازی بانی چند از دور  
می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیر بختی ازین حرکات تباہ  
و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر  
نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر  
از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند کاه  
کهنه بباد بر داده پس از غلبه یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار  
نرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند کاه برگی به بهای  
دستبازیهای آن مثنی سبکسر نداده دست بردهای دزدیده آن گروه  
گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی نهادند - مجمله چون  
نصیربخان و جگراج باولایی دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان  
مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیربخان  
و راجه بهار سنگه و ارجن عمومی رانا بیاراست - و مبلرز خان و جگراج  
و بهادرجی پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود



با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده  
 بآئین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخدولان فضول مکور  
 خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی  
 شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره  
 حيله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحيله اتفاق کلمه  
 آراستند - که چون اکثر دلبران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین  
 اند و اغلب اوقات نزدیک در گروه از قول در بر بوده فی الحال کومک  
 هیچ یک ازین در گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که  
 نخست راه به فوج قول بسته برایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین  
 قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده  
 خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشه دلیری و دلوری  
 که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندگی گماشته سایر  
 همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آهی چنانچه  
 مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته  
 دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکه  
 جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح  
 دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بنا  
 شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست  
 استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنهاد تخریب  
 خراب آباد وجود آن مثنی بی حاصل بد نهاد بر پایه جملهای بی در پی  
 نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار  
 خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش  
 کشش و کوشش شیراز صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از شرم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف  
 علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شنافت  
 در آمد نظر برگزینی اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی  
 بازو و قوت بال اندوخت - و از سز تهور و روی تجلد قدم به عرصه مصاف  
 نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد افگنی بسته بازوی بهادری  
 به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت  
 آسمانی و تأیید دولت جلودانی درخته از مقراض بران تیغ دو دم و مقراضه  
 پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه  
 کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیارویی همراهی اقبال این تأیید پرورد  
 حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران جاد پیم را که دست قضا گرد  
 نحوست و ادبار بر سر پای ایشان بیخته بود با خاک عرصه مصاف  
 پر آمیخت - بالجمله درین گرت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی  
 اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی  
 بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیمت تیره روز گشتند - و شکست  
 فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله  
 آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بوادبی  
 فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهی عون و صون  
 آسمانی لوی والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد  
 با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه  
 آخر زمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جلودانی رسید - و شش یک  
 روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گار غله رسانیده \*

مجملا نقبی که درینولا بسرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانخانان  
 تعلق داشت بهای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن

آن بباروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بذابر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تأخیر وقت بود در عین آنکال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیلی دولت بجنگ و جدال و دیگر اشتعال بود موجب تعویق پیشنهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بذابر کمال شرارت ذات و شیطننت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و او فرط چب زبانی و دوالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجاریف قلوب مردم در آمده بایرام و الکاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهها رگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رفق و فتنق امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که مراتب طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیر افکن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کبر و فخر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیغی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آبی پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی ناشده



گماشت - نخست رندوله و ساهورا با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار روبرو با جبهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجاری درون غنبرکوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتی راج مقرر ساخت که در خارج ملجاریهای خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مہیلی پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنابراین نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل نمودند از قلعه برآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حمله دلیرانه که درحقیقت صبا غنچه کشائی گذار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراهه فراز ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لاشهای افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کاری نکرده بود و از نو سو افواج غنیم در تگابو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل بتهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته از نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتظار فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی برخویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش برکشودند - و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوی بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - چون خاننخانان باوجود قلت اولیای قوی صولت از دار و گیر اعدای دولت گریزی نداشت بهوپت برادر زاده رانا با با مردم او بمواجهه یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عذر بندی برکشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیه هایل به پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پهنآور حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در آن مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدنمایی فرار فرور نیاورده بزبان دهی سنان برچه راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضا درین اثنا از آنجا که کارگرهای بخت موافق و یاورهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تهگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران فرست وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را درمیان گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت  
 نمودند - کهیلوجی و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی  
 و برادرزاده‌های او زخمهای کاری و جراحتهای مفرک برداشتند و در آخر کار  
 رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده  
 خداگیر که همگنان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت  
 گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره  
 عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند -  
 و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپوتان  
 حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان  
 در آمدند و بر سر این معنی نهایت پافشاری نمودند - و بار دیگر  
 کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به  
 غنایت آلهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند -  
 چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون ناخند یک تازان  
 راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دار البوار  
 ساختند - چون اولیای دولت قاهره را با وجود کمی ایشان و کثرت آن  
 تبار اندیشان ازین دست فتهمندی دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت  
 کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت  
 و بصیرت بی بصران نلپاس گردید - سپه سالار با سایر سران شکرکنان  
 و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گه‌تری از شب  
 گذشته به معسکر اقبال جاودانی نزول نمود \*

روز دیگر همیر راو و عبد الله سوائی و خداوند خان و سیدی سالم به  
 رهنمائی اختر بخت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگی  
 درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که فی الحقیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی  
شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین  
تاریخ یک پهر از روز سه‌ری گشته خانخانان بملچار سید علاول شتافته  
اراده نمود که نقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی  
ساختم بباروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی  
یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکوفندت  
وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تصرع و نیاز پیغام داد -  
که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه  
آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت  
بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انسب آنست که آتش زدن نقب  
را امروز موقوف دارند - و شنب تعویق و تاخیر یکروزه قرار داد مذکور  
آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطرار با سرداران عادل خان  
عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که  
بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل  
نمایند - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگمی  
کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره  
و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلناشی شده بی مبالغه  
و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به عمل  
می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در دریابند  
بهتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی و رسانیدن مدد نافع کم از شرایط  
محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض  
عهد و نکست عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشییع داده  
مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بنابر آنکه روایه راستی

گفتار از پیغام او استشمام نموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مددعلی او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل تردد وقوع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخت مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصلحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شراندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دغا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و نیرونگ نیست می باید که از سر حیل وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد بشاره سپه سالار آتش در نقب زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهناری گشاده شد - و عمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماده یورش آماده گشت - دلبران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز نمودند بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقه باروت و امثال آن که متواتر مانند زلزله ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرین انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عذر بند مفتوح شد و خاطر همگان من جمیع الوجوه جمع گشت و وقت محاصره دیگر بارها شده هنگام اتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملتچار پرداختند - و هر پایان همین روز بهروزی اندوز سایر مقهوران از سمت چمار تیکری برادۀ مقابله بهادران عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوتاه نظری بر پلنگ شیر آوزن و هزاران مردافکن که بی ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ سر جنگ می زدند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیاره بر سر پرخاش می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار بیجا که شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین توز بی مهر را به قهر خود چون پیمانۀ زندگی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گرفتگی است جنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندی دیگر از امثال آره بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دله خاصه مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباۀ کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجال آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهزی از روز مانده بهادران فیروزی نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بباد حمله صرصر اثر دلبران که پیوسته درین شگفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطه خال صفحه روی میدان بودند همگی مانند پرچم پر خم سلسله موپل تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین پراگندگی چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغمائیان سپاه ظفر پناه در آمد - و یک تازان مرکب سعادت را شب هنگام بمضرب بخیم نصره سالم و غلام معاودت روی داد •

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان به درین احیان اتفاق افتاده  
 رفتن مال و مزال و عرض و فاموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله  
 مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سوامی کارگری  
 اقبال این بود که چون پسر محکدار خان نظام الملکی که او نیز در آن خانه  
 خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه  
 دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه  
 بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب  
 ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی  
 در خاطر راه داده این معنی را بخاندانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه  
 او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد  
 این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده  
 پیغام گذاری زبان آور نزد خاندانان فستاد که این به اندیش امیدوار بذابر  
 گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نباتی تا به کالنه آمده مترصد است  
 که بذابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهره اشاره نمایند تسلیم نماید -  
 بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن  
 گردد بموکب سعادت گراید - خاندانان بذابر مقتضای خیرخواهی  
 اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب  
 داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار  
 جانسپاری و سربازی بدانجا ترکنازی نموده دستبردنی نمایان نماید درین  
 صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله  
 متین بجهت درخواه بندگی درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود  
 و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد محکدار خان این  
 معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

آورده - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرلانی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشیند - درین نزدیکی زرغ و دختر ساهو را با خزان و نفایس او از جئیر به بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخته بودند - مجمعه جمله اینها بدین ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بآنگونه خصوصیات مخصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست محکدار خان و همراهای او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هنر نقد باجناس گرانمایه و چهار صد سراسپ از ساهو و دوازده هزار هنر از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشمامت نحرست و بدسکالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خذلان زده جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استعسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کافه سپرده خود روانه دولت آباد شد \*

از سوانح عسکراقبال چون بنابر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان لقب حصار کالا کوت که اهتمام تمام آن بعهده تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زینت چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بیاروت در نگیرد یا حسب المداخله کارگر نیفتاده رخنه دیوار بر وفق دلخواه بمشایش بنگراند هنگام یورش از آن فردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن لقب در تاخیر افتاده روزی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینت پایها مهیا شود -



چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بهیچاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز بمنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضه فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و فزع چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناگردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجه افسانه و افسوس و مکرو دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمره فریب و دمدمه غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماص عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان بنذر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبد الرسول اعزو ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسالداشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجمعه بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواه مقرون برضای جناب الهی نیست - و یس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهار می مرضی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی و لی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمان است خصوص در باب زینهار جوی اهل

اسلام و ایمان -- لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطراب او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عضو و ناموس امان داده خانمان بر همگان مسلم داشت - آنگاه بنابر پیروی طریقه سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوائج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی تنها بسندنه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهود آن قردان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد \*

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کرمانه بعد از آن مایه عدو بندیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مغتایب سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و ائصال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیل در روز دوشنبه ششم تیر ماه آتئی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یک هزار توپ خورد و کلا

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران  
 سوکار خاصه شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت  
 پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت  
 اجتماع عساکر جهانگیر در آنجا مقرر شده بود دعای ازدیاد دولت  
 ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر  
 سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه  
 سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند -  
 در آن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جارید  
 دولت و اقبال این دولت کده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین  
 است از درگاه بخشنده بی منت بخواه نمود - امید که دولت  
 ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندوکوه  
 بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته -  
 و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بکوره اقتدار در آورده -  
 عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که  
 از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیمر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف  
 در آورد \*

این دعائیست که بر اوج فلک نا رفته

کنشش لطف الهی بقبول استعجال

مجمعه عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت  
 نصرت روزی و مرده کشایش حصار بند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که  
 بظاهر رسم معهود هر سال انجمن حضور پرنور بآذین جشن عید گلابی  
 زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت  
 افزای بیت الشرف سزیر خلافت بودند رسید - و هوأ خواهان دولت کده  
 جارید مصیر رسوم مبارکهای دیو عید سعید یکجا بجا آورده اهل شور و سرور

نوی شادی بندر و چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورگه دولت والا را  
 بفایر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدین انجمن فردوس  
 آئین بادشاه دنیا و دین بتارگی بر سرحق گذاری بندهای وفادار و بهادران  
 جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعزایت خلعت خاصه با نادریم تکه لعل  
 و مروارید و شمشیر مروج و دو اسپ خلصگی معلی بزین زرین  
 با سلودول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده  
 فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت  
 خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی  
 بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بقطاب مستطاب خان دورانی  
 کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شان کامی ساختند مرتبه منصبش را  
 بپای پنجهازاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر  
 بندهای درگاه که هر یک درین ساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان  
 شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند - و هر یک  
 سزوار حال و قد سادها: شده نتیجه نیکو بندگی یافتند \*

چون دریغوا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه  
 احسن بپایان رسیده بود و کار بمدها و روزگار بکام اولیلی دولت ابد فرجام گشته  
 همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کدۀ جاوید  
 بنیاد لله الحمد بالتام مقهور و مغلوب و مغذول و مذکور گشته - چنانچه  
 بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که بخیریت و خوبی  
 سرانجام نیافته در حین قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار  
 اخلاص شعار در مدد محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار  
 ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگي معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشي شده بود -  
 معهذا مدت مذکور را پيوسته در معارک بمقابله و مقاتله غنيم که بنابر  
 حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بيش در بيش  
 بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فايق آمده بودند - و با اين  
 معاني اغلب اوقات به نوبت همراهي عمله کهي گزيده مکرر برای رسانيدن  
 رسد از دولت آباد به برهانپور که نزديک بصد گروه رسمي است آمد و شد  
 مي نمودند - چنانچه بي ارتکاب تکلف مي توان گفت که پای راکب  
 درين مراتب از خانه زين بر روی زمين نرسیده باشد - و پشت مراتب  
 زيندار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برين  
 جمله قرار گرفت که نگاهباني حصار دولت آباد و مضافات آنرا بيکي  
 از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خون با باقي بندها که از کفایت  
 پاسباني قلعه قائل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه  
 برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال  
 و خوشحال قرار گیرند تا سپاهيان نفسی چند باسودگي بز آورده ستوران را  
 آسایش دهند - و بر طبق اين دستور صواب اساس که موافق قانون  
 خرد آئين سلاطين آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سرفو بعدو بندي  
 و اقليم کشاني در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار  
 و يساق شاق سختي بسيار و مشقت بيشمار کشیده بودند و معهذا در قلعه  
 آذوقه نبود که آنرا سرمايه قلعداري توان نمود - لاجرم کسی از دليلران  
 بی گره جدين به قبول اين امر صعب مبادرت نمي نمود و متصديقي تعهد  
 و تکفل اين کار دشوار نمي شد - درين حال خان دران که ارادت صادقش  
 از اکثر فدويان ديرين و نصيريان اخلاص آئين بيش و از رهگذر قدم خدمت  
 و صدق عقيدت هزار قدم در پيش بود - بکشاده پيشاني تقديم اين خدمت

بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چرن  
 خانخانان خان مشار الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده  
 دانست که اقدام باین مهم کماینبغی از دست خان مذکور می آید -  
 و معینا جمیعت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد -  
 چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار  
 موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو  
 گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهی  
 او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خل و  
 نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر  
 بیجاپوری همه جا از دور خودنمایی نموده مراسم شوخ چشمی بجا  
 می آوردند - چون تنی چند از بهادران موکب اقبال بآهنگ گوشمال  
 ایشان جلو می انداختند جای خود را گذاشته پیلی ادبار بودایی قرار  
 می تاخندند - و در طی بعض ترکناز کار شان از دستبازی بسربازی نیز  
 می کشید - چنانچه تاناجی در رویه از جمله سرداران عمده عادلخان درین  
 میان به قتل رسید - چون نواحی ظفر نگر سرمنزل سپاه ظفر دستگاه گردید  
 بنابر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بیشمار بموجب  
 طلب خانخانان و سزاولی متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع  
 شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر  
 رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزانی آورده بود -  
 لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف  
 در آن جا داد - درین حال مراری و باقی مخدولان انجمن فنگاش آراسته  
 رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر سنیز و آویز در گذشته  
 بدست آویز عجز و نیاز در دامن طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که

ازین راه پی به سرمفزل عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان  
 بوروی روزگار خویش کشایند- بنابراین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه  
 این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند- و بحکم آنکه خردمندان  
 گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم  
 بی دیانت و عهد مکاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان  
 ناشی می شود اگر چه مؤکد بایمان باشد مانند نفعه گل و نشاء مل  
 دمی بیش نباید- آن نوین حکمت مغش خرد آئین مطلقاً عهد آن  
 کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد ننمود-  
 و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب  
 و دستان نهاده داستان مکر و فریب می سرائید- و افسانه افسون و خدعه  
 می خواند- نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز  
 گردانید- آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر  
 شتافته بخاطر جمع در همان ملچهارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت  
 بهم آن نیافته بودند جای گرفتند- و خاندوران درین آوان که آن  
 کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایره قلعه را چنبروار  
 در میان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ  
 دست و ضرب بازو فتح نمایند- مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ  
 آن معذولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود- و بنابر آنکه رعایای پرگنات  
 دولت آباد و نواحی آن بعلت درست عهدی و حسن سلوک همگنان  
 از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند  
 که من بعد سروکار باولیای دولت پایدار دارند غله بسیار به فروختن آورده  
 کردند- متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر  
 کشیده حال شان بعسرت نکشید- و چون خانخانان از دلیری غنیم خبر

یلات مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر  
 با لشکر بسیار و حشم بیشمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دولت آباد  
 شد - و دکنیلان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر  
 عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به شیخ  
 چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند - چون خانخانان که درین  
 ایفلار از برید سریع السیر مصرر و پیک تیز نگ نظر قصب السبق سرعت  
 و عجلت در برده بود به قصبه تری گانورسید - همانجا قضیه ناگزیر اهل  
 نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده  
 تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمل روانه  
 دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجملاً  
 سپه سالر بعد از ورود برهانپور بتأییر غور اندیشه خوض پیشه کم خردی  
 فتح خان و خرد سالی نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی  
 احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی بر گماشته  
 بمقتضای بیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده  
 همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر  
 عالی از روی عنایت تمام در باره خان دوران برین جمله زیور صدور یافت  
 که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه  
 است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط  
 آن بعهده او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم  
 مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه  
 داخل برهانپور شد \*

از سوانح نمایان دولت ابد پالان که درین احیان از عرشداشت  
 راجه بهلول مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور



است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی بمفتاح حارسان  
 قلعه مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بواسطی فرار شتافتند - و خود جان  
 بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را بایک زنجیر فیل به قید بهادران  
 دادند - همه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصارى  
 بدست آمد - بیست و هفتم تیر عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو  
 از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل  
 از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد \*

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان  
 اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل  
 حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودند - هر که  
 به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در بار او مبذول افتاده  
 بواسطی مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط قسارت قلب و شقاوت جبللی ازلی  
 ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن بیکی از  
 امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته  
 به تهدید قتل و تنگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند -  
 اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای  
 او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری بترین مراتب مترتب  
 نشد و اکثری از تنگنای حبس به بنس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی  
 این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و واثان آن گروه  
 نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامه مانی و نگار خانم از رنگ بود بنظر  
 انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا علی نبینا و علیم السلام بود  
 حسب الامر اشرف در آب چون غرق کردند و باقی شکسته و غریق گردید \*

بیست و پنجم امرداد مزاج و هاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج  
از تاب عارضه تب و گرانیج سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال روغموده  
بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشته قرار و آرام  
از دست دادند - و سوء المزاج بشریف آن جان جهان کالبد جهانیان را  
با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگان از فرط غم و وفور الم قالب  
تهی کنند - و این مایه تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام  
شکر آب ناسازی انگلیخته کار بدان کشید که دیگر بیکدیگر ن سازند - مجمل  
درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهت  
دعای جاندرانی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب آلهی برداشتند -  
یکرم آلهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته  
اطبائی پای تخت به خلعت هلی گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد  
سرافراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای  
نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت  
۱ در نسخه: ل این مطبوعه زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت  
از شفاکده عافیت آلهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم  
استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کرب گرویان عالم بالالب بآمین  
کسوده ساکنان ملا اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند -  
و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد داد دعا گوئی و فائده خوانی و اتمام  
خدمات قرائتی داده از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و ایثار در آمدند -  
و ازین راه نیز استشفای نموده حلقه استعجابت بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت  
دعای مقررین نجاح شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران فانی که اصلاح گیتی در  
ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد توپین صلاح و سداد  
گردید - توایم طبایع و مقوود روکان که وهن و فقور بدان راه یافته بون دیگر ثبات  
و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ \*

یانت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آورده بودند بزنان بیوه بی روزگار مرحمت شده مهرم کافور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - درم شهرپور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید \*

## توجه والای بادشاهزاده بنامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت جنوبی باهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزی تیغ و نگین مهر انور در آمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقه است و هن و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن قدره دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجا پور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت - که چون از لشکر کومک این صوبه بنابر مکشیدن یساق های شاق درین تازگی و زودی عدو بندی و کشور کشائی کما ینبغي متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی  
 نیرو و تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزاده‌های نامدار با سایر اسباب  
 جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی  
 خلافت کبری دویسمین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت  
شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور  
 مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالتخیر و الظفر دو گه‌تری سپری گشته  
 آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاره ذات و پنجهزار سوار از سرنو  
 تارک کامگاری برافراختند - و از مرحمت علم و نقاره و طومان و طوغ  
 و تشریف خلعت خلص با نادره نکه زمرد و مرورید و شمشیر مرصع و گه‌پوره  
 مرصع و دو اسب خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که  
 از روی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این  
 اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می‌گزینند و فیلی  
 خامگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای  
 مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایه اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم  
 الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر  
 همراهی بدرقه تائید جناب آلهی گماشته دست بدعای استدعای فتح  
 و نصرت آن بلند اختر از عطا کده فضل و افضال نامتناهی برداشتند \*

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانچهار و راجه  
 جی سنگه و راجه بیتل‌داس کور و اله ویدی خان و خواص خان که درینوا  
 خطاب دولتخانی یافته و رشید خان انصاری و مادهو سنگه هله‌ده و قزلباش  
 خان و سید عالم و چندرمن بندیل و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه  
 رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قهر  
 خان قزوینی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدی و هزار تغنکچین و پیاده بسیار و بندو قچی و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تابیضان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان<sup>(۱)</sup> به عنایت خلعت و اسب و فیل و راجه<sup>(۲)</sup> لاجی سنگه و اله و پردی خان و دولت خان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسب و بعضی دیگر به عنایت اسب و جمعی به سرو پای تنها سرافرازی یافته - اصالت خان از اصل و اضافه بیایه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشی گری لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپیه از خزانه عامه برای مدد خرج جزئیات در بایست عسکر مؤید همراه داده یازده لک روپیه از خالصات صوبه مالوه برات دادند \*

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان ۴۵ از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیرخواهی و نیک اندیشی عامه خالق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوکین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفری ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمایه اعتبار ابدی و ماده افتخار سرمدی آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت \* بمراسم پرشس باین روش تارک مباحثات برافراشتند - که بادشاهزاده عظیم الله در بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهی و خاطر جوئی افرستادند که بعد از مراسم پرشس او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگان بتازگی این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پرنور با کمال

اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدارشان خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب بمنصب پایه قدر و مقدار همتی بدین موجب افزایش دادند - جعفر خان بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و ائمه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و ائمه بمنصب پانصدی یکصد سوار \*

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معبود هر سانه انعقاد یافت - درین شب بزرگوار پادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطه خاک انبر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعم عام کنیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خستک و ترترین چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح فدام بخجورات طیبه و نفحات انواع خوشبوها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلۃ القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب ملاح و تقوی را خلعت فجی و ثمال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روبریده بر جمیع ارباب علم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند \*

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت پادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بنازگی باعث تحریر و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شریعها الصلوٰة و السلام شده

دیگر باره فرمان‌های جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر و نواهی مکت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبدلۀ بسیار خصوص در باره سیاست شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اعنام و منع و ذبحی کفره و از مرمت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که ازاده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه غلامت <sup>۱</sup> [بر سر سوختن] <sup>۲</sup> ایشان و منع آن ملائین از سر ایذا و اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را بموجد احتیاط رسانیدند - راجه بختاور پسر راجه واج سکنه که بواهنمایی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرانراز گردید \*

<sup>۲</sup> [هشتم] <sup>۳</sup> ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داری گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از رنجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه رانۀ فرستاده بود در همین روز سعادت اندرز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حوالۀ سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار بایستی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را باوجود بد عهدی و شرارت

سرشت و فساد فیت قابل منصب ندانسته مبلغ دولک رویه بطریق  
سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد \*

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه  
هجری فرخنده محفل جشن رزن مبارک قمری سال، چهل و چهارم از عمر  
بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب  
آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشراف آن  
بود که هرگاه که سردار پی سپاه ظفر دسنگ در یسافی از مهمات دولت بینی  
از شاهزاده‌های والا قدر تقویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر  
تاجریز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع  
هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بذلیرین بطریق اولی  
تعیین منصب مبین شاهزاده لزوم عقلی داشت - تجرم درین روز مبارک  
تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار  
و مرحمت خلص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار  
از عنایت علم و فطرت و طومن و طوغ و دستوری نصب بزرگه سرخ  
در سفرها به علو درجات افتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان  
بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت  
سر افزای یافت - و بذبح حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ  
استعداد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد -  
خان درازان به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت  
تعیین در فرج بادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد -  
شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان  
داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات  
و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب



هفتصدی پانصد سوار و مکرمت خان بخدست فوجداری اکبر آباد و منصب  
دو هزاری هزار سوار و فاضی محمد سعید از فقیر او بخدست دیوانی بیونات  
و منصب هزاری دو صد سوار و زین الدین علی برادر اسلام خان از فقیر  
او بخدست داروغگی داغ و تصحیح سرافراز و سر بلند گردیدند \*

درین سال به تجویز منجمان دیگر باره ظلا و نفیسه که هموین انحضرت  
شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بضمیمت تصدق  
که داغ و رافع انواع بلایات است چنانچه اخبار مختصر دادند تصدیق آن  
می نماید در ده سال مطلقا مکر و هشی پیرامین وجود اقدس نکشت -  
دریا و بر سوم سکنه نبیره راجه راج سکنه که بدلاکت بدادیت از قید غلامت  
و غوات انحراف بسته ده شاه راه مسکنیم حق گرانیده بود منظور نظر انور  
شده به سعادت مزد نامور گشت - و بمحضت خلعت خان و هزار روپیه  
انعام اکرام یافت \*

پنجم ماه مذکور محلدار خان که سابقا کیفیت نیکو خدمتی او گذارنش  
یافت از دکن سعادت گوی گشته بسرف ملازمت اشرف رسیده مستمول  
انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاره ذات و در هزار سوار و نهایت  
خلعت و گهپوه مروج و اسب و فیال یافته به نهایت مراتب مدعا رسید -  
و نعم انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبر کسور و تلافی فتوری  
که باحوال او راه یافته بود نمود و بارتفاع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار  
موتکیر از صوبه بهار جاگیر یافت - درازدهم ماه خیرات خان ایلچی  
خطب الملک که در نخستین سال جلوس همایون فال بایران شتافته بود اکنون  
معادوت نموده آهنگ گلکند داشت از سعادت اندوزی زمین بوس درگاه  
والا بگام خاطر فیروزی یافته سه رأس اسب عراقی با چند استر بروعی  
و شتر بختی و انواع نفایس اقمشه ایران برسم پیشکش کشید \*

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم بحسب سال مذکور خجسته  
انچمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پانزده بآیین فرخنده  
آراستگی یافت . و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررۀ این روز از  
داد و دهش بظهور رسید . نذاری افضل خان از اجل و اعانتۀ بمنصب  
شش هزاره ذات و سوار سه سوارازی برافراخت - از بدایع امور سربده  
که درین روز تفرج آن روی داده بانست حیرت نظر کیدین شد اینکه  
مغوب خان دکمی اسپهی معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری  
بی محتاج با زنده فیلی که مست نبود یا چو فیلی که بسیار کلان باشد  
رو برو می شد - و دستا بر پدشانی و کانه ویل اسوار نمود؛ خطره و سر  
او را دندان می گرفت - چون فیلی بزور او خود دبر میکرد باز روح بسوی  
هم نبرد آورده بر کرداگرد فیلی فرزین وار خانه خانه بجهت و خیر  
در می آمد - و حریفانه مزید غفلت خصم و مفتیز مومت خود بوده  
فرزین بند فیلی می پرداخت - ناکه رفته رفته خود را دگر دین خویش  
رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می دین - و چندان شگرفی  
و بو انعجبی بظهور می آورد که فیلی را بی دست و پا کرده در صومعه  
میدان فیلی بند مات حیرت می ساخت \*

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که در بنوۀ حضرت و اهاب  
متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمۀ سلطان پرویز مرحوم - بیخ فرخنده  
لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود  
حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید -  
بادشاهزادۀ خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده دو  
تقوز پزچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها  
عطا کرد \*

## انتصاب پذیرفته‌ن رایات ظفر آیات

### موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ابست از بقاع مبارکه ارض و لهدا بذابر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دار السلطنت خداندان این دولت کده نظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کرده الهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی نانتها رسیده بوقت سعادت‌مندیها در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت بر فصد اقامت و اندیشه درنگ قرار گرفت - معهذا برخی از سعادت نصیب‌های بقعه کامل نصاب کشمیر دلپذیر عرود تمشیت آن مسیت و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمی بهر شعبان سال مذکور طلایع افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین‌های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا همان عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج میدگانه پالم نموده از دهلی باز گردانند -

و همدرین روز خان مسار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار مد اشرفی و شیر خان نرین را بعزایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آبجا کوچ فرموده بجبهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجبهت نگهداری رعایت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر بهمان که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک گروه می باشد ضرر کلی به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدی برآورد پایتایی رعایت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی خسب و میل جبر کسر و تلفاتی نقصان مالی ایشان از خزانة مأموره نمانند -

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهار دهم شهر شعبان در قصبة متسرا که از قدیم الدهر پرستش گاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در بیشه برابر مهابن بر آن سوی رودبار چند شیر نفوسه گوزن افش مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی می رسانیدند - بنابر دفع ضرر زیردستان بیدنگ آشنگ صید آن زیردست دنی چند نموده فیل سوار دو قلاده شیر نثار و ده دیگر ماده را که در نفوسه ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معالجت فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلة البرات بود باوجود عدم نهید سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع سر دو کنار رودبار چون و کشتیهلی میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو شیر قوی هیکل را به تغفک خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگری ماده بود به پنج من رسید \*

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبه دهلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعدت تقبیل حلقه هلائی رکاب مبارک آن سرور که

تاج نازک کردن کشان همت کشور است رسید - و ازین رو سر حلقه سرافرازان  
 گیتی از امثال و افران خود شده برین سرفرق افتخار به فلک قمر رسانید -  
 و روز دیگر سلیم گده که بر کنار رودبار چون واقع است از نزول اقدس آن  
 حضرت روکش مدینه الاسلام بغداد گشت - و آب دوش که از زهاب  
 چشمه سار کوثر و تسخیم است باعث زهاب آبروی فرات و نیل گردیده  
 آنش رشک در دل دجانه بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل  
 افکند - این موضع در اصل بنا نهاده سلیم خان پسر شیر خان افغانست  
 که بعد از اساس افکندن چار دیوار آن بذات عدم مساعدت روزگار فرصت  
 عملیات نیافتد ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را نرخت این  
 مکان جنت نسان دل نشین افتاده آنرا عسارت و عبرت فرمودند -  
 و نشیمن های خوش و مفرزهای داکش بنا نهاده در هر آمد و شد  
 دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجملاً حضرت سلیمان مقامی  
 در روز دوم اقامت سلیم گده که هفتم ماه بود همغان فتح و ضفر سوار  
 شده بحسب زیارت روضه حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند -  
 و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف  
 زیارت آن حظیره خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور  
 است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجه زیارت  
 مرتد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام  
 الدین اویاه شدند - و از روی تقید تمام بر سبیل استغاضه انواع میامین  
 و برکات اندوخته به پرنو قرأت فاتحه فایحه مشاغل انوار عزیز روح  
 و راحت در آن خاک پاک برافروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار  
 خاصه شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب  
 امر اعلی معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند •

هشتم ماه بجانب پالم ده گزای شد. عمارت تالی که در آن مقام  
 اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرفه سمو مکلنت سپهر اطلس  
 یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط عید و عید نشاط برداختند -  
 درین یام عید غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که با درج آن عورت  
 فرح آمیز رنگ از خاطر ارباب عید زدود - و عورت معلی مدکور آنکه چون  
 حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سگرمه نشاط شدند قضا  
 در اثنای عید و سیر یک روز از تفنگ خاصی که بخاص بان موسوم  
 است چهل آهوسیده شکار شد - چون این قسم عید بدیع از شیخ عیادی  
 که عمر به نخچیر افکنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان نظیم الشان  
 منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث رفور انبساط طبع اودس شد -  
 چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که این دست عیدی شاید  
 از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز  
 بدست خود از یک تفنگ چهل آهوزده بزند - طالبی کلیم از شعری  
 سرآمد پای تخت بین بانی به نظم آورده عرض رسانید \* رباعی \*  
 چون شاهجهان بادشاه کشورگیر افتد نصیذگاه پالم نخچیر  
 روزی به تهنیت خاصان چهل آهو او گذد که ننگند بیک عید در تیر  
 دریغولا عرض مقدس رسید که بحسن سعین ظفرخان ابدال والی نسبت  
 اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام نامی و سر منبر را از خطبه  
 القاب سامی منور نموده - و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سیل  
 نمودار با پیشکش بسیار از نقایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر  
 مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین برگشته انباله که  
 در عهد بادشاهزادگی داخل محال جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته  
 پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل می گماشتند - دریغولا بعد از

مدت مدید فروغ پدیدر پرتو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی  
 فریوس آئین که طرح افکندند عهد سعادت مهد بادشاهزادگی بود از پرتو  
 نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم شمایون داغ رشک بر دل  
 سراسنایان ارم گذاشت - و چون آن مکان فریوس نشان در آغاز جلوس مبارک  
 به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عملی لایق شان پرستاران آن قره  
 حور عین و رابعه بذات سپهر برین نداشت - بظاهر آن متصدیان مهمات آن  
 برگه باسلس نهان نشیمن های دل نشین فرمان پدیدر گشتند \*

بیست و نهم فصبه سرهند که از جمله خائنات است مضرب سراف  
 اقبال شد - و عرصه باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش اشدنی طرح  
 پذیرفته رفته رفته از ترتیب و حرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن  
 بسرحن نهایت خوبی و مرغوبی گزیده بود - و درختانش رشک طوبی  
 شده سدره آسا به صفهای مرتبه کمال رسیده بودند از میامین ورود افدس  
 غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت  
 دلفشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمانی هفت  
 کاخ اخضر گردیده روکش این آب و سب طارم مقونس آمد - چون وقت  
 قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و دین نزدیک  
 با دار السلطنت لاهور جای دیگر که درخور نزئین انجمن جشن نوروز  
 باشد یافت نمی شد - بظاهر آن بزم آرایان انجمن سوز و سرور و پیرایه بندان  
 محافل عیش و عشرت با تعلق سامان طرازان کارخانجات سلطنت  
 بآذین بندی این بزم دایم بر اطراف نازیبی که متصل باغ طرح افکندند  
 حضرت جنت مکانی بود مامور شدند \*

133

P. B. I. 46  
P. T. 2

Sl. No. 030549





**BIBLIOTHECA INDICA:**

**COLLECTION OF ORIENTAL WORKS**

**PUBLISHED BY THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.**

**NEW SERIES, Nos. 1331, 1395, 1421, 1433, and 1454.**

**'AMAL-I-SĀLIH**

**OR**

**SHĀH JAHĀN NĀMAH**

**OF**

**MUHAMMAD SĀLIH KAMBO.**

**(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN.)**

P. B. I.  
46



**EDITED BY  
GHULAM YAZDANI.**

*Director of the Archaeological Department in H. E. H. the Nizam's Dominions and  
Epigraphist to the Government of India for Persian and  
Arabic Inscriptions.*

**VOLUME I.**

**CALCUTTA:**

**PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,  
AND PUBLISHED BY THE  
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.**

**1923.**











